کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

خطی
محسن حمزوی

۲۱۰۲۰
۳۷۳۶۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

جمهوری اسلامی ایران
کتاب: حسنیه
مؤلف: ابراهیم استرآبادی
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۲۱۰۲۰
شماره ثبت کتاب: ۳۷۳۶۲۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۱۰۲۰

خطی
محسن حمزوی

۲۱۰۲۰
۳۷۳۶۲۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تأسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب: حسنیه
مؤلف: ابراهیم استرآبادی
مترجم:
شمارهٔ قفسه: ۲۱۰۲۰
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب: ۳۷۳۶۲۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۲۱۰۲۰

در وقت موت بخوانند در حال احتضار یا مَنْ یقبل الیسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی الیسیر واعف
عنی الکثیر انک انت العفو الرحیم حضرت رسول صلعم هر که جنازه را ببیند و این دعا بخواند هیچ ملکی در آسمان
نماند مگر آنکه گریه کنند از برای ترحم با و از او الله اکبر هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله اللهم
زدنا ایماناً و تسلیماً الحمد لله الذی تعزز بالقدرة و قهر العباد بالموت و از حضرت سید منقول است
و امام محمد باقر منقول است که هر کس مؤمن را غسل دهد چون او را پهلو به پهلو بگرداند این دعا بخواند گناه یک ساله او آمرزیده شود مگر گناه کبیره
اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک
حضرت صادق فرمود در حین غسل مکرر بگوید رب عفوک عفوک خدا او را بیامرزد دو وقتیکه دست بر کشند بالا
این دعا بخواند اللهم انی سلکت حب محمد و آله صلوات الله علیهم فی بطنه فاسلک به سبیل
رحمتک چون چهل نفر از مومنان در جنازه حاضر شوند گویند اللهم انا لا نعلم منه الا خیراً
و انت اعلم به منا یعنی خداوندا ما از او بغیر از نیکی نمیدانیم و تو دانا تری باحوال او از ما

بسم الله الرحمن الرحیم

از حضرت صادق منقول است که چون آدم و حوا از بهشت بر زمین آمدند حضرت آدم بر کوه صفا قرار گرفت و حضرت حوا بر کوه مروه الهی بحق مقربان درگاهت قسم است که این کشکول گدائی ما را از درگاهت ناامید و ناامید مفرما و ما را عاقبت والدین مگیران و دست ما را از دامان محمد و آل محمد کم و کوتاه مفرما و نور ولای علی بر سر ما کم و کوتاه مفرما و نور ولای علی بر سر ما حاضر و ناظر بفرما و کرم معلا قسمت فرما ما را الهی بحق تقرب محمد و آل قسم است که ما را بیدین از دنیا مبر حاجات و حوائج قلبی ما را بر آورده و بخیر بگردان و این قلیل طاعات از ما بشکستگی قبول بدارید و اموات ما را غریق رحمت خویش فرمائید و از سر گناه هر یک اناث و ذکور در گذرید یا ستار العیوب یا غافر الذنوب یا معبود بیزوال یا قاضی الحاجات یا کافی المهمات انک علی کل شیء قدیر الهی بحق عرش و جلال محمد و آل محمد قسمت میدهم و بحق ان آهی که زینب کشید در سر نعش شاه شهید که ما را محتاج مفرما و زیر دست مهیا و خلق مدار و شرمنده میان اهل و عیال مفرما روز جلال ما را روزی فرما و از شر بد و بد گو و ظالم محفوظ بدار الهی آمین ای غفار

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی منّ علینا بمعرفة الانبیاء والائمة المعصومین
بالدلائل والبرهان ونجّانا برحمتک مضلات الاهواء الفاسدة
والمذاهب الباطلة بالصدق والیقین والصلوة علی سید الانبیاء
والمرسلین محمد وعترته واتباعه الی یوم الدین اما بعد
چنین گوید حقیر فقیر بی بضاعت وغریب مهجور بی استطاعت
ابراهیم استرابادی که چون این ذره بیمقدار در تاریخ سنة
ثمان وخمسین وتسعمائة شرایط طواف مکة الحرام ومراسم
زیارت حضرت سید الانام وائمة المعصومین علیهم السلام بتقدیم
رسانیده مراجعت نموده وبدار الخلافه دمشق رسید وبا بعضی
از مؤمنان باخود وشیعیان معتمدان ادیار مخالطت ومصاحبت
نمود رساله حسنیه که در زمان هرون الرشید با علمای
وفقهای مخالفین بحث کرده بود واثبات حقیت مذهب
بدلایل وبراهین نموده نزد سیدی که بتشیع وتورع مشهور یافته بود 6

من اوله

من اوله الی اخره مطالعه نموده وبالتماس تمام آن رساله را گرفت ودر قید
کتابت در آورد وچون متوجه بلاد عجم شد آن رساله را گرفت وتحفهٔ
شیعیان ومحتاجان ساخت مباحثهٔ حسنیه را با علمای اهل سنت
وجماعت بمسامع ارباب محبت ومودت رسانیده وچون رساله
مذکوره بعربی بود واکثر محبان عجم را از آن حظی نبود بنابر التماس عزیزی
از احباب رساله حسنیه را بالفارسی ترجمه نمود ودر عبادت طریق تکلف را
مرعی نداشته تا همه کس از خواص وعوام از خواندن ونوشتن وشنیدن آن محظوظ
باشند وببرکت حضرت امیر المؤمنین ع وامام المتقین علیه الصلوة والسلام
رساله مذکوره در اندک زمانی اشتهار تمام یافته مقبول ومطبوع موافق
ومخالف گردید روایتست از پیشوایان جهان وعلامه دوران
جامع معانی معلم ثانی العارف بالله والعالم بالله شیخ ابوالفتوح رازی مکی
روایت کند که در زمان دولت وایام خلافت هرون الرشید مردی
بود بازرگان با نعمت وزادان از مشاهیر بغداد بود وشهرت تمام بخاندان
طیبین وطاهرین داشت پیوسته در ملازمت امام جعفر بن محمد ع بودی شرایط
بندگی وخدمتکاری بجای آوردی بعد از شهادت آنحضرت بواسطه علم اعدای
دین اموال واسباب تمام از دست وی بیرون رفت درویشی وفاقه

7

روی بوی نهاد و او را هیچ چیز باقی نماند الا کنیزکی که در پنج سالگی ویرا خریده بود
و بمکتب داده و مدت ده سال در حرم محترم امام جعفر صادق علیه السلام تردد
نمودی و قریب بیست سال بمطالعهٔ علوم دینیه و معارف یقینیه مشغول
بودی و در حسن و ملاحت نیز نظیر نداشت و نام وی حسنیه بود چون مشقت
فقر بر خواجه اشتداد یافت روزی با کنیز خود اظهار شکایت روزگار نمود
گفت ای حسنیه تو مرا بمنزلهٔ فرزندی و مرا غیر از تو کسی دیگر نیست و از برای
تو زحمت بسیار کشیده ام تا ترا بدین مرتبه رسانیده ام و امروز تو بانواع
فضایل و کمالات آراسته باید که از روی فراست چارهٔ کار من کنی
که کار من از دست رفته و از هجوم فقر برسوائی خواهد کشید حسنیه گفت ای خواجه
هزار جان من فدای تو باد اگر مصلحت باشد یک سخن بعرض رسانم خواجه
گفت بگوی آنچه دانی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا
نزد هرون الرشید بری و عرض نمائی و اظهار کنی بفروختن من اگر
از بها پرسد بگو سه هزار دینار خلیفتی اگر گوید که وی چه هنر دارد که این
بها کنی بگوی اگر تمام علمای عالم حاضر شوند و در علوم دینیه با وی بحث نمایند
بر همه فایق آید و مغلوب و ملزم کردند خواجه چون این سخن شنید
گفت حاشا که من اینکار کنم مبادا که این ظالم بعد از آنکه بر کیفیت

فضیلت

فضیلت و حسن سیرت تو آگاه شود بهر طریق که باشد ترا از من بگیرد
و من در مفارقت تو صبر نتوانم کرد مرا خورسندی بتوست پس حسنیه
گفت ای خواجه مترس که ببرکت اهل بیت رسول علیه السلام تا مرا حیات هست
کسی از تو مرا جدا نتواند کرد برخیز و توکل بر خدا کن که آنچه خیر است چنان
خواهد شد و در این باب مبالغهٔ بسیار نمود بنابر مبالغهٔ او برخواست
و بخدمت یحیی بن خالد برمکی که وزیر هرون بود رفت و کیفیت خود
و کنیز را عرض کرد یحیی گفت برو و کنیز را بیاور خواجهٔ بیچاره در این واقعه
خایف و هراسان و متفکر و پریشان حسنیه را برداشته متوجه بخانه
یحیی شد چون یحیی صورت و سیرت و بلاغت حسنیه را مشاهده نمود
متحیر شد در ساعت برفت و قصهٔ حسنیه را بعرض رسانید هرون گفت
تا حسنیه را حاضر کردند چون حسنیه بمجلس هرون در آمد برقع بر روی کشید
و دعای هرون بجای آورد و شعری چند در مدح او بخواند چنانکه هرون را
خوش آمد بفرمود تا برقع از روی حسنیه برداشتند هرون چون صورت
وی را بدید بی اختیار برخواست و گفت تا خواجهٔ ویرا طلب کردند
هرون گفت بهای آن کنیز چند است و نام او چیست خواجه نام وی
بگفت و بصد هزار دینار خلیفتی قیمت کرد هرون برآشفت و گفت

بجهٔ وسطی ویرا چنین بها مینمائی گفت از انجهة که اگر جمیع علمای زمان
حاضر شوند و در علوم دینیه و مسائل شرعیه او را منقطع نتوانند
کرد هرون گفت چنانچه اگر منقطع و ملزم شود بفرمایم تا گردن ترا
بزنند و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر ویرا ملزم نتوانند کرد چکنی
گفت تا صد هزار دینار خلیفتی بتو دهند و کنیز مر ترا باشد خواجه گفت
مرا مهلت ده تا یکبار دیگر با کنیز حکایت کنم هرون مهلت داد
خواجه بنزد کنیز آمد و گفت احوال چنین است و کیفیت آن با کنیز گفت
کنیز در جواب گفت ایخواجه اندوه مدار که از برکت حضرت رسول و اهلبیت
او صلوات الله علیهم اجمعین مغلوب و ملزم نگردم خواجه برگشت و با
هرون شرط کرد هارون گفت تا حسنیه را حاضر کردند شرائط دعاگوئی
بجا آورد هرون گفت الحسنیه چه مذهب داری و بر کدام دینی گفت
بر طریق دین مبین حضرت محمد رسول الله و اهل بیت او هرون گفت
الحسنیه خلیفه و وصی رسول صلعم که بود و گفت الخلیفه زمان بفرما تا علما را حاضر
کنند تا آنچه گفتنی باشد بگویم اگر در دین و مذهب من سخنی داشته باشند
جواب ایشان بگویم هرون یافت که بر طریق اهلبیت است وزیر خود
یحیی را طلب کرد و گفت این کنیز نه بر طریق مذهب ماست بفرما تا ویرا
بکشند

بکشند وزیر گفت که وی دعوی بزرگی کرده است چنانچه علما او را ملزم کنند
و مذهب خود را بحقیقت ثابت نتواند کرد ویرا بقتل باید رسانید با قبح وجوه اگر
چنانچه علما از او مغلوب و ملزم شوند در اینصورت رعایت او بر ذمهٔ خلیفه
لازم گردد چرا که کنیزکی که بر جمیع علما و فضلا فایق آید کشتن او لایق نباشد هرون
را بسیار خوش آمد گفت تا علمای بغداد را حاضر کردند راس و رئیس ایشان را
و فقهای آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز در بغداد بود و میان ابو یوسف
قاضی و شافعی عداوت بسیار بود پس جمله را حاضر کردند حسنیه برقع بر روی
برکشیده در برابر ایشان بنشست از مذهب او سؤال کردند حسنیه اظهار
مذهب و محبت اهلبیت نمود اصلا اندیشه نکرد و با ایشان بنوعی مباحثه و مجادله
بطریقی میکرد که هیچکدام را جواب و یارای خطاب نبود بیان تفسیرات و آیات
قرآنی و تاویلات فرقانی احادیث نبوی بنوعی میکرد هرون متغیر شده
بفرمود از اعراب شخصی حاضر کردند و فرمانی نوشته در ساعت به بصره فرستاد و فقها
را در دار الاماره بصره حاضر کردند و ابراهیم بن خالد عونی که اعلم علمای بصره بود
و چهار صد عالم را در دار الاماره بصره درس میگفت چون فرمان بوالی رسید و از
مضمون فرمان مطلع گردید در ساعت ابراهیم بن خالد عونی را بر ناقهٔ
دشت پیمائی سوار کرد و با استصحاب رسولی که از نزد هارون آمده بود

بعداز

بدار الخلافه بغداد فرستاد و چون ابراهیم ببغداد رسید هرون الرشید حرص
کرد و بفرمود تا مجلس بیاراستند و جمیع علماء بغداد را حاضر کردند و ارکان
دولت و اعیان مملکت و سلاطین که از اطراف عالم در بغداد حاضر بودند
در دار الخلافه حاضر کردند هرون بفرمود تا از برای ابراهیم بن خالد کرسی زرین
نهادند تا بر آنجا نشست و بعد از ان هرون با ابراهیم شرایط پرسش بجای
آوردند بعد از ان بفرمود تا حسنیه را حاضر کردند و بجای بندگان و چاکران
بداشتند حسنیه رخصت طلبید پیش آمد و دعاء هرون بجا آورد و چون بمجلس
داخل شد بی آنکه جا بوی نمایند پیش رفته و در برابر ابراهیم بن خالد عونی
بنشست و ابراهیم از روی تکبر بر کرسی نشسته بود هرون بجانب حسنیه
نظر کرده بگوشه چشم بمباحثه و مجادله اشارت نمود حسنیه از کمال حدت
طبع و فراست دریافت در ساعت متوجه شد و گفت ابراهیم بن خالد
توئی که صد جلد کتاب از تصانیف تو در میان علما مشهور و معروفست
و افتخار میکنی بعداوت علی بن ابی طالب ع ابراهیم برآشفت و گفت با من
سخریه میکنی و روی بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا با کنیزی معارضه کردن
چه صورت دارد و این موجب استخفاف علم و اهانت علما میشود یحیی برمکی
که وزیر هرون الرشید بود برابر وی ایستاده بخندید و گفت ای خداوند ١٢
کلام

کلام اکابر دینست که انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال یعنی سخن را
نظر کنید و در گذارنده سخن منگرید ای ابراهیم این سخن از اهل فضل بعید مینماید
حسنیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی همین ساعت ترا از این کرسی زرین
بزیر میآورم و شروع در مجادله نمود ابراهیم گفت سبقت مراست که از راه
در آمده ام سؤال من خواهم کرد ابراهیم دانسته بود که حسنیه میخواهد که حقیت مذهب
اهل بیت و حقیت آن بر هرون ظاهر کرد و حسنیه گفت سبقت ترا باشد از هر چه
خواهی سؤال کن ابراهیم سؤال میکرد و حسنیه جوابهای فصیحانه میگفت تا آنکه هشتاد
مسئله ابراهیم را جواب گفت که اگر تفصیل آن را در این رساله ذکر میکردیم بطول
می انجامید و قاری و مستمع را از خواندن و شنیدن ملال پیدا میشد حسنیه
در هر مسئله از مسائل او بر وجه معقول جواب گفته و اعتراضات ویرا دفع کرده
و الزام داده چنانچه هرون با ارکان دولت و علما و فضلا از موافق و مخالف
بر تقریر پاکیزه حسنیه حیران مانده بودند و محبت او در دلها متمکن شده بود آنگاه
حسنیه گفت ای ابراهیم مناظره دراز کشید میترسم که سبب ملالت خلیفه زمان
گردد اگر رخصت باشد من نیز سؤال کنم ابراهیم گفت ای حسنیه مسئله دیگر
میپرسم اگر جواب من گوئی من منقطع شوم حسنیه گفت بپرس از هر چه خواهی
١٣ ابراهیم از این سخن بسیار متغیر شد ابراهیم گفت که بعد از رسول ص خلیفه

وقائم مقام که بود گفت آنکه سابق در اسلام گفت آنکه سابق در اسلام بود
که بود حسنیه گفت آنکه داماد و ابن عم و برادرش بود هرون از این سخن
متغیر شد چون ابراهیم بن خالد هرون را متغیر دید دلیر شد و گفت
ای حسنیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است من میگویم از برای آنکه چون
پیغمبر دعوت نمود ابابکر چهل ساله بود و علی کودک ایمان و طاعت
کودک و کفر و معصیت او را اعتباری نیست حسنیه گفت که اگر من اگر
ثابت کنم که ایمان و کفر و معصیت و اطاعت او را اعتباری هست و کودک
مستحق ثواب و عقاب هست اقرار کنی با مامت و وصایت امیر المؤمنین
علی بن ابی طالب ابراهیم گفت اگر به حجت و دلیل گوئی اقرار کنم حسنیه گفت
چگونه نص قرآنیکه صریح واقع است در حق حضرت خضر و موسی و آنکودک
که خضر ویرا بکشت و قرآن بدان ناطقست که فَانْطَلَقَا حَتّٰی
اِذَا لَقِيَا غُلٰامًا فَقَتَلَهٗ قَالَ اَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ
نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا بعد از انکه موسی بروی اعتراض کرد
بسبب قتل کودک خضر در جواب وی گفت وَاَمَّا الْغُلٰامُ فَكَانَ
اَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا اَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا اگر کشتن
آن کودک باستحقاق بود یا حضرت خضر ظالم بود نشاید که حضرت

[illegible]

الله تعالی

الله تعالی مدح ظالم گوید زیرا که مدح حضرت خضر در قرآن مجید فرموده خضر پیغمبر
بزرگست ای ابراهیم چرا سر در پیش افکنده و جواب نمیگوئی و عناد را پیشه
کرده ای ابراهیم بخدائی که خالق الاشیاست راست بگو که این نقل که میکنم بنظر
تو رسیده و از اصحاب حدیث شنیده یا نه و از جمیع علما که حاضر بودند شهادت
میطلبم ابراهیم گفت بگو حسنیه گفت که روایت کنند ابو مجاهد از ابو عمران و از
ابو حدیث صعنه خدری که گفتند ما نشسته بودیم نزد رسول خدا صلعم که سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری و مقداد ابن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه یمانی و الهیثم
التیهانی و ابوالفضل و عامر بن واثله جمله همراه وی بودند و در خدمت حضرت
رسول صلعم در آمدند اثر ملالت از ایشان ظاهر بود گفتند یا رسول الله بدانکه ما بعضی
حکایات میشنویم از جمعی حاسدان در حق برادر و ابن عم تو که از اندوه نزدیکست
که هلاک شوم حضرت رسول فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی بن ابیطالب گفتند
میگویند چه فضلت صاحب شما علی را در سبقت اسلام که وی در آن زمان طفل
بود حضرت رسول صلعم فرمود که من شما را بیرون آورم از این اندوه چنانکه روشن شود
دیده های شما و بآن خدائی که مرا براستی بخلقان فرستاده که با شما حکایتی کنم که خدا
مرا خبر داده است از ان وشاید که شما در کتابهای پیشین خوانده باشید که چون ابراهیم
علی نبینا ازما در متولد شد او را گریزانیدند از ان ملک عاصی طاغی ما در او را در میان

اثبات

اطلاب بنهاد در کنار جوی آب در وقتیکه آفتاب فرو میشد چون ویرا آنجا بگذاشت
ابراهیم ع برخواست و دست بر سر و روی مالید و کلمهٔ توحید بر زبان جاری ساخت
آنکه جامه برگرفت و بسوی رود و خویشتن بدان پاک میکرد چون مادرش آنحال بدید مشاهده
کرد بغایت بترسید چنانکه حقتعالی در قران مجید میفرماید وكذلك نرى ابرهيم
ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين فلما جن عليه
الليل رای كوكبا قال هذا ربی الی آخر الآیه ای یاران من بدانید موسی بن
عمران که فرعون در طلب او بود و شکم زنان باردار را میشکافتند و اطفال را
میکشتند تا موسی کشته شود چون مادرش موسی را بزاد در ساعت بمادر گفت که
یمادر مرا در تابوت نه و در دریا انداز مادرش بترسید از سخن او گفت ای پسر
ترسم که در دریا غرق شوی موسی گفت ای مادر مترس که حقتعالی مرا نگاه دارد و بسلامت
بتو برساند مادر ویرا در تابوت نهاد و در آب انداخت آب ویرا در کنار انداخت
تا آنکه خدای تعالی ویرا بسلامت بمادرش رسانید و خدا از حال وی خبر داده ولتصنع
على عيني اذ تمشي اختك فتقول هل ادلكم على من يكفله فرجعناك
الى امك كي تقر عينها ولا تحزن الخ الآيه دیگر بدانید ای یاران من که خدا
وند جل و علا در حق عیسی فرمود فناديها من تحتها الا تحزني قد جعل
ربك تحتك سريا تا آنجا که فرموده که وكنت نسيا منسيا یعنی با
مادر خویش سخن گفت در آنحال که بر زمین آمد و در آنحال که مادرش بدو اشارت کرد

که فاشارت

فاشارت اليه قالوا كيف نكلم من كان في المهد صبيا قال انی
عبد الله آتانی الكتاب وجعلنی نبيا وجعلنی مباركا اين
ما كنت واوصانی بالصلوة والزكوة ما دمت حيا یعنی سخن گفت
در وقت ولادت و خداوند جل و علا ویرا در آنحال کتاب نبوت ارزانی
داشت در آنحال ویرا وصیت کرد باقامت صلوة و ادای زکوة و او سه روزه
بود که سخن گفت شما نیز بدانید که خدای عز و جل بیافرید مرا و علی را از یک نور
ما در صلب آدم بودیم و خدا را تسبیح میگفتیم تا آنکه ما را نقل کرد از اصلاب طاهره
بارحام زاکیه چنانچه تسبیح ما را میشنیدند در پشتها و شکمها در هر عهد و عصری
تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم نور ما در پشت پدران ما ظاهر بود آن گاه آن نور
بدو نیمه شد نیمهٔ بعبد الله منتقل شد و نیمهٔ با بو طالب و پدر و عم من هرگاه که درمیان
مردمان بنشستندی نورهای ما بر ایشان ظاهر بودی تا بشکم مادران آمدیم و بدرستیکه
دوست من جبرئیل ع فرود آمد در وقتیکه حضرت امیر المؤمنین ع از مادر متولد شده
بود و گفت یا رسول الله خدا ترا سلام میرساند و تهنیت میکند ترا بولادت
برادر تو علی بن ابی طالب ع میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن نبوت تست
و آشکار کردن وحی بتو که ترا مؤید گردانیدم ببرادر تو و وزیر و همتای تو و خلیفهٔ
تو و ذکر تو بدو بلند گردد و نسل تو بوی باقی بماند چون علی متولد شد مادرش

ویرا برداشت و بر روی دست من نهاد و من ویرا در دامن خود نهادم و علی ع
انگشت راست بر گوش خود نهاد و بر رسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله
گفتم بخوان بدان خدائی که جان من در فرمان اوست که علی ابتدا کرد بصحف که
خدای عز و جل با دم فرستاده بود و شیث بآن قیام نموده برخواند از اول
تا باخر چنانچه اگر شیث حاضر بودی اقرار کردی که علی آنرا حاضرتر بود از او
آنگه تورات موسی را خواند چنانچه اگر موسی حاضر بودی اقرار کردی که علی حاضرتر است
از او آنگه زبور داود و انجیل عیسی ع برخواند که اگر داود و عیسی حاضر بودندی انصاف
دادندی که علی حاضرتر است آنگاه قرآن که خداوند تعالی بر من فرستاده برخواند
همچنان حافظ بود آنرا که من اکنون حافظم آنگه علی با من سخن گفت و من با او سخن گفتم
بچیزهائیکه انبیاء و اوصیاء بدان سخن گویند با یکدیگر آنگاه علی بحال طفلیت شد
من او را بمادر او فاطمه بنت اسد دادم ای یاران من شما بسبب گفتار دشمنان
چرا اندوهگین می شوید و اقوال اهل شرک را چه اعتبار میکنید بدانید که من
فاضلترین جمیع انبیا و رسلم و وصی من فاضلترین جمیع اوصیاست آنگاه سلمان
فارسی و باقی اصحاب کبار خوش دل و خندان برپا خواستند و صلوات بر رسول
خدا فرستادند و میگفتند که نحن الفائزون و رسول الله فرمود که والله شما بهشتید
از رستگاران و بهشت را از برای شما آفریده اند و دوزخ را از برای دشمنان

صاحب

صاحب شما علی ع آفریده اند چون حسنیه سخن را بدینجا رسانید هرون و اکثر علما
بگریستند و ابراهیم بن خالد قوت نطق نداشت آنگه حسنیه گفت العلما زمان
والیشافعی و الفلان و فلان بحق خدا که مداهنه مکوئید و راست بگوئید که آنچه
من روایت کردم صحیح است و بنظر شما رسیده و شنیده اید یا نه اکثر علما که
حاضر بودند گفتند ای حسنیه این حدیث از آن قبیل نیست که کسی انکار تواند
کرد حسنیه گفت معترف هستید بافضیلت پیغمبر ما ص از سایر انبیا گفتند نعم
حسنیه گفت ای ابراهیم قایل هستی بآنکه حقتعالی علی را نفس رسول خوانده
در قرآن مجید که قل تعالوا ندع ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا
و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین (القوم) اگر در این قضیه
سخنی داری بگو که در حضور جمیع مفسرین و محدثین بر تو ثابت کنم ابراهیم گفت
حاشا که من انکار نمایم قرآن را حسنیه گفت ای بی انصاف دشمن دین و
ای معاند خاندان طیبین طاهرین بعد از آن که قایل بقرآن و حدیث شدی
و بآنکه علی نفس رسول است و برادر وی و رسول افضل انبیاست پس چرا
اعتبار نمیکنی که او سابق الاسلام است و معترف نمی شوی که او افضل اوصیاست
چون ابراهیم که جد بزرگوار وی و موسی و عیسی ع در حالت ولادت تکلم نمودند
و ایمان آوردند بخدای تعالی و همچنین خدای تعالی نبوت داد بعیسی در حال

طفولیت

طفولیت و همچنین نبوت داد یحیی را در حالی که طفل بود پس چرا حضرت علی را
در طفولیت قبول نداری که برابر رسول و ابن عمش بود و دین رسول و اسلام
بشمشیر وی قائم بود و خدای تعالی ویرا نفس رسول خوانده و چند آیات قرآنی
در حق وی نازل شده و خدای تعالی ویرا باسم ولی خوانده و رسول اکرم
ویرا در روز خندق با طاعت جن و انس برابر کرده و ناقل حدیث
شمائید و در طریق کتاب شما نیز این حدیث وارد است و در کتاب
شما نیز مذکور است که من اراد ان ینظر الی ادم فی علمه والی نوح
فی تقوه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی
فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب ع چون رسول ص او را با چندین
پیغمبر اولو العزم برابر کرد و بزعم شما و در طریق اهلبیت فاضل تر است
از هر یک از انبیاء مرسل و بعد از رسول الله افضل عالمیان است پس چرا
مضایقه میکنی از آنکه ایمان طفل معتبر است و معترف نمیشوی در سبقت ایمان
امیر المؤمنین ع که در حالت طفولیت امامت یافت و وصی رسول بود و
حافظ صحف و توراة و انجیل و زبور و فرقان و جمیع اهل متفقند که علی
لم یشرك بالله طرفة عین و ابوبکر بعد از چهل سال که ترک لات و عزی
کرده بزبان اسلام ظاهر کرد و هرگز بیمن اعتقاد موافق نشده و در جمیع

اوقات

اوقات مخالفت خدا و رسول نموده طریق عنا در اپیموده گوشت و پوست
و خون وی ملحم خنزیر پرورده بود با وجود این قبایح ویرا مؤمن دانی و اعتبار
کنی ایمان ویرا و اعتبار نکنی ایمان معصومان خاندان نبوت که خدا تعالی
گواهی بر عصمت و طهارت ایشان داده زهی بغض و عداوت که شما راست
با خاندان نبوت ابراهیم بن خالد بمرض قولنج گرفتار شده و سر در پیش افکنده
و گفت از این مسئله در گذشتیم اما چگوئی در حق عباس و علی که ایشان
با یکدیگر منازعه کردند بسبب میراث پیغمبر ص و هر یکی دعوی میراث میکردند
که حق من است و داد آوری پیش ابابکر بردند چون دو خصم بحاکم روند
البته یکی بر حق باشد و دیگری بر باطل غرض از پرسیدن این مسئله آن
بود که اگر حسنیه گوید که عباس بر باطل بود هم قتل او ثابت جهت آنکه هرون
بنی عباس بود و اگر گوید که علی بر باطل بود ابطال مذهب خود نموده باشد
و نقصان دین او ثابت حسنیه گفت ای ابراهیم این سؤال را از قرآن
مجید جواب حاصل است ابراهیم گفت کدام است حسنیه گفت خدا تعالی
بمحمد خطاب فرمود که هل اتیك نبؤ الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا
علی داود قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم
بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا الی سواء الصراط ان هذا اخی

له تسع

له تسع وتسعون نعجة واحدة الی آخر در تفسیر آمده که آن دو خصم جبرئیل
ومیکائیل بودند وحاکم داود ع اکنون تو بفرما که کدام برحق بودند وکدام
یک بر باطل ابراهیم گفت که جبرئیل ومیکائیل هر دو برحق بودند وسهو داود ع
را بود برای تنبیه پیش وی آمده بودند حسنیه گفت الله اکبر پس علی وعباس هر دو
برحق بودند وسهو ابا بکر را بود برای تنبیه پیش وی آمده بودند عباس گفت
میراث مراست که عم پیغمبرم وعلی گفت میراث مراست که ابن عم پیغمبرم
وبرادر ووصی او وقرة العین او فاطمه سیدة النساء در خانه من است
وحسن وحسین که سید جوانان اهل بهشتند وفرزند منند ونفس رسولم بحکم
آیه انفسنا وانفسکم چون ابا بکر حکایات ایشان را شنید وگفت
والله که من از پیغمبر شنیدم که فرمود علی وصی و وارث و قاضی دینی چون
عباس این سخن شنید بی طاقت شده وگفت ای ابو بکر چون این سخن
از پیغمبر شنیدی چرا بخلافت نشستی وحق او را ضایع کردی چون ابو بکر
این سخن شنید دریافت ودانست که ایشان برای الزام وی آمده اند
ومیراث بهانه ساخته اند گفت شما بمنازعه من آمده اید اعراض نمود
واز مجلس برخواست وبرفت چون ابراهیم این حکایت از حسنیه
شنید گفت از این مسئله نیز درگذشتم اکنون بگو که عباس فاضل تر است

یا علی

یا علی حسنیه گفت تو بگو که حمزه فاضل تر بود یا محمد تو چه در میان عباس وعلی
افتاده اگر عباس فاضل تر بود فخر علی را بود که چون وی عمی داشت واگر علی
فاضل تر بود فخر عباس را بود که چون حضرت علی ع برادر زاده داشت چون
هرون فصاحت وبلاغت حسنیه را دید متحیر بماند وروی با ابراهیم کرد وگفت
حیف از این علومی که با تست حسنیه گفت هشتاد وسه مسئله وی را جواب گفتم
اگر رضا باشد من نیز یک مسئله از او پرسم هرون گفت بپرس از هر چه خواهی حسنیه
گفت ای ابراهیم پیغمبر صلعم که از دنیا برفت وصی تعیین کرد یا نه ابراهیم گفت
نکرد حسنیه گفت خطا کرد یا صواب وآنچه از خلفا در سقیفه بنی ساعده خطاب
کردند یا صواب پیغمبر را بخطا نسبت میدهی یا اصحاب را ابراهیم فرو ماند
از این جهة که اگر میگفت پیغمبر خطا کرد نقصان دین وشرع مبین میبود واگر
میگفت خلفا خطا کردند مدعا حسنیه ثابت میشد وبطلان مذهب او بود
باندیشه فرو رفت بر جمیع خلایق روشن شد که ابراهیم عاجز شد در مقام
اضطراب است خلایق یکبار بخندیدند وسرزنشها کردند چنین عالمی فاضل از
کنیزی باین طریق فرو ماند وعاجز شد هرون الرشید چون ابراهیم را
مضطرب یافت دید که موجب فضیحت او میشود روی بوزیر خود یحیی برمکی
کرد وگفت شنیده ام که میان علمای بغداد وبعضی علما در باب خیر وشر مناظره

بود

بود از ابراهیم سؤال کن که چه میگوید هرون پیوسته در آن مسئله متردد بود
هر چند علما دلایل بعرض او میرسانیدند او را اطمینان حاصل نمیشد غرض
او آن بود که به بیند حسنیه در آن باب چه میگوید چون یحیی بنابر اشاره هرون
از ابراهیم سؤال کرد که یا ابراهیم چه میگوئی در باب خیر و شر و نفع و ضرر که
از بندگان صادر میشود معاصی و مظالم و کفر ایشان را بالله تعالی میکنی
یا بقضا و قدر یا بندگان را فاعل مختار میدانی چنانچه معتقد بنی هاشم
و اتباع ایشانست که مطیع مستحق ثواب و عاصی مستحق عقابست یا نه
ابراهیم گفت اعتقاد ما در این مسئله چنانست که نفع و ضرر و خیر و شر بقضا
و قدر خداوند که پیدا کنندهٔ آدم و ابلیس و پیدا کننده آب و خاک و آتش
و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض و ایمان و کفر و طاعت
و معصیت و مدح محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و
هامان و هارون و محمد و ابوجهل و کافر و مسلمان بقضا و قدرتست حسنیه
این مهملات بشنید بیطاقت گشت و گفت ای ابراهیم از خدا شرم نداری
که این کفر و زندقه بر خود و جمیع مسلمانان روا میداری از برای ابلیس
حجت و دلیل مینمائی بدانکه الزام تو و آنهائیکه قبل از تو بر این اعتقاد
بوده اند یا سهل وجهی میسرست اول آنکه گفتی که شر و عصیان و کفر و فسق
بقضا و قدرست فاما برضاء وی نیست بدانکه در یک سخن محال لازم

اوری

آوری از برای آنکه چون کسی حکم کند و بر آن حکم راضی نباشد از عجز و بیم بود
یا از مداهنه و ریا و تلبیس و ذات مقدس باری از این صفات مبراست
بدان ای ابراهیم اینها که این سخن وضع کرده اند قبل از تو بر این اعتقاد
بوده اند که شاید بدین جهة کفر و زندقه از خود وضع نمایند بدانکه اعتقاد شما
آنست که شر و عصیان و کفر و فسق جمله بقضا و قدر خداوندست و خود هم
از این سخن شرمنده اید ابراهیم گفت ای حسنیه مگر اقرار بکلام خدای تعالی نداری
حسنیه گفت والله که اقرار بکلام خدای تعالی دارم و تفسیر کلام و مشکلات و
مؤولات آنرا فرا گرفته ام از آنکسانی که قرآن در حق ایشان نازل شده
و جد بزرگوار ایشان ابراهیم گفت ای حسنیه چگوئی در قول خدای تعالی که فرموده
قل کلٌّ من عند الله والله خالق کل شیء و همچنین در این آیه یضل
من یشاء و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و همچنین در جائی
دیگر فرمود که ولو شئنا لآتینا کل نفس هداها معنی آیه اول
آنکه همه از نزد خداست و معنی آیهٔ دوم آنکه گمراه میکرداند آنکس را که
میخواهد و معنی آیه سیم آنکه اگر خواهیم هر نفسی را هدایت کنم و همچنین میفرماید
که خَتَمَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ
یعنی مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی و بینائی ایشان

که نتوانند

که نتوانند ایمان آورد ندالحسنیه چه میگوئی درباب این همه آیات قرآنی
وچه اعتقاد کنی در این احکام قرآنی حسنیه گفت ای ابراهیم آیهٔ ختم الله
علی قلوبهم محمول و مأولست بر وجهی که موافق و مطابق قضایای
عقلست و متناقض نگردد آیات قرآنی و متفاوت نگردد اول انجا
که فرموده که قل کل من عند الله بدانکه چون بظاهر این حکم کنی لازم
شود که جمیع اشیاء را خالقش خدا باشد این مذهب ابلیس است بدانکه
در قرآن کل بمعنی بعضی آمده است چنانکه در قصهٔ ابراهیم آمده است که
ثم اجعل علی کل جبل منهم جزءا این بر عقلا ثابت است که کوه الوند
وکوه قاف انجا نبوده و همچنین در قصهٔ بلقیس میفرماید من کل شیء
ولها عرش عظیم جمیع عقلا دانند که بادنجان و شلجم و زردک انجا
نبوده پس کل را بمعنی آن باشد که هر چه نقصان آلهی است او نکند از
افعال حسنه چون خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم
و جن و انس و ملئکه و اصول و فروع و سایر نعمتها همه را خالق
و موجود است تبارک و تعالی پاک و مبراست از خلق و فعل و کفر
و فساد و ضلالت و ظلم و معاصی و مانند آن و آنچه فرموده که
یضل من یشاء و یهدی من یشاء بدانکه هدایت را معنی بسیارست

ومرجع

و مرجع همه بدو معنی است یکی معنی ارشاد و بیان و دیگر بمعنی لطف و این
هر دو عام است جملهٔ مکلفانرا از مؤمن و کافر و بدان ای ابراهیم که هر چه
خدای تعالی در حق مومنان کرده است از الطاف و ارشاد و ارسال رسالت
و قدرت و قوت و تمکین و عقل که در حق کافران نیز کرده است و اگر نکرده
باشد کافران را بر خدای تعالی حجت باشد که مهر بر چشم و گوش ما نهادی و ما
را قوت و قدرت دیدن و شنیدن راه حق ندادی خدای تعالی از کفار ملزم
گردد و حق تعالی در قرآن مجید تصریح کرده است که لئلا یکون للناس علی الله
حجة بعد الرسول یعنی ما اینهمه از برای آن کردیم تا مردمانرا بر ما حجت نباشد
و حجت خدای را باشد چنانکه فرموده قل فلله الحجة البالغة بدان ای
ابراهیم که هر جا ذکر هدایت کرده است مقید بمشیت گشته که مراد از آن
زیادتی الطاف است که واجب نباشد باراده بهشت کسانیرا که ایشان طاعت
و معصیت در وجود آمده باشد اگر خواهد بتفضل از سر گناه ایشان درگذرد
و راه بهشتشان رساند بدان ای ابراهیم که اضلال را در معنی بسیار
استعمال کرده است بمعنی اضلی او را هلاک گفته اند و اضلال چون بخدای
تعالی نسبت کند معنی هلاک و عذاب بود یضل من یشاء و یضل الله
الظالمین یعنی عذاب و عقاب کند ظالمانرا از انجا که ظالمان گمراهند

واگر

واکر بمعنی کمراهی بودی بدان ای ابراهیم اینمعنی را که تو با خدا نسبت
میدهی حقتعالی اینمعنی را با غیر خود حواله کرده است چنانچه میفرماید که
ولقد اضلّ منکم جبلاً کثیرا یعنی شیطان کمراه کند از شما بسیار را
و با فرعون نیز اسناد کرده است که واضلّ فرعون قومه وما
هدی یعنی کمراه کرد فرعون قوم خود را و راه ایشان ننمود پس اکر حقتعالی
بندکان را کمراه کردی اسناد با غیر خود نکردی ای ابراهیم این
معنی را که تو میکوئی خدا همه کافران را کمراه میکرد اند این کفر محض است
حق تعالی میفرماید که یفتری الکذب الذی لا یؤمنون پس بدان
لازم بود تاویل نمودن آیاتیرا که در انجا اضافت اضلال با خدا است
یضلّ من یشاء ویهدی من یشاء یعنی خذلان کند خدا آنرا
که خواهد چون لطف را در وی اثری نباشد وچون خدای تعالی بنده را
بواسطهٔ اصرار کفر وعصیان خذلان کند ویرا با خود کذارد چنانکه کوئی
اضلال کرده است وضلالت خود از بنده باشد مدعی از آیهٔ ختم الله
علی قلوبهم آنستکه اضافت مهر بر دل وکوش وپوشش بر چشم خود
کرد بر سبیل تمثیل یعنی ایشان مقام کرده اند در کفر بمنزلت کسی اند
که کوئی حقتعالی با ایشان اینمعنی کرد تا نتوانند ایمان آورند و مهر
مانع

مانع نیست از ایمان اکر مانع بودی خدای تعالی نفرمودی بل طبع الله
علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً ای ابراهیم بنا بر اعتقاد تو
لازم می آید که دعوت انبیاء قبیح بودی و بر حقتعالی لازم بودی که رسول را
اعلام نمودی که فلان وفلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند
آورد از آن سبب که من ایمان از ایشان نمیخواهم و مهر بر دلها وکوشهای
ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد بدان ای ابراهیم آن هدایت
حضرت پروردکار مؤمنان را کرده کافران را نیز حاصل است وقرآن
مجید ناطق است که انا هدیناه السبیل اما شاکرا واما
کفورا یعنی ما هر دو راه را نمودیم شاکر را که مؤمن است وکفور را که کافر است
پس چون توان کفت که خدای تعالی هدایت نکرده هرون علیه اللعنه را
اکرچه بر طریق مخالف بود اما در این مسئله او را یقین حاصل شده
بود از بحث حسنیه او را بسیار خوش آمد ابراهیم بن خالد کفت چکوئی
در این آیه که ابراهیم با مشرکان کفت ودر قرآن صریح واقع است
اتعبدون ما تنحتون والله خلقکم وما تعملون یعنی میپرستید
آنچیزیرا که خود میتراشید وحال آنکه خدای تعالی خلق کرده شما را وعمل
شما را امید انداحسنیه بخندید وکفت واالله که شما را اعتقاد بقرآن نیست

ازاین

ازاین تاویل که موافق مدعای خود میکنید اکثر از مفسرین و تابعین
بر آنند که ما ما مصدریست تقدیر کلام آنستکه الله خلقکم
و عملکم یعنی خدا خلق کرده شما را حسینیه گفت ای ابراهیم دلیل بطلان
کلام خدا یتعالی است اتعبدون ما تنحتون بدانکه مورد این آیه
ملامت است و تقریعست یعنی میپرستید چیزیرا که بدست خود میتراشید
حقتعالی آفریده است شما را و آنچه میتراشید آنرا یعنی چوب و اگر مراد آن
بودی که فعل و عمل شما را خدا آفریده است این آیه عذر کافران بودی
و خدا عذر کافرانرا بدان عمل که میکردند و مناقضه جهة آنکه اول کلام الله
ملامت ایشان بودی و آخر کلام مدایشان جمع بین النقیضین شد
و فحوای این خلاف نیست حقتعالی فرمود شما را و آنچه میپرستید از بتان
و اصنام که خود میتراشید حقتعالی آفریده است بدانکه ما و ما تنحتون
میتوان بود که موصوله باشد و میتوان که نکره موصوفه باشد و ما و ما
تعملون موصوله باشد بمعنی الذی اگر حمل کنیم و آنچه مراد شماست مناقضه
باشد و دیگر حضرت باری تعالی نسبت و اضافت عمل با ایشان کرد که
اگر فعل خدا بودی نسبت باضافت او به بنده نکردی و الحال فعل بنده را
باشد نه فعل خدا جهة آنکه عقلا و شرعا اضافت فعل و نسبت او

بفاعلش

بفاعلش کنند ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدا میخواهد که کافر معصیت
کند و نمیخواهد که طاعت کند و این اعتقاد شما ملتزم اشیاء شنیعه است
چرا که حقتعالی را فاعل و کفر و معاصی میدانید و میگوئید که بقضا و قدر اوست
از سخن شما لازم میآید که حقتعالی از همه ظالمان ظالمتر باشد چرا که عقاب کند
کافر را جهة کفری که خود تقدیر کرده است چون خدای تعالی کافر کفر خلق کرده
باشد و قدرت بر ایمان نکرده باشد بعد از ان او را با آن عقوبت کند از برای
کفری که خود در او خلق کرده باشد او تقدیر فرموده این ظلم صریح بود چنان
باشد که سیاه حبشی را عقوبت کند و گوید که چرا رنگ تو سیاه است
بایستی که سفید بودی یا شخص بلند قامت را تعذیب کند و گوید چرا قامت
تو بلند است بایستی که کوتاه بودی یا آنکه کودکی را دست و پا به بندند
و در آب اندازند چون جامه او تر شود او را از آب بیرون آرند و بزنند
که چرا جامه ات را تر کردی و امثال این ظلم صریح بود ای ابراهیم
خلق کفر در کافر و فسق در فاسق و ظلم در ظالم کرده باشد انقطاع
حجت انبیا و الزام رسل باشد از برای آنکه چون نبی بکافر گوید که ایمان
بیاور بخدا آنکه مرا فرستاده ترا دعوت کنم بایمان کافر جواب نبی گوید
که باید در من خلق کند ایمان را و با من عطا فرماید تا من ایمان بیاورم

اگر

اگر نه چون در من کفر خلق کرده است چگونه تکلیف ایمان میکنی چون مرا
قدرت نیست پس نبی منقطع گردد واورا جواب نباشد عاجز بماند
ای ابراهیم اگر کفر در کافر خدای تعالی خلق کرده باشد وباز اورا بایمان
تکلیف کند تکلیف مالایطاق بود واین نزد عقلا شرعا قبیح بود
واین بدان ماند که باو میگوید که طیران کن در هوا ودر قرآن مجید واقع است
یرید الله ان یخفف عنکم خلق الانسان ضعیفا نیز میفرماید
لا یکلف الله نفسا الا وسعها نیز میفرماید که یرید الله
بکم الیسر ولا یرید بکم العسر وامثال این بسیار است ای ابراهیم
خدا کفر در کافر بیافریند وبگوید کیف تکفرون خود خالق حق
وباطل باشد وگوید لم تلبسون الحق بالباطل وایشان را از خود
دور کند وباز دارد وبگوید لم تصدون عن سبیل الله ای ابراهیم
اگر خلق کفر در کافر خدای تعالی کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله باشد
از برای آنکه خدا کفر در او خلق کرده وکفر میخواهد پس آنچه مراد الله بود
پس مطیع بود ونبی عاصی بود بر این تقدیر از برای آنکه کافر را بایمان
امر میکند واز کفر منع مینماید وحال اینکه خدا کفر در او خلق کرده است
نمیخواهد پس بزعم شما کافر مطیع بود ونبی عاصی ای ابراهیم بنابر قول
شما لازم

شما لازم میآید عدم رضا بقضا وقدر خدای تعالی از برای آنکه باجماع رضا
بکفر حرام است ورضا بقضا وقدر خدای واجب پس اگر کفر بقضا وقدر خدای
تعالی باشد پس واجب باشد واین کفر است ای ابراهیم از این اعتقاد شما لازم
میاید تعطیل حدود وقصاص وزواجر شرعی از معاصی از برای آنکه
اگر زنا ولواطه ودزدی وشرب خمر وخون ناحق جمیع معصیتها از خمر
وطنبور ونرد وشطرنج وغیر اینها که واقع میشود باراده وقضا وقدر حق تعالی
باشد پس جایز نباشد که امام وحاکم شرع را که زجر ومنع کند فاعل این را
واز آنچه مراد حق تعالی است از آن باز دارد وامر نماید بآنچه مراد خدا نباشد
ودیگر لازم میاید که الله تعالی مرید نقیضین باشد از برای آنکه معصیت
مراد اوست وخود تقدیر کرده وامر ونهی وزجر ومنع نیز از معاصی
مراد اوست واو امر بزجر وحدود وتقدیرات کرده پس لازم جمع بین
النقیضین ای ابراهیم ابو الشعثا روایت میکند که دزدی را بمجلس
عبدالله عباس حاضر کردند واو امر کرد بقطع ید او یکی از حاضران مجلس
گفت نعوذ بالله من قضائه یعنی پناه میبرم بخدا از قضا عبدالله عباس برآشفت
وگفت لقولك اعظم گناه سخن تو عظیم تر از دزدی اوست وآن
شخص را از مجلس برخیزاند وبفرمود توبه دادند چون هرون این سخن را

از حسنیه بشنید ویرا بغایت خوش آمد که عبد الله عباس جد وی بود حسنیه
گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معاصی الله تعالی باشد باید که فرقی نباشد
نزد ما و آنکه در عمر خود با ما انواع نیکوئیها کرده باشد و میان آنکه با ما
انواع ظلم وجور کرده باشد اگر نیک کننده و بدکننده فاعل مختار
نباشد بلاشک مدح و ذم ایشان بدیشان راجع نباشد پس چون
مدح و ذم که صفت فعل است بما راجع است باید که نفس فعل بما نیز
راجع باشد و باین تقدیر ارسال رسل و انزال کتب و بهشت و دوزخ
جمله بی فائده و عبث باشد ای ابراهیم این مذهب ابلیس است که
گفت رب اغویتنی بدانکه شما که اهل جبر شدید و شما برای ابلیس
اقامت دلایل میکنید و این معتقدان بنی امیه و اتباع ایشان از علما
و اصحاب حدیث که تابع ایشان بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین
بدنیا فروختند شما نیز متابعت آنگروه مینمائید چون حسنیه سخن را
بدینجا رسانید ابراهیم بن خالد و علمای بغداد و اتباع ایشان
بیکبار بخروشیدند و فریاد برآوردند که ای کنیز چند در مذهب اهل
اسلام طعن کنی و نزدیک بود که قصد حسنیه کنند هرون برآشفت
و گفت ای ابراهیم شرم نداری از خدا کنیزی بدلایل و برهان
تکفیر شما

تکفیر شما میکند از وی عاجز شده اید و سرها در زیر انداخته اید با وجود این
با وی خشونت مینمائید حسنیه گفت اگر مناظره و مباحثه ما موجب ملال خلیفه نشود
یکدفعه اقامت دلیل نمایم هرون گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خدا
نباشد لازم آید که افعال اختیاری که صادر میشود از ما بحسب قصدها و داعیها
چون رفتن و نشستن و خوردن و آشامیدن و دادن و ستدن و حرکت
دست و مانند حرکت نبض و غیره فرق نباشد ای ابراهیم این بدیهیست که فرق
هست میان حرکت اختیاری و اضطراری و هر که فاعل بود حکم میکند برآنکه
ما قادریم در حرکات اختیاریه و قادر نیستیم بر پریدن و بآسمان رفتن چنانکه
شیخ بهلول با ابو حنیفه در مسئله قضا و قدر بحث کرده الزام آن نموده و گفت بدلیل
نیز ثابت میکنم که خر مراتب بهتر از تو و عاقل تر و فاضل تر است از آنجا
که بنده را مسلوب الاختیار میگوئید از برای آنکه اگر خر را یکبار بجوی صغیر برند
و بزنند جهت آنکه بگذرد البته میگذرد و اگر یکبار بجوی کبیر برند که قادر نباشد و دیدن
بر گذشتن آن اگر بکشی از آنجا نگذرد پس خر فرق میکند میان آنچه قدرت بران دارد و
آنچه قدرت بران ندارد و قادر نیست و تو ابو حنیفه فرق نمیکنی که بر همه چیز قادری
و بر همه چیز قادر نیستی چون حسنیه این بگفت هرون و یحیی برمکی و ارکان
دولت بیکبار بخندیدند و ابراهیم از خجالت بمردن خود راضی شده بود دیگر

باره

بارۀ حسینه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد فعل الله تع باشد پس
صحیح نباشد انکه گوئی الله تع عفوّ و غفور و رحیم است از برای انکه
عفوّ و غفور و رحیم کاهی باشد که گناهی کرده باشد و بسبب گناه مستحق عذاب
شده باشد و عذاب نکند بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد و فعل
خدا باشد چگونه صحیح خواهد بود که گویند خدا آمرزنده و عفوکننده و رحیم است
ای ابراهیم حقیقت ایمان آن باشد که مکلّف در سرای تکلیف بنظر و دلیل
حاصل کند بفعل خویشتن تا بتحصیل آن در دنیا مستحق مدح و در قیامت
مستحق ثواب شود پس اگر خدا خواهد که چیزی در او آفریند تواند اما خدا
خواهد بنده بکسب خویشتن و فعل و اختیار خود مؤمن و مطیع باشد و تارک
کفر و معاصی و اگر بنده با حصول الت و قدرت و تمکین ایمان اختیار نکند
خدا را ان قضائی نباشد ای ابراهیم اگر دلایل عقلی زیاده ازاین خواهی چندان
بگویم که شنونده را ملالت شود و از دلایل نقلی و از حدیث انچه فریقین نقل
کرده اند در طریق شما نیز واقع انست که عبد الله عمر روایت کند از رسول ص
که القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان
ماتوا فلا تصلوا علیهم وان لقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل
منهم یا رسول الله فالذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها
من الله کتبها علیهم یعنی قدریه مجوس این امتند اگر بیمار شوند بپرسش

ایشان مروید و اگر بمیرند نماز بر ایشان مکنید و اگر ملاقات کنید بر ایشان
سلام مکنید جمعی از صحابه پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و ایشان
کیستند حضرت فرمود که ایشان آنکسانند که معاصی بعمل آورند و زعم ایشان
آن باشد که عمل از خداست و خدا در ازل نوشته که ایشان معاصی کنند و چنین
تقدیر فرموده و در قرآن مجید واقع است که ما اصابك من حسنة
فمن الله وما اصابك من سیئة فمن نفسك یعنی هرچه میرسد بشما
از حسنه پس ان را از خدا دانید و آنچه میرسد بشما از سیئه پس از نفس شماست
و آنرا بخدا نسبت میکنید امثال این در قرآن بسیارست که الله تع حواله
و اسناد کفر و معاصی بر بندگان فرموده و شیطان را فرموده لاغوینهم
اجمعین اگر فعل خداست که بفعل خود لعنت بر ابلیس کند وان علیك
اللعنة الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم ع بودی گفتی ربنا ظلمنا
انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر
موسی ع بودی گفتی رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس ع بودی گفتی
لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جملۀ انبیا
توبه بتنزیه و تقدیس الله تعالی کرده اند و اگر عصیان عاصی فعل او بودی
توبه چرا بایستی کردن ابراهیم محل یافت گفت ای حسینه تو ابطال مذهب
خود نمودی چرا که باعتقاد تو جملۀ انبیا معصوم‌اند و چون از ایشان جرم

ومعصیت واقع نشده چرا توبه واستغفار نمودند یحیی برمکی بخندید وگفت ای

ابراهیم بحث اول اولرا اثبات نمودی ومنع دلایل وحجت اوکردی

که حالا شروع در عصمت وعدم عصمت انبیا میکنی اکثر خلق بخندیدند

حسنیه گفت ای ابراهیم این بحث تو موافق ادب نیست ودخل تو بموقع نیست

ودراین مسئله نیز جواب خواهی شنید بعد از اتمام سخن درباب قضا وقدر

بدان ای ابراهیم مشرکان قریش جمله جبری بودند که چون اسلام ظاهر شد

طریق جبر برطرف شد بعد از وفات حضرت رسول ص و شهادت امیرالمؤمنین

علی ع معاویه ویزید وباقی بنی امیه لعنهم در زمان خود احیای آن کردند در

اسلام وجبریان تابع ایشان شدند شما نیز متابعت میکنید ایشان را

ای ابراهیم بخدا سوگند که اهل بیت عظام واصحاب کرام براین اعتقاد

نبودند چون حسنیه سخن بدین جا رسانید فغان از جمیع خلایق برآمد

جمله تحسین حسنیه میکردند ابراهیم گفت ای حسنیه اینها همه را مسلم داشتم از آیات

قرآنی وغیر آن چون اکثر از تابعین براین بودند وچنین اعتقاد نموده اند که بنده

مسلوب الاختیار است وتجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی باشد واز این

شرک لازم آید حسنیه گفت ای ابراهیم چگونه شرک لازم آید وحال آنکه

الله تعالی قادر است بر قهر او واعدام او ومثلا اگر سلطانی والی گرداند

شخصی را در بعضی بلاد وان والی در آن بلاد ظلم کند وغارت کند مسلمانان

را و سلطان

را وسلطان متمکن باشد که آنچه او بغیر حق گرفته باشد باز ستاند واو را بقتل

رساند چگونه لازم آید شرک او با سلطان وچون توان گفت که او شریک

سلطان است ای ابراهیم احکام الهی واحادیث حضرت رسالت پناهی ص

وجمیع دلایل عقلی را معطل وضایع میگذاری ونادیده وناشنیده میانگاری

که بعضی از تابعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم اعتراض کردی در باب

عصمت انبیا واوصیای ایشان بدانکه اعتقاد من چنان است که جمله

معصومند ومطهرند از جمیع معاصی وواجب است که جمیع انبیا واوصیاء معصوم

باشند از گناه وفراموشی از ابتدای طفولیت تا انتهای زمان نبوت ووصایت

زیرا که ایشان امنای سر خدایند چگونه جایز بود که در مقام انقیاد شیطان

ارذل موجودات وابعد مخلوقات از جناب کبریائی دور شود پس بدانکه

شیطان را نصیبی نباشد در ایشان واگر که از ایشان افعال شیطانی

صادر شود باید که نبی وامام وآبا وامهات پاک باشند از دنائت و

در رذالات مثل آنکه دلاک وحجام وسرگین کش نباشند وباید که نبی پاک

باشد وامام متصف نباشد بصفات ذمیمه مثل حقد وجهل وحسد

وبخل وحرص ومعلول وناقص ومبتلا نباشد ببرص وجذام وکنگ نباشد از

جمیع نقایص مطهر ومنزه باشد کذاب وعاشق پیشه نباشد ای ابراهیم

بدانکه واجب است امام افضل واعلم وازهد واورع واتقی واسخی واشجع واقدم

اهل زمانی

اهل زمان از جمیع خلق مستغنی باشد اعلم و منصوص علیه من عند الله و من
عند الرسول تعیین شده باشد بدانکه هر امامی که رغبت بود وی امامت را
نشاید امام باید که منصوب از خدا و رسول بود تا خلق در متابعت او مکروه
نباشند و باید که امام معصوم باشد چرا که غیر معصوم میتواند که ظالم بود حضرت
پروردگار جل و علا میفرماید لا ینال عهدی الظالمین چون حسنیه سخن
بدینجا رسانید لرزه بر هارون الرشید افتاد چرا که وی دعوی خلافت
میکرد و بغیر از این صفات یکی در وی موجود نبود و یحیی بن خالد برمکی دریافت
روی با ابراهیم کرد گفت ای ابراهیم گویا که حیات از تو مفارقت کرده
چرا از این کرسی بزیر نیائی و مذهب حسنیه اختیار نکنی چون ابراهیم از
اطراف و جوانب کنایه شنید گفت الحسنیه چگوئی در این آیه که صریحست
در قرآن که خدای تعالی امر کرد آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن انت
وزوجک الجنة وکلا منها رغدا حیث شئتما ولا تقربا
هذه الشجرة فتکونا من الظالمین الحسنیه بلاشک ایشان
از آن درخت خوردند و از ستمکاران گشتند حسنیه گفت ای ابراهیم
بدانکه نهی نمود خدای تعالی آدم را نهی تحریمی نبود بلکه نهی تنزیهی بود
زیرا که نهی تحریم آن باشد که بارتکاب آن مستحق ملامت و عذاب
آخرت باشد و نهی تنزیه آن باشد که بارتکاب از فائده و مصلحتی
که در آن

که در آن باشد از خود فوت کرده باشند اما بر آن مستحق ملامت دنیا و عذاب
آخرت نباشند پس اگر آدم ع ترک تناول آن درخت کردی مستحق زیادتی
الطاف و ثواب شدی چون نکرد مستحق عقاب نشد ابراهیم گفت اگر چنین
بودی وی از ظالمان نبودی حقتعالی میفرماید که فتکونا من الظالمین
حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم وضع شئ در غیر موضع خود یعنی نهادن
چیزی بود نه در جای خود پس کردن چیزی در جای ناکردن و ناکردن چیزی
در جای کردن وضع شئ در غیر محل باشد پس سنتی که ترکش کنند وضع شئ
در غیر موضع باشد یا مرتکب مکروهی شدن و از آن اجتناب ناکردن
همین حکم دارد پس ظلم باشد چنانکه در حق بوستان گفته و لم تظلم منه
شیئا یعنی از آن میوه که هر سال می آورد هیچ کم نکرد پس معنی من الظالمین
این باشد که از آن کسان باشند که حظ نفس خود از ثواب کم گردانیدن
ابراهیم گفت الحسنیه آدم و حوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان
لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین چون تو میگوئی که
ایشان ترک مندوبی کردند و گناه نبود حسنیه گفت ای ابراهیم ایشان
اعتراف آوردند بظلم بر نفس خود و بخشش خواستند و آمرزش طلبیدند
از حقتعالی دلالت نکند بر گناه زیرا که ظلم بمعنی نقصان ثواب و فوت

منفعت

منفعت که از ایشان شد و رحمت و غفران طلب کردند عبادت است
که بدان مستحق ثواب خدا گردند این دلیل نبود بر آنکه ایشان گناه کردن و رسول (ص)
فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی که من
در هر روزی هفتاد بار استغفار میکنم و رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر
طاعت انبیاء و اولیا آن است که طاعت بسیار خود را اندک دید و
اندک ترک ادب را گناه عظیم شمرند اگرچه از ایشان هیچ گناه در وجود
نیامده باشد از برای تذلل و مسکنت خود را مجرم خوانند پس اعتراف ایشان
بظلم و استغفار ایشان دلیل نبود بر گناه ایشان ابراهیم گفت ای حسنیه
چون چنین است آدم را عاصی و غاوی نشاید خواند و خدای تعالی میفرماید
که وعصی ادم ربه فغوی حسنیه گفت بدان ای ابراهیم که اکثر آیات
قرآنی بقول رسول خدا و اهل بیت او ماول است و بظاهر آن حکم نتوان
کرد بدانکه عصیان مخالفت است چنانکه در واجبات باشد در مندوبات
نیز باشد و در واجب نیز باشد و اما مخالفت مندوبات و آداب مستحق ملامت
و عقاب نباشد و غوایت در آیه بمعنی خیبت و بی بهره ماندن است
یعنی مخالفت اگرد که ما ویرا بترک آن فرموده ایم و از ثواب آنچه بدان
داده بودیم بی بهره ماند آنرا ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار
آمده ابراهیم گفت ای حسنیه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشان را
برهنه کرده

برهنه کرده از بهشت بیرون کردند بزمین فرستادند حسنیه گفت ای ابراهیم
آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید که انی جاعل
فی الارض خلیفة و اگر آدم از آن درخت تناول نکردی ویرا از بهشت
بیرون نکردی و بزمین نفرستادی از برای خدمت زمین پس بیرون
کرد از بهشت و برهنه کردن عقوبت گناه نباشد زیرا که عقاب رنجی باشد
که بغیری رسانند بر سبیل استخفاف و اهانت بیرون کردن آدم بنا بر مصلحتی
بود چنانچه درویشی و رنجوری را از جهت مصلحت میدهد نه بر سبیل عذاب ابراهیم
گفت ای حسنیه چگوئی در باب نوح ع که وی دعا کرد تا حقتعالی قوم وی را
هلاک کند چون حقتعالی قوم نوح را هلاک کرد بغرق و طوفان نوح پشیمان شد
از آن دعا کردن پانصد سال بر آن دعا کردن میگریست بعد از گریه کردن
بسیار نام وی را نوح کردند پیشتر از آن نام وی عبد الله علی بود حسنیه
که این حکایت بشنید بخندید و گفت ای ابراهیم این حکایت برخلاف قرآن است
که میفرماید یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا قوم بعد از این
پانصد سال غرق شدند تا وی نوح بود کذب اول ثابت شد اما
آنکه گفتی نوح پشیمان شد از دعا کردن از هر حال بیرون نیست قوم نوح
اگر مسلمان بودند نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این خود کفر عظیم است

که شیخ المرسلین دعا کند تا عالم را طوفان گیرد و چندین هزار مسلمان هلاک شوند
اگر کافر بودند شاید نوح ندامت خورد بر هلاک دشمنان خدا و رسول خدای
تعالی در حق او و آدم ع فرموده که ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل
ابراهیم حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب باینی مزخرفات ثابت
نمیشود و من این مهملات را بسیار شنیده ام از غیر تو بدانکه بنی امیه و
اتباع ایشان بلکه آنهائی که قبل از ایشان متصدی امر خلافت و امامت
شده بودند بظلم و تعدی با آنکه ایشان را از هیچ ممر استحقاق آن نبود
اکثر اوقات از ایشان ظلمها و فسقها بظهور میآید از مسائل دینیه و
احکام فرقانی عاجز بودند این فعل عمر بود و بعضی اوقات جنب امامت
خلایق میکردند باز قطع نماز کرده اظهار جنابت میکردند و بعضی اوقات
مست و بیهوش امامت کرده نماز صبح را چهار رکعت میکردند و مثل این
افعال که اگر جمیع قبایح ایشان را تعداد نمایم موجب ملالت خلیفه گردد
چون بعضی از اهل بیت با جمعی از صحابه کبار که بصفت ایمان موصوف
بودند ایشان را نصیحت و ملامت میکردند و اکثر خلایق ایشان را سرزنش
مینمودند از برای دفع ملالت از خود و اتباع خود اینهمه کفر و زندقه را
بخدا و رسول نسبت کردند و جمیع انبیا را که معصوم و مطهرند هر یکرا بمعصیتی
و ذلتی و خطائی متهم کردند و بظاهر قرآن عمل کرده و بر صحت تاویل

فاسد

فاسد حدیث وضع کردند و عقل را میزان نقل کردند جمیع آیات قرآنی را
بر طبق احادیث موضوعه تاویل کردند چون مردم مهارت دفع شبه نداشتند
میان طلب علم نمیکردید و بتقلید یا بمثل القیاس وی کردید و قوت تمیز نداشتند
میان طبع و هوا و میان عقل و رضا خدا بترغیب جاه بمداد و حکومت و
اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی در نظر نیاوردند و بعد از
رسول بصد سال و دویست سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنای
دین و ملت بر نشو و نما نهادند بر طریق انصاف در تتبع و طلب سعی نموده
بدین قدر قناعت کردند انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم
مهتدون تا حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز گفت انتم وآباؤكم
فی ضلال مبین بعضی بتعلیم معلم قناعت کردند و از سر انصاف تفحص
حق نکردند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال
و بنظر شافی و عقل کافی طریق اختیار کنند مع هذا هر یکی دعوی انا مع الحق
میکنند قوله تعالی کل حزب بما لدیهم فرحون بدان ای ابراهیم که حق
جز یکی نباشد از این مذاهب و دلیل بدین اشارت است از صاحب
شریعت خاتم انبیا محمد مصطفی ص ستفترق امتی علی ثلث وسبعین
فرقة واحدة منها ناجية والباقی فی النار یعنی پیغمبر ص فرمود

زود باشد که امتان من متفرق شوند بهفتاد و سه فرقه یکی ناجی و باقی

در آتش جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله آن فرقهٔ ناجیه کدام‌اند فرمود

آنچه من بر آنم و اهل‌بیت من بر آنند در این اثنا فرمود که مثل اهل بیتی

کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق بدان

ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این حدیث متفقند و جمیع اهل بیت

من و اصحاب رسول صلعم معتزلی بودند نه حنفی نه شافعی نه مالکی نه حنبلی لا شک

که فرقه واحده آن طایفه اند که رسول الله و اهل بیت او بیند جهة آنکه

در مسائل اصول معتقد ایشان ما بین جمیع مذاهب است و هیچ فرقهٔ از

این فرقه جزم نمیتوانند کرد که ناجیند الا این طایفه که پیرو اهل بیت اند

بدان ای ابراهیم که مرا از قتل و قمع شما باکی نیست و خائف نیم و تجارت

پنج روزه قیدی ندارم و همیشه طلب شهادت از خدا میکنم امروز

صریح تر و روشن تر بیان میکنم که هر خلیفهٔ زمان ظاهر کرد و از این که شما گوئید

و بیشتر از شما نیز میگفتند که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر

بتقدیر و اراده الله است بنده را اختیاری نیست میخواهید که اصلاح فعل

اصحاب ضلالت که ظلم بر اهل رسول رسول صلعم کردند چون غصب امامت

و خلافت و غصب فدک و ایذاء حضرت خیر النساء و ایذاء صحابهٔ کبار

وزهر دادن

وزهر دادن جگر گوشهٔ رسول امام حسن ع و قتل سید شباب اهل الجنة

حسین ع و اولاد و احفاد آن حضرت و باز گرفتن حصهٔ خمس اولاد

رسول خدا صلعم و محاربت با ابن عم و برادر و وصی رسول خدا و اخراج

ابی ذر غفاری و ایذاء عبد الله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار

یاسر و چندین از صحابه کبار و منجنیق بر خانهٔ کعبه انداختن و کعبه را خراب

کردن و قتل مسلمانان در مدینهٔ رسول کردن و چندین هزار مؤمن را بواسطهٔ

محبت اهل بیت رسول صلعم در اطراف و اکناف بقتل رسانیدند و چندین

هزار فساد و ظلم و بدعت که از ایشان بوقوع آمده که زبان ایشان

از تعداد و احصاء آن قاصر است از این جهة اصحاب کبار و محبان

و شیعیان اهل بیت رسول و مخصوصان و تابعان که بصفت ایمان

موصوف بودند ایشان را ملامت میکردند بلعن خفی و جلی نوازش

میفرمودند بر افعال قبیحهٔ ایشان طعن میکردند و سرزنشها کرده تخویف

از خدا و رسول و عذاب و نکال اخروی مینمودند ایشان برای دفع ملامت

از اصحاب ضلالت و تنزیه افعال و کردار شیخین و تبع خلفای بنی امیه

و دفع مطاعن و تشنیع اهل عالم بر افعال ذمیمه و کفر و بدع ایشان

این معتقد است و بدعتها وضع نمودند گفتند که بنده فاعل فعل خود

نیست جمله فعل الله تعالی است و خدا چنین خواست و این چنین تقدیر

کردد

کرده در ازل از این سبب اسناد معاصی بر انبیا کرده اند
و معصوم را بعلت کذب و فسق و چیزهای ناشایسته متهم
ساختند و شما نیز پیروی نمودید و مینمائید اگر کسی گوید عصمت در
انبیا که نبوت بود در امامت نیز شرطست بدلایل عقلی و بمقتضای
آیه اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی
جاعلك للناس اماما قال لا ینال و من ذریتی قال
لا ینال عهدی الظالمین خدای تعالی ابراهیم را گفت که من ترا
امام مردمان میگردانم ابراهیم دعا کرد و گفت از ذریت من
هر که لایق امامت باشد امام گردان الله تعالی از امام نفی ظلم نمود
و ظالم بر دو قسم است ظالم نفس خود و ظالم غیر هر که این هر دو ظلم
از او منتفی باشد معصوم بود پس عصمت در امامت شرط بود
بمقتضای ان الشرك لظلم عظیم مشرك توبه کننده لایق منصب
و مرتبهٔ امامت نباشد اگر کسی بر این اعتقاد بود وی را رافضی
خوانید و قتل وی را واجب دانید پیروی مینمائید سنت معاویه را
و خود را پیروی سنت پیغمبر و اسم سنی اشتهار داده اید جمیع انبیا
را در درجهٔ فساد در میآورید و اگر کسی را این اعتقاد نبود تکفیر وی
میکنید چون حسنیه را آتش محبت مشتعل شده بر مسند فصاحت و بلاغت
نشسته بود

نشسته بود لا ینقطع در مذهب مخالفان و عصمت و طهارت اهل ائمه
دلیل مینمود هرون و اتباع وی را لرزه بر اعضا افتاده از قبایح و اعمال
ناشایسته خود شرمنده همگی سر در زیر افکنده متحیر بودند علما را قوت نطق
و یارای سؤال و جواب نبود ابراهیم گفت ای حسنیه عنان اختیار از دست داده
مرکب تشنیع و تعریض در میدان وقاحت و قباحت و فضیحت میرانی و صحابه
و تابعین را طعن و تکفیر میکنی اگرچه محبت و مودت اهل بیت رسول بر همه لازم
و متحتم است در این کسی را با تو نزاعی نیست فاما مودت و محبت اصحاب کبار
و خلفای عالیمقدار نیز که جانشین سید مختار بودند بر همه کس واجبست در
خلافت ایشان اجماع امتست خصوصا ابی بکر که حضرت باری تعالی در آیهٔ
غار او را صاحب رسول خوانده و او را از آن فضایل حاصلست حسنیه گفت
بخدا ای ابراهیم که ابی بکر را از آیهٔ غار هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نشده بلکه
آن آیه موجب کفر و فضیحت ویست ای ابراهیم بیان کن که در آیهٔ غار ابی بکر
را چه فضیلت ثابت است ابراهیم گفت خدا میفرماید الا تنصروه فقد
نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار
اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله
سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها اول آنکه همراهی وی با رسول

که اگر کسی را از روی دوست تر داشتی آنکس را بردی تا انیس و جلیس وی بودی
دویم آنکه حقتعالی وی را صاحب رسول خواند سیم آنکه خدا و رسول او را محزون
نتوانستند دید از برای دفع حزن و خوف و بیم وی گفتند لا تحزن
یعنی غمگین مباش چهارم آنکه ان الله معنا بلفظ جمع گفت یعنی خدا
با ماست پس معنیش این بود که خدا با رسول و ابی بکر بود الحسنیه در این آیه
که فضایل ابی بکر از او حاصلست چگونه حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم جواب
بشنو بدانکه این فضایلیست که بدینها چشم عوام را میپوشند آنها را که دیده
بصیرت و عقل کامل بود از راه نروند و بدین مناقب کسی را افضل امت
نگویند و بر خاندان عصمت مقدم ندارند بدانکه فضیلت اول که بیان
کردی رسول ص رسول ابی بکر را از برای آن با خود برد که او را از همه کس
دوست تر داشت والله غلط گفتی آنها که این اعتقاد کرده اند غلط کرده اند
ای ابراهیم بدانکه جبرئیل بر رسول آمد و گفت کفار امشب بقصد قتل تو خواهند
آمد باید که امر کنی امشب هیچ یک از اصحاب تو از خانه بیرون نیایند
و امر الهی چنانست که علی بن ابی طالب ع که برادر بجان برابر توست
بر جای خود بخوابانی کسیکه جان خود را از برای تو فدا میکند اوست و خود
متوجه بفلان غار شو با شرایط چند که مشهورست چون شب نزدیک شد
رسول خدا

رسول خدا اصحاب را طلبیده امر کرد که امشب هیچیک از اصحاب و احباب
من باید که از خانه بیرون نیاید که خدا را در این مصلحتیست جمله متوجه
خانها شدند بعد از آن برادر خود را طلبیده گفت یا علی امر الهی شرف نفاذ
یافت تو بر جای من بخوابی تا من از شر کفار فارغ و محروس بوده از شهر مدینه
فرار نمایم و بفلان غار بروم این سخن اصلا بر حضرت امیر المؤمنین علی ع
گران نیامد و از روی محبت و اخلاص عرض کرد هزار جان من فدای امر
الهی باد بتخصیص در آنکه نفس رسول محفوظ ماند با وجود صغر سن خائف
و هراسان نشد حضرت رسول او را در بغل گرفت و روی او را ببوسید
و گریه بسیار کرد و فرمود یا علی ترا بخدا سپردم و وی را بجای خود بخوابانید
و برفت چون پارهٔ راه برفت دید که شخصی از برابر آنحضرت می آید حضرت
توقف فرمود چون نزدیک رسید دید که ابی بکر است فرمود ای ابی بکر نه من
حکم خدا را بشما رسانیدم که امشب از خانهای خود بیرون نیائید چرا مخالفت
حکم الهی کردی گفت یا رسول الله دلم از برای تو ترسان و هراسان بود نتوانستم
که در خانهٔ خود قرار گیرم پیغمبر ص متحیر بماند بواسطه آنکه حکم الهی نبود که کسی را با خود
بغار برد در ساعت جبرئیل رسید و گفت یا رسول الله بخدا که اگر او را بگذاری
از عقب تو بیایند و ترا بقتل رسانند پیغمبر بالضروره او را با خود برد که

مبادا

مبادا بدست کفار گرفتار شود و این موجب رسوائی رسول خدا شود
و دیگر بدان که حضرت پروردگار نفاق ابی بکر و یارانش را بر رسول
خبر داده از آنچه بعد از رسول واقع میشود نسبت با اهل بیت ع و چون پیغمبر ص
از وی ایمن نبود او را با خود برد ویقولون بافواههم ما لیس فی
قلوبهم چندان آیات دیگر در باب نفاق ایشان نازل شده ای ابراهیم
رسول ص مستغنی بود از جلیس و انیس و انس او با حضرت پروردگار بود
جبرئیل ع انیس و جلیس وی بود بجنود لم تروها شاهد این حال است
ای ابراهیم آنکه گفتی خدا ویرا صاحب رسول خوانده بمجرد صحبت او را
هیچ شرفی و فضیلتی حاصل نمیشود در ان صحبت هیچ دفع مضرتی از رسول
نکرد و با اعداء دین محاربه و مقاتله نکرد از هیچ رهگذر اعانت رسول
نتوانست و کافر را مصاحب مؤمن خوانده چنانکه میفرماید قال له صاحبه
وهو یحاوره اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة
ثم سواك رجلا دیگر آنکه زن نوح ع کافره بود و صاحبه نوح بود هم چنین
زن لوط نیز چنین بود و خر را نیز چنین خوانده اند و این در میان عرب مثل
شده که بئس الصاحب الحمار یعنی بد مصاحبی است خر و سگ اصحاب کهف
نیز صاحب ایشان و در غار نیز ابی بکر را از این چه حاصل شده باشد که با دل
پر از

پر از نفاق با رسول همراهی کرده باشد ای ابراهیم فضیلت سیم لا تحزن را
شمردی یعنی پیغمبر ص از غایت شفقت و مهربانی گفت غمگین مباش ای
ابراهیم حزن ابی بکر در انحال که با رسول ص بود از غایت خوف و بدی و طاعت
بود یا معصیت ابراهیم از ترس هیچ جواب نگفت حسنیه گفت اگر حزن و خوف
ابی بکر طاعت بود پس حضرت رسالت او را از طاعت منع کرده باشد و از
حزن منع فرموده نعوذ بالله از این اعتقاد که پیغمبر کسی را از طاعت منع
کند پس اگر حزن او از معصیت بود و خوف و بیم او از سستی اعتقاد و عدم
ایمان او بخدا و رسول بود پس او را با معصیت از این همراهی چه حاصل بوده باشد
پیغمبر ص طالب طاعت است نه معصیت مانع و ناهی معصیت است نه طاعت ای
ابراهیم حزن ابی بکر دالست بر قلت صبر و عدم رضای او بالقضا و قدر حق تعالی و عدم
رضای او بصحبت رسول ص و ثابت است که او را اعتماد بر قول رسول نبوده چرا که در محل
رفتن بجانب غار رسول ص او را اعلام کرد که من بحکم الهی متوجه این غار شده ام اما
محروس و محفوظ خواهیم بود از شر اعادی و دیگر بقول شما که میگوئید ابی بکر انیس و جلیس
رسول ص بود و پیغمبر او را از غایت محبت بغار برد پس چون بود که ابی بکر نمیدانست
که پیغمبر ص بواسطه استخلاص بحکم الهی بغار رفته که آن جزع و فزع نمود نزدیک بود
که پیغمبر را رسوا کند بلکه غرضش از فریاد و جزع نمودن آن بود که کفار مطلع شوند

غایتش آنکه امر الهی بود حقتعالی حافظ و ناصر رسول بود ای ابراهیم اگر ابابکر را
بپیغمبر ایمان بودی خدا نگذاشتی که مار بر پای وی زدی و او را نگاه داشتی چنانکه
پیغمبر را نگاه داشت از شر کفار با آنکه آمدند جمع کثیری برگرد غار رسانیدند
با وجود این حقتعالی ویرا از شر اعادی نگاه داشت ای ابراهیم فضیلت دیگر گفتی
که رسول بابی بکر فرمود که ان الله معنا یعنی خدا حافظ ماست غرض رسول
این بود که حافظ و ناصر منست بتقدیری که شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد
او را چه فضیلت حاصلست چرا که در قرآن تصریح فرموده ما یکون من
نجوی ثلثة الا هو رابعهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی
من ذالك و لا اکثر الا هو معهم بدان ای ابراهیم که خدا میفرماید نباشد
از راز گوینده سه کس مگر آنکه خدا چهارم ایشانست و نیست گوینده
پنج کس مگر آنکه ششم ایشان خداست و نه کمتر از این و نه بیشتر از این که خدا
با ایشانست و این آیه شامل حال جمیع کفار و یهود و ترسا و مومن و غیرهم
هست پس ابی بکر را و محبان ویرا از این چه حاصل ای ابراهیم مثلا شخصی را
حیوانی باشد مثل اسب یا استر یا خر و از خوف دزدان و حرامیان پناه
بخانه یا بوادی برد و بگوید که خدا با ماست و ما را نگاه خواهد داشت در این
منزل یا در این وادی یعنی مراد حیوانی که منست آیا آن حیوانی را چه فضیلت
حاصل شود

حاصل شود چون حسینیه سخن بدینجا رسانید هرون بسیار بخندید با آنکه او در ابتدا تعصب بسیار
بود و با اهل بیت در مقام عداوت و نفاق بود حق تعالی او را بر حسینیه چنان
مهربان کرده بود که اگر از طعن طاعن نبودی یا منصب خلافت و تکبر مانع نبودی
برخواستی برگرد حسینیه بگردیدی و دست وی ببوسیدی دیگر مرتبه حسینیه گفت
ای ابراهیم متوجه باش که هنوز مطاعن ابی بکر در آیه غار بیشمارست از
همه رسواتر و بی بهره تر بودن از ایمان این آیه است فانزل الله سکینته
علیه این ضمیر راجع است بحضرت رسالت که ضمیر واحد مذکر مجرورست و این
دالست بر آنکه انزال سکینه بر ابی بکر نشده او را از این بی نصیبست و اگر برا او
انزال سکینه شده بودی فانزل الله سکینته علیهما والله که این
دالست بر کفر و عدم ایمان ابی بکر جهة آنکه حقتعالی در سه موضع اخبار فرموده
در قرآن که بر حضرت رسول صلعم انزال سکینه نموده اول در این آیه که گذشت در غار
و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شد ابی بکر و عمر و عثمان و
بسیاری از صحابه گریختند و رسول را در میان کفار گذاشتند الا حضرت
امیر المومنین ع و هفتاد و نه کس دیگر از صحابه و انصار رسول صلعم که فرار نمودند
و در ملازمت امیر المومنین ع پای همت و مردانگی در میدان قتال و جدال
محکم کرده بودند و از سر جان گذشته و غزاوت بتقدیم رسانیده و جدائی

نعم ازین

نعم فرمود که لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ
اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا وضاقت علیکم الارض بما
رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین
ای ابراهیم چون روز حنین شد با حضرت رسول مؤمنان همراه بودند انزال
سکینه بر رسول و بر مؤمنان شد و در غار غیر از ابی بکر دیگری همراه
نبود از مؤمنان فرمود فانزل الله سکینته علیه وابوبکر را ذکر
نفرمود اگر فی الحقیقه ابوبکر را ایمان بودی بخدا و رسول بایستی که
بجای ضمیر تثنیه بودی علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن و تزلزل وی
در غار مطلق معصیت بوده باشد و عدم سکینه مقوی آن پس او را
از آیه غار هیچ نصیبی نبوده باشد بلکه عدم ایمان وی ثابت است واین
نوع فضیلتی راکه از او کفر ثابت میشود دیگر فضایل که نقل میکنید
در رشته کشیده بلباس فضایل در نظر اهل عالم جلوه میدهید واحادیث
موضوعه را در زبان خلایق انداخته اید و فضیلت جمعی فساق و فجار
بلکه اشد کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنید و علی ابن ابی طالب ع
که جان فدای رسول ص کرده بود و بجای آنحضرت خواب کرده تا کفار
ویرا بجای رسول بقتل رسانند و حضرت پروردگار مباهات کرده باشد
بجمیع

بجمیع ملائکه آسمان و زمین من هر دو نفر از شما را برادری دادم هیچیک
از شما هست که جان خود را فدای برادر دیگر کند هیچیک از ملئکه جواب
نگفتند امر الهی شد که بروید و ببینید علی بن ابی طالب را که جان خود
فدای حبیب و رسول من کرده ملائکه گروه گروه بامر رب العزة فرود
میآمدند و زیارت علی بن ابیطالب ع میکردند و صلوات بروی میفرستادند
و برو دعا میکردند امر الهی شد که جبرئیل و میکائیل بر بالای سر و پایین پای
علی بن ابیطالب ع ساکن شوند و آنحضرت را از شر کفار و قصد اعادی
حفظ نمایند و این آیه در آنشب در حق علی نازل شد که ومن الناس
من یشری نفسه الخ که در جمیع کتب شما مسطور است و در تفاسیر شما
مکتوب چرا اظهار این نمیکنید این فضایل را بیان و عیان نمیسازید
و چون در شب غار امیر المؤمنین ع بر جای پیغمبر خوابید و جان فدای
رسول کرد و بجان خود مضایقه نکرد در فراش او قایم مقام
بر اهل و عیال او بود و جمع کثیر از اهل حرم و اسباب ایشان
از شتر و گوسفند تنها از مکه بیرون آورد بمدینه رسانید و گروه گروه
بقصد قتل وی و غارت بر سر راه ایشان آمدند و هیچکس را یارای
آن نبود که رشته تابی از ایشان ببرد و همه را بصحت و سلامت

بمدینه برسول خدا رسانید اگر کسی را مهاجر گویند فضایل مهاجر توان گفت
پس چون علی در فراش رسول قائم مقام اهل عیال رسول را رسانیدن
بمدینه و برسانیدن سورهٔ برائة بکفار بحکم الهی او بود چون قائم مقام نباشد
ای ابراهیم بدانکه ابو بکر با رسول الله در غار بود و از غار با رسول بمدینه
توجه نمود و صحیح نیست که گویند او مهاجر است جهة آنکه الله تعالی فرموده
که وَمَن یَخرُج مِن بَیتِهِ مُهاجِرًا اِلَی اللهِ وَرَسولِهِ ثُمَّ یُدرِکهُ
المَوتُ فَقَد وَقَعَ اَجرُهُ عَلَی الله بدانکه هجرت رسول الله بحضرت
الله تعالی بود و هجرت مؤمنان بحضرت رسول صلعم و هر کس که هجرت کند برسول باید
که هجرت او بعد از هجرت رسول بود و از هجرت او و چون ابو بکر با رسول الله از
مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول الله بود در هجرت او بالله تعالی
از برای آنکه ابو بکر نوکر و ملازم و متعبد بود برسول خدا و رسول واسطه بود در میان
او و الله تعالی و رسول متعبد بود با الله تعالی بی واسطه و چون ابو بکر متعبد بود
برسول الله پس جایز نیست که شریک رسول الله بوده باشد در هجرت و هجرت
برسول متحقق نمیشود الا بعد از هجرت رسول و اگر کسی قبل از او هجرت نموده
باشد یا با او صادق نیست که گویند او مهاجر است گویند که چون حسنیه
سخن بدینجا رسانید هرون وزیر خود یحیی را طلب نمود گفت ای یحیی حسنیه

باهیچ تقصیر

با هیچ تقصیر نکرد در دلیل گفتن بر امامت ابن عم ای یحیی اگر حسنیه بر طریق ما بودی
هر آینه وی را بنکاح خود می آوردم یحیی گفت یا امیر المؤمنین او بهر طریق که باشد
در حقوق وی انعام و اکرام از فرایض است بعد از آن هرون گفت قرآن معجزهٔ محمد است
و محمد محدث است محدث چگونه تواند بود که معجز وی قدیم باشد اگر گویند که قدیم مابین
الدفتین است اینهم غلط است بواسطه آنکه ما بین الدفتین کتابت است و بدیهیست
که کتابت محدث است و اگر گویند حرف و صوت است اینهم محال است که حرف و صوت
قدیم باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و مؤخر است و بعضی سابق بر بعضی هر یکی
بزمان متناهی و محصور و هر چه چنین باشد قدیم نباشد و اگر گویند که آن معانیست
که از مکتوب و از حرف و صوت مستفاد و مفهوم میشود آن معانی یا امر است
یا نهی یا قصص یا اخبار یا وعد یا وعید یا ناسخ یا منسوخ چنانکه گفتیم محال است
معدوم را بچیزی وعده کردن و وعید نمودن از چیزی و بچیزی فرمودن و از
چیزی نهی کردن و نیز الله تعالی میفرماید فلیأتوا بحدیث مثله مراد از
حدیث قرآن است که حدیث در مقابل قدیم است که هر چه حدیث باشد قدیم نتواند
بود و همچنین حق تعالی میفرماید ما یأتیهم من ذکر من ربهم محدث مراد از
ذکر قرآنست بدلیل انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون که محدث
در مقابل قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و صلحا و فساق و فجار

وجمیع

وجمیع کفار و ذکر ایشان در قرآن فرموده جمله قدیم باشند حسنیه اقامهٔ دلیل
نمود ابراهیم نظام سر بزیر افکنده بود حسنیه گفت ای ابراهیم دیگر گفتی که
خدا قبل از مخلوقات امر بود و ناهی و میگفت یا ایها الذین آمنوا
و یا ایها الناس اتقوا و یا ایها النبی ان یؤذن لکم ای ابراهیم شخصی
در خانهٔ تنها بنشیند و گوید که ای سالم بیا و ای غانم برو و ای قابل برخیز و
ای مقبل بنشین شخصی از او پرسید که کرا میخواهی و با که سخن میگوئی گوید که من
در خاطر دارم که سی سال دیگر غلام چند بخرم و ایشان را سالم و غانم و مقبول
و قابل نام خواهم کرد ایشان را طلبیدم و با ایشان سخن میگویم هر کس عاقل باشد
چنین کسیرا که با معدوم خطاب کند و مکالمه نماید بسفاهت منسوب خواهد
کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چگونه جایز بود که آنچه بسفها و مجانین
منسوب باشد بخدا مدعا چند که شما را باشد نسبت کنید پس هارون الرشید فرمود
که طبق زر بیاوردند و بر سر حسنیه نثار کردند جمیع ارکان دولت و اعیان مملکت
که در آن انجمن حاضر بودند حسنیه را تحسین نمودند و اکثر سلاطین زمان که
از اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه حاضر بودند اکثر را داغ محبت اهل بیت
بر جبین نشست حقیقت مذهب اهل بیت بر ایشان ثابت شد غالبش از بنی
عباس ملاحظه کرده اظهار طریق خود نتوانستند کرد جمله دعای حسنیه میکردند
همگی از

همگی از فصاحت و بلاغت او متحیر مانده بودند اکثر علمای اشاعره از شرمندگی
سر در پیش افکنده بودند و ابراهیم نظام بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته
بود که حسنیه گفت ای ابراهیم امروز تو اعلم و افضل علمای این عصری و من
کنیز بی اعتبار که مرا از میانهٔ کفار گرفته باسیری آورده اند و خواجهٔ من مرا
بچند درهم ناسره خریده مرا شعار فرخنده آثار اهل اسلام تعلیم نمود
بشرف دین مشرف شده و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیدهٔ
بصیرت گشوده پیغمبر و امام خود را شناختم مرا شبههٔ چند در خاطر است که
بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر طریق ستیزه و امتحان از تو سؤال میکنم
باید که این مشکلات مرا از نفس من زایل کنی یا واجب شود که مدح
تو گویم با آنچه مقدور شود و بعد الیوم در ملازمت تو گذرانم بدان ای ابراهیم
که چون فرزندی از مادر متولد میشود نه جهود و نه ترساست نه مسلم نه مشرک
نه شیعه نه سنی پدر و مادر او معلم و استاد او را مسلمان یا کافر یا
جهود یا ترسا یا مؤمن یا منافق کنند یا غیر اینها از مذاهب و هر که
او را اعتقاد باطل بود یکی از این دو حالتست یا آنکه اعتقاد خود را
حق تصور کند بدان محکم باشد و بدان میرود یا آنکه داند که اعتقاد او
باطل است و تلبیس کند و حق بپوشاند و مردم را بدان فریفته این
هر دو صنف در دوزخ باشند ای ابراهیم بگو که هیچیک از آدمیان به تحقیق

احدیث رسند یا نه واگر رسند از راه هدایت و عطای حق تعالی باشد
یا از راه کتب حاصل کردن یا از هر دو جانب ابراهیم از ترس جواب نمیداد
حنیفه گفت ای ابراهیم چون تو اعلم علمای زمانی جواب نمیگوئی اشکال
خود را از که تحقیق نمایم ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود سر بر آورد که ای حنیفه
سؤال تو نه بر سبیل تحقیق است بلکه از روی تعنت و تشنیع و تعرض است از
هر چه میخواهی سؤال کن حنیفه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده
ام و تفاسیر مطالعه کرده ام که نقل از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ع و امام حسن
و امام حسین ع و سلمان و ابی ذر و مقداد و ذراین ولا البعض از مردمان
بر خلاف ان میگویند و شما نیز مخالف ایشانید آنها را باطل میدانید
و هر که بدان عمل نماید تکفیر وی میکنند و اکثر نقلهای شما از معویه است
و عمرو عاص و انس مالک و عایشه و مثل ایشان است بدرستیکه در دست
مردمان حق هست و باطل هست و راست هست و دروغ هست و ناسخ
هست و منسوخ و دو گروه که مخالفت ایشان بر جمیع خلایق ثابت است
با من بگو که از این دو گروه کدام یک دروغ گفتند و بر پیغمبر افترا کردند
احادیث موضوعه ساختند تاویل نمودند و حال آنکه صاحب شریعت
پیغمبر فرمود که حدیث از من بشما میرسد از چهار کس که ایشان را پنجم نیست
گفتند ایشان چه کسانند فرمود که اول مردی است منافق اظهار میکند
ایمان را

ایمان را و تن بمسلمانی داده از خدا نترسد و هیچ باک ندارد از دروغ
گفتن بخدا و رسول اگر مسلمانان بدانند که او منافق است و بعمدا دروغ
میگوید بر پیغمبر خدا از او قبول نکنند و سخن او را باور ندارند لکن مردمان
گویند او در صحبت پیغمبر بوده آنحضرت را دیده از آنحضرت شنیده پس این حدیث را
قبول کنند و اعتبار نمایند و حال او را بدانند بر نفاق او مطلع نشوند چنانچه
حضرت پروردگار میفرماید وصفت میکند منافق را که اذا رایتهم
تعجبك اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم یعنی چون ببینی ای
محمد ایشان را یعنی منافقان را خوش آید ترا غلیظی جسمهای ایشان و اگر
سخن گویند گوش کن سخنهای ایشان را پس چون پیغمبر ایشان را نشناخت
دیگران چون شناسند ای ابراهیم چون ایشان را نشناختند و قبول کردند
سخنهای ایشان را بر سر مسلمانان حاکم گردانیدند و دنیا را بر ایشان
دادند بدرستیکه مردمان تابع پادشاهان دنیا اند الا کسی که خدا نگاه دارد
او را پس این بود یک قسم از آن چهار که گذشت قسم دوم از آنها که
حدیث بمردم میرسانند مردی باشد سخن از رسول خدا شنیده باشد و یاد گرفته
باشد پس در آن غلط کرده باشد چرا که سهو و نسیان از غیر معصوم متصور است
آن شخص عمدا دروغ بر پیغمبر خدا نگفت این حدیث غلط در دست اوست

بگوید

میگوید من چنین شنیده ام از رسول خدا پس اگر مسلمانان بدانستندی که
اینحدیث غلطست از وی قبول نکردندی واگر آن راوی نیز بدانستی
که آن غلطست هر آینه آنرا بیان نکردی بدان ای ابراهیم قسم سیم از
آنها که حدیث روایت کرده اند مردی باشد از ایشان که سخن از رسول خدا
شنیده باشد از چیزی که نهی کرد و بعد از ان امر کرد بان او حاضر نبود پس
شنیده و یاد گرفته منسوخرا نشنیده و نمیداند ناسخ را اگر آنشخص بدانستی
که اینحدیث منسوخست روایت نکردی اگر مسلمانان بدانستندی
که اینحدیث منسوخست از وی قبول نکردندی ای ابراهیم بدانکه چهارم
از آنها که حدیث روایت کنند مردی باشد دروغ نگوید بر رسول خدا ص از
ترس و تعظیم رسول خدا ص هیچ سهو و غلط نکرده باشد در انچه شنیده باشد
که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان هم چنان روایت کرده باشد
وعالم بر ناسخ و منسوخ باشد پس بناسخ عمل کرده باشد و منسوخ را
انداخته باشد بدرستیکه در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم
و متشابه هست حضرت پروردگار میفرماید که ما اتیکم الرسول فخذوه
وما نهیکم عنه فانتهوا پس انکسی که مشتبه شد براو ندانست
که مراد خدا و رسول چیست ایا چکند پس بگو ای ابراهیم بنا بر اقوال
کدام

کدام طایفه باید و سخن کدام طایفه باید نماید و سخن کدام طایفه عمل باید کرد
آنهائیکه حقتعالی بر پاکی ایشان گواهی داده انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا با وجود طهارت و عصمت
از اول عمر تا باخر محرم و همدم رسول خدا و صاحب راز خیر البشر بودند اینها
بروایت ایشان عمل کردن اولیست یا از غیر ایشان ای ابراهیم بدانکه
همه اصحاب رسول را یارای سؤال کردن از رسول نبود و تحقیق و تفتیش و
تجسس هر چیزی نمیتوانستند نمود از برای آنکه اکثر صحابه را هیچ قوت سؤال
نبود چرا که حقتعالی ایشان را منع کرده از سؤال چنانچه فرموده یا ایها الذین
امنوا لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم یعنی آنهائیکه ایمان
آورده سؤال میکنند از چیزهائیکه اگر سؤال کنید چیزی ظاهر شود که شمارا بد باشد چون
آیه نازل شد ترک کردند و همیشه اصحاب در این آرزو بودند که اعرابی بیاید
یا سایلی سؤال کند تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من جعفر بن محمد روایت
کرد و من از وی شنیده ام که او از جد خود علی بن الحسین روایت میکرد و او
از پدر بزرگوار خود اباعبدالله الحسین و او از پدر بزرگوار عالی مقدار خود حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین و سید الاوصیاء المرضیین ابا الائمة المعصومین و وصی
رسول رب العالمین علی بن ابیطالب فرمود با سلمان فارسی رض که ای سلمان
من هر شب یکبار نزد حضرت رسول خدا آمدی و با وی راز گفتی و هر روز با او

خلوت داشتی وجواب کفتی مرا از هرچه پرسیدمی وکشتی با وی هر جا که کشتی وهمه اصحاب

پیغمبر دانند که هیچ کس غیر من چنین نکردی پیغمبر صلعم غیر مرا محرم راز خود ندانستی

وهیچکس نتوانستی بغیر از من که در خلوت بنزد او رفتی وبیشتر خلوت آن

در خانه من بودی وهرکاه که من بنزد پیغمبر شدمی در بعضی از منازل وی

خلوت کردی از برای من وزنان خود را وغیر ایشان را برخیزانیدی وبا من

با پیغمبر تنها میبودم وهرکاه که او برای خلوت بخانه من بیامدی فاطمه و

فرزندان مرا برنخیزانیدی وچندان سؤال کردمی که هیچ کس را طاقت

جواب آن نبودی مکر آنحضرت را وی از روی شفقت ومهربانی جواب

من کفتی وجبرئیل در برابر من با وی سخن کفتی وهیچ سخن را از من نهفته

نکفتی بارسول خدا ومن جمله را شنیدمی وهیچکس دیکر را این میسر نبودی

بغیر از من وهرکاه که سؤالات من تمام شدی خود ابتدا فرمودی

پس هیچ آیتی از قرآن فرو نیامدی وهیچ چیز معلوم او نشدی از حلال و

حرام امر ونهی طاعت ومعصیت که اورا معلوم شدی الا که آن را بمن

تعلیم کرد وبر من خواند واملا کرد من بخط خود نوشتم مرا تاویل آنچه کرد

ظاهر وباطن آن بر من عیان ساخت هرچه او کفت من یاد کرفتم وهیچ

از آن فراموش نکردم چون حسنیه سخن بدین جا رسانید هرون واهل

مجلس بسیار بکریستند همه تصدیق حسنیه وکلام وی کردند ابراهیم نظام

بعلت قولنج

بعلت قولنج کرفتار شده سر بزیر افکنده بود حسنیه کفت ای ابراهیم چون کیفیت

احوال واقوال راویان واصحاب تفسیر وحدیث را شنیدی این زمان

معتقدان دو کروه را نیز بر تو بیان کنم بفرمای اعتقاد کدام طایفه موافق

حق است وکدام باطل بدانکه اعتقاد اهلبیت وآنهائیکه بر طریق ایشانند آنست

که خدا را حکیم وعادل وپاک ومنزه میدانند وصفات قدیم باو نسبت میکنند

همه عزت بدو حواله میکنند اورا عالم وقادر بر همه چیز میکویند که حقتعالی فاعل

قبایح نیست هر فعلی که از او صادر میشود مشتمل است بر غرضی وحکمتی ظالم نیست

وتکلیف مالایطاق نکند بندهٔ خود را تکلیف کند باختیار نه باضطرار ثواب

دهد ایشان را ونیک کرداری وعقاب نماید بدکرداری امر ونهی وحادثست

از برای آنکه امر بمعدوم محالست او قادرست بدانچه بندکان قادر نیستند

کویند که خدای تعالی هرکز بکفر وفسق وظلم بتقدیر وی نیست ویکذره نکند چون

کسی بندکی کند زیاده از آن مزد دهد وهیچ چشم اورا در نیابد ودیدن ویرا

محال دانند بچشم سر وکویند که انبیا همه معصومند از جمیع صغایر وکبایر وسهو

ونسیان روا ندارند وکویند که جمیع انبیا واوصیا را خدا تعیین نموده وهرکز

هیچ پیغمبر را امت وصی تعیین ننموده اند وهیچ پیغمبری بی وصیت از

عالم نرفته وکویند پیغمبر ما که افضل انبیا بوده وصی او بحکم الهی سید

اوصیاست وخدا اورا تعیین نموده وآیات قرآنی شاهد حالست وپیغمبر

باجماع امت از متقدمین در غدیر خم امت را بوصایت و خلافت
و امامت او وصیت فرموده بحکم الهی و گویند که خلفاء رسول خدا دوازده اند
و جمله معصوم‌اند و مطهر بحکم نص قرآنی و صاحب معجزه و ولایت‌اند و صاحب
لدنی جامع جمیع علوم از موافق و مخالف هیچ کس انکار عصمت
و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهادت و کرامت
و قرابت ایشان نتوانند کرد مشاهد ایشان قبله حاجات عالمیان است
و مطیع ایشان بحکم خدا و رسول ناجی و رستگار و منکر ایشان ملعون
و مردود و اشد کفار است گویند عالم از لطف پروردگار خالی
نباشد باید امام معصوم بود منصوص در این باب از دلایل عقلی و نقلی
کتابها ساخته‌اند و گویند هر اجماع که مخالف نص بود باطل و بی
اعتبار است اجماع فجار و فساق اعتبار نکنند هرگز بی طهارت
نباشند بی نیت وضو و غسل نکنند حنفیه روی با بویوسف که
از تلامذه ابوحنیفه بود آورده گفت تا آب بینند وضو نکنند و بهر
دو دست روی نشویند گویند پیغمبر فرمود الیمین للوجه والیسار
للفرج و مسح گوش و گردن نکشند آنرا بدعت دانند بخلاف حکم
الهی پای نشویند نماز را بی نیت درست ندانند و بسم الله از فاتحه
نیندازند معنی فاتحه را بالفارسی تجویز نکنند بجای سوره دو درخت سبز
نگویند

نگویند سجود و رکوع و قیام و قعود و بطریقه که رسول الله و اهل بیت و صحابه
کبار فرموده‌اند بجای آرند و بجای سلام بر انبیاء و ملائکه بادرها نکنند
چون حنفیه سخن بدینجا رسانید خلایق و هرون نیز بیکبار بخندیدند و با
ابویوسف تمسخر نمودند حنفیه گفت گوشت خرگوش مستحاضه را حلال
دانند و پوست سگ هیچ نجس العین بدباغت پاک ندانند شراب
جوشیده حلال ندانند و شطرنج و جمیع شقوق قمار را حرام دانند
و در نماز اقتدا بهر فاسق نکنند و فاسق را لایق امامت ندانند
اقتدا بمرد عادل کنند متعه حج و متعه نساء را بسخن یک فاسق
منع معطل نگذارند رو بشافعی کرده گفت دختر خود که از زنا حاصل
شده باشد عقد جایز ندارند و نگویند که فرزند چهار سال در شکم مادر
بماند حنفیه چون سخن بدینجا رسانید در شافعی نگاه کرده بخندید شافعی
را مجال نفس زدن نمانده بود دیگر حنفیه گفت نگویند که حد ساقط
میشود از کسی که عقد کند با مادر یا خواهر خود اگرچه دانسته بود و نمیگویند
که حد ساقط میشود از کسی که ذکر در لفافه پیچد و با مادر دخول کند در
راه کعبه و نگویند که بر لواطه کننده حد نیست و بقیاس عمل نمایند و گویند
اول کسی که بقیاس عمل نمود ابلیس بود گفت انا خیر منه خلقتنی
من نار و خلقته من طین دوم کسی که عمل کرد بقیاس ابوحنیفه بود

دیگر

دیگر سوای ابو یوسف نکویند نجات ما وامامان ما در مشیت است وجزم کنند
که فرقهٔ ناجیه مائیم ویقین دانند که ائمهٔ ایشان پاک و مطهر و معصومند
وشفعا اند احباب خود را وهالکند مخالفان خود را ایشان ظالم
وکافر وملعون دانند بحکم نص الهی وحدیث رسول الله وتعصب وعناد
نکنند از برای تشفی نفس خون ومال هیچکس حلال ندانند وبنابر سنت
رسول الله انگشتری در دست راست از برای عناد دیگران ترک سنت
نکنند وصلوات بر پیغمبر وائمهٔ خود فرستند ونکویند که صلوات بر اهل بیت
رسول الله جایز نیست وپیروی سنت معاویه ویزید نکنند وکویند
که خدا فرموده هو الذی یصلی علیکم وملئکته علی بن ابیطالب
را امیر المومنین خوانند واین اسم را بحکم خدا ورسول او دانند وکویند
که در زمان رسول صلعم همه کس او را امیر المومنین خواندندی وکویند که
در زمان رسول هیچکس را بغیر از وی امیر المومنین نخوانده وکویند
بحکم آیهٔ انما ولیکم الله اکثر در زمان رسول ویرا ولی الله خطاب
کردندی و ولی المومنین کفتندی وصلوات بر ایشان فرستادندی
واعدای ایشان را بلعن جلی وخفی نوازش کردندی وکویند که اجماع
امت است در پاکی وعصمت وطهارت ائمهٔ ما نقل نکرده اند واجماع
امت خواص امت است در کفر مخالفان ایشان وانها که غصب حقوق
کردند

کردند کویند که پیرو اهل بیت او مائیم اکثر عبادت مستحبه واعمالیکه مخالفان
بدان عمل مینمایند وآنرا سنت رسول کویند دروغ است وبهتان بلکه
اکثر آن در زمان شیخین فاسقین فاجرین طاغیین باغیین کافرین
ملعونین مردودین مخذولین اشتهار یافت چون حسنیه زبان بطعن
شیخین دراز کرد علمای بغداد افغان برآوردند دواتی نزد شافعی بود
برداشته بجانب حسنیه انداخت هرون بخندید وکفت ایشافعی وی کنیزک
ما او را معاف داشتیم از هرچه کند وکوید از قتل وآزار او چه خیزد اگر توانید
الزام نمائید ویرا بقران وحدیث رسول صلعم حسنیه چون از جانب ما روی
تقویت یافت کفت ایشافعی ترا نه رتبه است که در میان علما نشینی
فضیحت ترا بس است که تو چهار سال در شکم مادر بودی بزعم خود وبعد از رفتن
پدر بچهار سال متولد شدی والحال بدین مسئله فتوی میدهی تو باین حجت
نسبت چرا مخالفت اهل بیت نکنی کار تو بر طریق اهلیت بود وخود را
یکی از بندکان وچاکران ایشان میدانستی ودر اوایل حال هجو ابوحنیفه کردی
از رهگذر او مخالفت او نسبت با هلبیت ودر قصیده هجو اظهار مطاعن او
از اجتهاد غلط وعمل کردن بالقیاس واین بر همه کس از حضار مجلس ظاهرات
در این ولا بواسطهٔ جاه اعتبار پنج روزه دین را بدنیا کردی وترا نیز از
روی امامت وپیشوائی خلق شد مثل ابوحنیفهٔ لعین که ثانی شیطان

ویشوانا

وشیطان ثانی بود رفیق او شدی در طریق خذلان بجانب پیغمبران ایشان رفیع
نوح با طول عمر وکثرت عبادت وابراهیم با خلت وموسی با درجهٔ
مکالمت وذوالقرنین وسلیمان با سلطنت ومملکت داری وداود
با شوکت وقوت وعیسی با رفعت ومنزلت خود سر بر آستانهٔ دولت
وعتبهٔ ارادت پیغمبر ما ص نهاده تمنای اللهم اجعلنی من امة محمد کردند
وعترت اهل بیت او علیهم السلام که کاملان دین وبرهان وبرهان
یقین وحفاظ شریعت ومقتدایان ملت وامنای رحمن مفسران
قرآن وحجج خدا واوصیاء رسول معصومان انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا ومنصوصان یا ایها
الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
وسروران راستان وصدیقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
وکونوا مع الصادقین وجان بخشان ان الله اشتری من
المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة ونان بخشان
ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا ویتیما واسیرا
ایشانند وراس ورئیس اهل بیت آن صاحب دولت است که پیغمبر
خدا ص در حق فرمود بقول وروایت شما که من اراد ان ینظر الی
آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی حلمه والی

موسی

موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب
وقتیکه پیغمبر ما را با علو شان وکمال رفعت چنین ابن عمی وبرادر ووصی
بوده باشد که پیغمبر او را بجمیع پیغمبران اولو العزم برابر کرده باشد بزعم شما وجمیع
اهل اسلام ای شافعی ترا چه بر این داشت که شاه را محبت ومودت
مودت او را گذاشته قدم در طریق ظالمان اهل بیت وگمراهان
بنو الفضول وغولان تبه منقصت وا فوال نهادی دست ارادت
در دامن پیشوایان وامامان وهم ائمة یهدون الی النار زده کمر
نفاق بر میان جان بستی شافعی از غایت خجالت سر در زیر افکنده
نه قوت جواب داشت ونه مجال خطاب دیگر مرتبه حسنیه متوجه ابراهیم
نظام شد وگفت ای ابراهیم از روزیکه ابوبکر بناحق متصدی امر خلافت
شده تا غایت بغیر از علی بن ابی طالب اصحاب کبار بزرگوار او که به حجت
ودلیل بکرات ومرات الزام کرده بی ایمان نموده ایشان در میانه
خلایق شرمنده وبی اعتبار ساخته وایشان از خجالت سرها در زیر
افکنده مجال جواب وزهرهٔ خطاب نداشتند از آن روز تا امروز
از کثرت اعدای دین وظالمان بر کین هیچکس را از اهل ایمان زهره
ویارای آن نبود که اظهار مذهب خود وحق طریق مستقیم اهل بیت نماید

والزام

والزام اعدای آل محمد کند براین وجه که امروز بدولت خلیفهٔ زمان
و ابن عم امیرالمومنین ع مرا میسر شد همه سرها بزیر افکنده اید و از
افعال و کردار خود مقتدایان خود شرمنده اید ای ابراهیم بگو که پیغمبری
صورتیست که ان را بچشم بتوان دید یا آنکه معنیست در صورت
انسانی که جز اهل کشف و عیان و ایمان آن را مشاهده نتوانند
کرد و بگو که چرا پیغمبر فرستادن بر حقتعالی واجبست و هرگاه که آن
پیغمبر از دنیا برود و معنی نبوت که پیغمبری باشد هم چنین از وجود برود
و غایب میشود یا انکه روحی فناست مقارب بروح پیغمبر باید که آن
پیغمبری نگاه دارد تا پیغمبری بریده نشود تا وقتیکه پیغمبر دیگر پیدا شود
آیا در میانه هیچ حاجت با مامی هست که احیای دین پیغمبر دهد یا نه
ای ابراهیم بحق خدا که جواب من بگو که هیچ نشنیدم از این صد و چهار هزار
تن از انبیاء و مرسل و اولوالعزم بی انکه وصی تعیین کرده باشند از عالم رفته
باشند ابراهیم گفت نه ای ابراهیم وصی بحکم الهی بود یا خود وصی و خلیفهٔ
تعیین مینمودند ابراهیم گفت تعیین وصی بحکم الهی بوده حسنیه گفت ای ابراهیم
حفظ
چون روا دارید که پیغمبر ما صلعم که افضل انبیاء بوده باشد خدا برای او و
دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد چون تواند بود که پیغمبر ما ع

امر کرده

امر کرده باشد بوصیت و خود بی وصیت از عالم فنا بعالم بقا رحلت کرده باشد
از برای حفظ دین و امت خود وصی و خلیفه تعیین نکرده باشد زهی گمراهان
که شما باشید ای ابراهیم پیغمبر باید کسی باشد که متحمل شود امامتی را که همه آسمانها
و زمینها بحمل آن نتوانستند کرد چنانکه حقتعالی میفرماید یا آنکه پیغمبر باید
که خطا کند و سفیه و عاشق پیشه و دروغ گو بود روا بود که بر مدعای نفس خود
بر مردم تکلیف نهد تا انکه چندی براو جمع شوند و براو گواهی دهند بعد
از او هرچه خواهند کنند یا آنکه آن پیغمبر را حجتی و دلیلی از خدا میباید
و میثاقی که خدا از پیغمبر ستانده است چه چیز است و بچه چیز ایشان را فرمود
چگونه باشد میان خدا و رسول در این معانی که در قرآن مذکور است
اعتباری دارد یا اینها همه افسانه است بگو تا ما نیز این بارها از دوش
بیندازیم آسایش کنیم و زحمت خود ندهیم تا مردم هر که را خواهند پیغمبر
سازند هر کس که دلخواه است امام کنند ای ابراهیم بگو امامت چه چیز است
و کدام است امامتی که ابراهیم خلیل ع را داده است و گفته انی جاعلك
للناس اماما جای دیگر میفرماید وجعلناهم ائمة یدعون الی النار
در جای دیگر میفرماید که وجعلنا للمتقین اماما بدانکه دو قسم امامت
ظاهر شد امامت متقیان و امامت اهل جهنم یعنی آنهائیکه مردم را

میخوانند بجهنم ایا نشانهای امام متقیان کدام است وچه چیز است وامامت
از پیغمبر بمشابه پیغمبری از خدا هست یا نه ایا وحی پیغمبر وامام مسلمانان
باید که از نسل ابراهیم خلیل باشد وابا واجداد او بزرگ وشریف باشند
وهرگز بت نپرستیده باشند وباطهارت متولد بود ودرستی ایمان ونور
علم وقوت نفس ومعرفت اسرار عرش آداب واخلاق پسندیده
ومعرفت مبدا ازمعاد وسیاست ملکی وصبر نمودن وحلم ورزیدن ومداومت
بطاعات ودوری نمودن از شبهات باکرم وسخاوت وعلم وشجاعت
وعصمت وطهارت وحکمت وزهادت بودن بر کافران ومنافقان
وظالمان وجباران بزرگ وگرامی بودن بر مؤمنان ومتقیان برفق
ومدارا وخوش خوی بودن ونفقه کردن در راه خدا آنچه مالک آن
باشند واشکالات قرآنی وتحقیقات فرقانی را باید که نیکو داند و
پیوسته با مسکینان صحبت دارد واز خبرهای گذشته وآینده خبر دهد
وخدا ورسول او را دوست دارند وچندین از آیات قرآن در حق او
نازل شده باشد برغم مخالفان او پیغمبر او را ابن عم وبرادر ونور چشم خود
خوانده باشد باجماع امت چنین کس اولیست بامامت یا آنکه باید
امام بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد گوشت وپوست وخون او
پرورده شد

پرورده شده از خمر وگوشت خوک ومدت مدید طریق عبودیت لات
وعزی را طی کرده اظهار ایمان نماید ودر منبر از جواب زنی عاجز باشد
وگوید کلکم افقه منی حتی المخدرات فی البیوت کرات ومرات بقول
موافق ومخالف در منبر اقیلونی الی آخر بر زبان جاری شده باشد باعتبار
واختیار عمر وابوعبیده جراح وسالم مولی ابوحذیفه واسید بن حضیر
وبشیر بن سعد وخالد بن ولید وچند فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده بود
بیعت کرده باشند امام شود واز ارذل امت بیشتر اوقات بکرباس فروشی
وجامه فروشی وخیاطی اوقات گذرانیده باشد او وپدرش در زمان
جاهلیت هر روز بر مائده عبدالله جدعان منادی زدندی تا مردم
جمع شوند طعام خورند وطعام پس مانده بدیشان دادندی ودر ایام خلافت
نیز خیاطی کردی مردم انکار ومذمت او کردندی ای ابراهیم که روا
بود که این چنین کسی را بر خاندان نبوت مقدم دارند واو را بعد از رسول الله
برغم چند فاسق خلیفه وقایم مقام او دانند واکثر ثوابا عند الله خوانند
با وجود عدم که از سبب افضلیت باشد ای ابراهیم بگو از این دو امام که
تعریف کردم کدام یک بامامت ووصایت سزاوارترند ابراهیم گفت
الحنفیه ما منکر فضایل علی بن ابیطالب نیستیم وبر ما ثابتست زیاده
از آنچه عقول بشر درک آن تواند نمود ولیکن در خلافت ابی بکر اجماع

امت شده و رسول فرموده لا یجتمع امتی علی خطاء در هر امری
که امت من اجماع نمایند صواب خواهد بود حسنیه گفت ای ابراهیم بدان
خدائی که آفریدگار عالمیان است بگو که در هیچ جای در تفاسیر شما واقع است
که در حج الوداع رسول خدا در غدیر خم فرود آمد بامر حضرت رب العالمین
و این آیه که بدو نازل شده بود یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک
من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته بمردمان رسانید بعد
از انکه رسول خدا صلعم خائف بود از رسانیدن والله یعصمک من
الناس نازل شد بعد از ان دست علی بن ابی طالب ع را گرفته بر منبری
که از جهاز شتر ساخته بودند بر آمد و گفت من کنت مولاه فعلی مولاه
اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل
من خذله والعن علی من ظلمه بعد از ان این آیه نازل شد
الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام
دینا بگو ای ابراهیم ترا بخدا سوگند میدهم تا مداهنه و مکابره ناکرده
آنچه واقع است بگو ابراهیم سر بزیر افکنده جواب نگفت حسنیه متوجه علماء شده
گفت بحق رسول خدا که راست بگوئید بتاج و تخت خلیفه هر چه شنیده اید
بگوئید چون بخلیفه ایشان سوگند داد ابو یوسف گفت الحسنیه اکثر از صحابه
مفسرین تصریح نموده اند که این آیه در حق علی بن ابیطالب ع نازل شد و حدیث

من کنت

من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهور است دیگر حسنیه گفت ای ابو یوسف چگونه
در باب آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون بخدا که راست بگو در حق که نازل
شده ابو یوسف گفت در حق علی بن ابی طالب ع است باجماع امت دیگر حسنیه
گفت چگونه در آیه مباهله که قل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا
ونسائکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی ا
لکاذبین لعنت خدا بر تو باد ای ابو یوسف اگر اخفای حق نمائی در روز
مباهله از مردان و زنان بغیر علی بن ابی طالب و حسن و حسین و فاطمه صلوات الله
علیهم اجمعین کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابو یوسف گفت دیگری نبود حسنیه گفت
ای ابو یوسف خدا علی بن ابیطالب را نفس رسول خوانده این مخصوص آنحضرت است
یا نه ابو یوسف گفت الحسنیه هیچکس در این خلاف نکرده و انکار این نتواند
کرد حسنیه متوجه هارون شده گفت الخلیفه بحق رسول الله گواه باش از زبان
علمای مجلس خود دیگر مرتبه حسنیه متوجه علماء شده گفت سؤال دیگر میکنم بحق یگانگی
معبود که راست بگوئید در محلی که رسول خدا در حالت نزع بود اشارت
کرد بجانب اصحاب که ائتونی بدوات و قرطاس اکتب لکم کتابا
لا تضلوا بعدی یعنی دوات و کاغذ بیاورید که بنویسم از برای شما
چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از صحابه که مانع شد رسول خدا را

از دو

از وصیت کردن نگذاشت که دوات و کاغذ حاضر کنند ابو یوسف گفت
که این از قضایای مشهور است عمر بن الخطاب بواسطه آنکه مبادا مرض رسول آن حضرت
اشتداد نماید مانع آن شد گفت ان المرء لیهجر وحسبنا کتاب الله
حسنیه بخندید و گفت ای ابراهیم و ابو یوسف احکام و نصوص الهی را معطل میگذارید
و بیعت روز غدیر را کان لم یکن میانگارید و مانع وصیت رسول
میشوید و هذیان گفتن بر رسول خدا نسبت میکنید و ایمان بکلام ملک
علام ندارید که و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و باز میگوئید
که امت اجماع کردند در خلافت ابی بکر ای ابراهیم با من بگو هر اجماع
که مخالف نص بود منعقد میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم پس چون
مستند میشوی باجماع هرون بخندید و سر در زیر افکند حسنیه گفت ای
ابراهیم از نصوص در گذشتیم و حکم الهی و فرمان رسول را بیک جانب
نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع جمیع امت شد یا اجماع خواص
امت ابراهیم متفکر شد اگر میگفت اجماع جمیع امت شد کذب او
ثابت میشد چرا که اهل یکشهر بلکه اهل یک محله اتفاق نکرده بودند
الا چند فاسق مردود که بعداوت اهل بیت رسول الله مشهور بودند در حال
حیات رسول راه نفاق میپیمودند ابراهیم گفت ای حسنیه خواص امت
از اهل حل و عقد اتفاق کردند که او اولی است بخلافت از دیگران

حسنیه

حسنیه گفت که ای علمائی که حاضرید از شما سؤال دیگر میکنم در خصوص خلیفه
راست بگوئید که بعد از ابی بکر که منازع فیه اعظم و افضل و اقدم و اعلم
از جمیع صحابه کیان بودند از خواص اصحاب رسول ص در فضایل ایشان آیات
احادیث فرموده و مناقب ایشان اظهار نموده چه کسانند و از اهل بیت
و بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت او بر جمیع اصحاب بلکه بر جمیع
عالمیان ثابت بود گفتند علی و عباس و حسن و حسین و عمر بن خطاب
و طلحه و زبیر و عبد الله بن عباس و عبد الله مسعود و سلمان و ابی ذر
و مقداد اسود و عمار یاسر و جابر انصاری و ایوب انصاری و
عثمن بن مظعون و ابو دجانه الانصاری و حذیفة الیمانی و ابی بن کعب
و سعد بن عباده و قیس بن سعد حسنیه گفت الخلیفه بحق آنکه بر جای
او نشسته که سؤال کن از علمائی که حاضراند که علی و عباس و جمیع آنهائی
که از اکابر بنی هاشم و اصحاب اند با ابی بکر بیعت کردند یا نه هرون متوجه
علما شد که بگوئید آنچه واقعیت دارد همه سر بزیر افکندند شافعی سر بر آورد
گفت سرها بزیر افکنده اید بگوئید آنچه بشما رسیده است از اخبار و آثار
ابو یوسف گفت که ظاهر این است که در میانه اصحاب و اهل بیت مخالفت
و منازعت واقع شد حسنیه گفت آنچه واقع شده بیان نمایم اگر قول
من تصدیق کنید بر من است که از احادیث و اخبار و تفاسیر شما بر شما

ثابت

ثابت کنم هارون گفت بگو حسنیه گفت بدانید که در حالتیکه علی بن ابی طالب ع
با فضل بن عباس وجمعی از بنی هاشم وجماعتی از اصحاب کبار بر تجهیز و
تکفین وتغسیل وتدفین رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه
در سقیفه بنی ساعده نشستند وپیغمبر خود را گذاشته وبکفن ودفن ونماز
او حاضر نشدند واز برای خلافت منازعت کردند چون خبر بانصار رسید
که جمع کثیری از انصار متوجه شده سخن در میان ایشان دراز کشید گاهی
ابی بکر بعمر میگفت که دست دراز کن که با تو بیعت کنم وگاهی سالم مولای
ابو حذیفه را تکلیف کردندی گاهی ابو عبیده را گفتند بعد از منازعت
بسیار انصاریان گفتند که منا امیر ومنکم امیر وسعد عباده را
که بزرگ انصار بود گفتند دست دراز کن که با تو بیعت کنیم سعد مضایقه
بسیار کرد وتجویز خلافت نمیکرد تا بعد از مبالغهٔ انصاریان سعد راضی
شد قیس بن سعد چون دید که پدرش بامر خلافت راضی شده برخواست
وشمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد گفت چه جهت است ترا بر علی بن ابی طالب ع
از آنچه واقع شد در غدیر بحکم الهی دست او بکف حضرت رسول ص وبرا
بر شما امام وحاکم ساخت همه راضی شدید با او بیعت کردید وویرا تهنیت
گفتید این زمان مخالفت میکنید امر خدا را وپیغمبر امروز از میان شما
رفته است والله ای پدر ترک این معامله کن اگر نه سر ترا از تن جدا میکنم

چون سعد

چون سعد این سخنان از پسر خود شنید پشیمان شد واستغفار نمود انصاریان
دیگر را تکلیف نمودند عمر برخواست وگفت این هرگز نشود که دو کس مرتکب امر
خلافت شوند واین امر متمشی نشود فی الحال شمشیر کشیده بر سر ابی بکر رفت
که سخن بسیار مگو دست دراز کن تا با تو بیعت کنم فی الحال عمر با ابی بکر بیعت
کرد بعد از او ابو عبیده بیعت کرد بعد از آن از اصحاب ضلالت یک یک دو دو
می آمدند وبیعت میکردند تا آنکه قریب به بیست نفر بیعت کردند بعد از آن
عمر خطاب شمشیر کشیده بر سر یکیک از اصحاب رفتی جبرا وقهرا ایشان را
بیاوردی وبیعت کردندی تا سه روز بدینمنوال بوده بعد از سه روز متوجه مسجد
رسول خدا شدند وخواستند که رسول را از قبر بیرون آورند وبر او نماز بکنند
امیر المومنین ع چوبی که بر چهار سر او آهن بود بر دست گرفته بر سر قبر پیغمبر ص
ایستاد وفرمود نمیگذارم او را از قبر بیرون آرید تا آنکه کشته شوم یا شما را
بقتل رسانم معاویه با ابی بکر گفت که ترک اینمعامله بکنید که من از پیغمبر ص
شنیده ام روزی که برادرم علی بن ابی طالب ع سرخ بر سر بسته باشد وچوبی
بدین صفت بر دست او باشد اگر از مشرق تا مغرب بر او حمله کنند غالب نشوند
باذن الله تعالی وجمله را بقتل رساند چون این حکایت معاویه گفت ترک
اینمعنی نمودند وجمله بیامدند ودر مسجد رسول ص نشستند وعلی بن ابی طالب ع با
اصحاب کبار ومومنان دیندار وجمعی کثیر از بنی هاشم که با آنحضرت بودند

ازینجا بنشستند گفتگو دراز کشید علی بن ابی طالب بر ایشان حجتها گرفت
و ایشان را ملامتها کرد که پیغمبر خود را بگذاشتید و بتغسیل و تکفین و تجهیز وی
حاضر نشدید و برو نماز نگردید و متوجه سقیفه شدید و در امری که بحکم الهی فرمان
و فرمان حضرت رسالت پناهی بمن متعلق بود منازعت کردید در مشورت
چند فاسق خلیفه از برای رسول تعیین نمودید در اینحال عثمان عفان و
عبدالرحمن بن عوف با بنو زهره بیامدند و عمر و ابو عبیده برخاستند و گفتند
ای بنی امیه و ای بنو زهره بیائید و بیعت کنید با ابی بکر ایشان بیامدند
و بیعت کردند و ایشان جمعی بودند که عداوت ایشان در حال حیوة رسول الله
با امیرالمؤمنین ع شهرت تمام عمر با جمعی کثیر بیامد و در برابر حضرت امیرالمؤمنین
و بنی هاشم بایستاد و گفت بیائید و بیعت کنید با ابی بکر که اکثر مردمان بوی
بیعت کردند زبیر برخواست و دست بشمشیر کرد و گفت ویحك یا ابن خطاب
علی بن ابی طالب را که برادر و ابن عم رسول است و عباس و عبدالله در روسای
بنی هاشم و خواص اصحاب رسول ص را به بیعت ابن قحافه که از اراذل است
دلالت میکنی ترا باین امر چه نسبت با نکه خویشان رسول حاضرند و جمیع شرایط
امامت و خلافت در ایشان موجود است زبیر قصد آن کرد که شمشیر فرود
آورد بر سر عمر عمر فریاد برآورد و سلام کلبی را فریادرس طلبید سلام
از عقب زبیر درآمد و شمشیر از او در ربود و عمر شمشیر از دست سلام بستد

و بشکست

و بشکست و بنی هاشم دست بشمشیرها کردند امیرالمؤمنین ایشان را منع کرد گفت
که حکم الهی نیست که شما شمشیر از غلاف بکشید که ما را بغیر از صبر صلاحی نیست پس چون
امیرالمؤمنین علی ع دید که منافقان بعضی باختیار و بعضی بقهر و جبر بیعت کردند
روی بعمر و ابی بکر و خلایق کرد و گفت ایجماعت مخالفت پیغمبر خود کردید و حکم
الهی را معطل گذاشتید و من در اینکار سزاوارترم از ابی بکر چه من برسول
اولی ترم از جمیع شما و اشجع و افصح و اعلم و اتقی و ازهد و اورع و اینکار
حق منست از خدا بترسید و از رسول شرم بدارید و حق من بمن گذارید عمر برخاست
و گفت یا علی ما همه اگر کشته شویم متابعت تو نکنیم و دست از تو بر نداریم
تا بیعت نکنی بطوع و رغبت یا بجبر و قهر امیرالمؤمنین ع گفت بخدا که از تو و مردم
باك ندارم ترا چون مگس مرده شمارم اگر نه آن بودی که پیشی گرفته وصیت
رسول خدا که امر الهی شد که شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع
که اگر نه چنین بودی نمیگذاشتم که یک متنفس را از آدمیان در روی زمین
که کافر باشند بخدا و نمیگذاشتم احدی را از اعدای رسول و آنانکه منافق بودند
بر رسول خدا و نمیگذاشتم یکی از منکران ولایت خود را هر آینه شکایت میکنم
غم و اندوه خود را بخدا و اگر نه این بودی باندک زمانی پریشان میساختم
جمع شما را و نرم میکردم گردنهای شما را ابو بکر و ابو عبیده هر دو از جای

برخواستند

برخواستند وگفتند یا بن عم رسول الله ما قرابت و فضایل ترا دفع نمیکنیم الا
آنستکه تو جوانی و از سن مبارک سی وسه مرحله طی کردهٔ ابو عبیده گفت که
یا ابا الحسن ابوبکر پیرست از پیران قوم او بهتر تحمل کند خدا ترا عمر دهد
اینکار را بتو گذارند خاموش باش فتنهٔ خفته را بیدار مکن تو میدانی
که دلهای عربان و غیر ایشان با تو چگونه است امیرالمؤمنین ع گفت
ای مهاجر و انصار از خدا بترسید و از پیغمبر اندیشه کنید و حقی که از
اهل بیت پیغمبرست از خاندان او بیرون مبرید شما میدانید که ما اهل بیت
پیغمبریم و باین کار اولی تریم خدا ما را باینکار مخصوص گردانیده در
اینحال بشیر بن سعد انصاری گفت یا علی اگر این سخنان را انصار شنیده بودندی
پیش از آنکه با ابوبکر بیعت کردند هیچکس با تو خلاف نکردی امیر فرمود
بخدا که من پنداشتم که هیچکس این نکند که شما کردید و حلال دانستید ندانم
که روز قیامت پیش رسول خدا چه حجت دارید بخدا سوگند میدهم کسی را که
روز غدیر از رسول خدا شنیده باشد من کنت مولاه فهذا علی مولاه
و عاد من عاداه برخیزد و گواهی دهد زید بن ارقم که از مخالفان امیرالمؤمنین ع
علیست روایت کند که دوازده مرد بدری برخواستند و گواهی دادند
از آنها که با ابی بکر بیعت کرده بودند عمر خطاب بترسید که با علی بیعت کنند

مجلس را برهم زد بر آشفت و خلایق را پراکنده کرد روز دیگر دوازده کس
از اصحاب کبار با یکدیگر گفتند چون ابی بکر بر منبر رسول رود او را از منبر
بزیر آوریم بعضی گفتند این نشاید کرد تا با امیرالمؤمنین مشورت نکنیم
همه یکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیرالمؤمنین حق خویش بگذاشتی رسول
خدا فرمود علی مع الحق والحق مع علی بدانکه ما قصد آن کرده ایم
که ابوبکر را از منبر فرو کشیم بخدمت تو آمدیم چه صواب می بینی و چه میفرمائی
و ایشان دوازده نفر بودند اول سلمان دویم خالد بن سعید العاص
سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریدهٔ
اسلمی و از انصار نیز شش نفر بودند اول ابوالهیثم تیهان دوم
سهل بن حنیف سیم عثمن بن حنیف چهارم حذیفهٔ ثابت
پنجم ابی بن کعب ششم ابوایوب انصاری امیرالمؤمنین گفت بخدا
که اگر چنین کنید همه شمشیرها کشیده شود و جمله قتل شما کنند و بنی هاشم
نیز با شما اتفاق کنند چون چنین شود هر آینه دفع باید کرد که رسول
خدا مرا خبر داده است که من بعد از من با تو غدر کنند و عهد را بشکنند
ای علی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی چنانکه بنی اسرائیل هرون
را بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را

اختیار نماید کفتم یا رسول الله مرا چه میفرمائی چکنم کفت صبر کن و باشان جهاد مکن اگر شمشیرها کشیده شود و نتیجهٔ یخرج الحی من المیت بر طرف شود و اسلام نا پدید کردد زنهار که خود را نگاه داری و در خانه قرار کیری که امر الهی چنین است که معلوم بمن رسید چون رسول خدا رحلت فرمودند و امیر المؤمنین بتکفین و تدفین مشغول شد چون از ان پرداختند میانهٔ امت این مخالفت دیدند بر جمیع ایشان حجت کرفتند هیچ کس اجابت نکرد مکر اندک مردمی که حضرت علی ع فرمود که شما بروید و آنچه از رسول خدا شنیده باید بکر و اتباع وی بکوئید رفتند و کرد منبر رسول خدا در آمدند و آن روز آدینه بود چون ابو بکر بر منبر شد این دوازده کس از صحابه سید کبار هر یک فضلی از فضایل امیر المؤمنین ع یاد کردند و ابو بکر بدان امر شنیع ملامت کردند و از خدا ترسانیدند ابو بکر چون حجتهای ایشان را شنید فرو ماند و هیچ جواب نکفت بغیر انکه ولیتمونی ولیت بخیرکم اقیلونی واقیلونی یعنی شما مرا والی کردانیدید و من از شما بهتر نیستم مرا اقاله کنید عمر چون این حکایت از ابو بکر شنید کفت از منبر فرود آی ای خبیث لئیم چون جواب اینها نداری ابا بکر بر خواست و بخانه رفت تا سه روز دیکر بیرون نیامد روز چهارم خالد بن ولید با سه هزار کس

در رسید

در رسید و سالم مولای حذیفه با سه هزار کس بیامد و همچنین میآمدند از منافقان عرب انانکه دلهای ایشان از نفاق امیر المؤمنین ع مملو بود و جمله از خوف تیغ او اظهار اسلام نموده بودند تا انکه لشکر عظیم جمع کردند شمشیرها کشیده عمر در پیش ایشان افتاد و متوجه مسجد رسول صلعم شدند امیر المؤمنین با خواص اصحاب در مسجد رسول صلعم نشسته بود عمر کفت والله اکرامروز از شما کسی سخن کوید سر او بردارم و شمشیرها کشیده شود خالد بن سعید العاص بر خواست و کفت یا بن صحاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانید و باین لشکر منافق که جمع کرده اید بخدا که شمشیرهای ما از شما تیزتر است اکرچه بعدد اندکیم ولیکن بالله از شما بیشتریم از آنکه حجت خدا علی ع با ماست اکر نه آنست که طاعت امام بر ما واجب است شمشیرها میکشیدیم و با شما جهاد میکردیم و عذر خود آشکار میکردیم در خدمت مولا خود حضرت امیر المؤمنین فرمود بنشین یا خالد که مقام تو معروف و سعی تو مشکور کشت وی بنشست سلمان بر خواست کفت الله اکبر بخدا که باین هر دو کوش خود از رسول خدا شنیدم اکر چنین باشد هر دو کوشم کر باد که کفت بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه یشبه جماعة من کلاب اهل النار یعنی پیغمبر فرمود وقتی باشد که برادر و ابن عم نشسته باشد در مسجد من با جمعی

اندک

اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان جهنم بر وی در آیند و قصد قتل یاران
وی کنند من هیچ شک ندارم که سگان جهنم شمائید عمر شمشیر کشیده از جای
جست و قصد قتل سلمان کرد امیر المؤمنین ع از جای برخواست گریبان عمر را گرفته پیش
خود کشید شمشیر از دستش برید و دستار از سرش بیفتاد و در میانه مردم خجل گشت
ابی بکر و جمعی از صحابه برخواستند عمر را نشانیدند امیر المؤمنین ع گفت یا بن صهاک
الحبشیه لو لا کتاب من الله سبق و عهد رسول الله تقدم
لرایت اینا اضعف ناصرا و قل عددا و انگه امیر المؤمنین برخواست
با یاران خویش و گفت رحمت خدا بر شما باد و انگه عمر خطاب با لشکر بسیار
در مدینه میگشت و یک یک از آن مردمی که خلافت ابی بکر را ابا میکردند
مطلبید قهرا و جبرا بیعت میگرفت هر کجا جمعی در خانها پنهان بودند ایشان
را بیرون بیعت میگرفت و بعضی را بقتل میرسانید تا مدت شش ماه چیزی
غوغای خلافت و منازعت بود در میان ایشان تا آخر طلب امیر المؤمنین ع
رفته قضیه حضرت سیدة النساء و ایذا و آزار آن مظلومه واقع شد و لگد
بر در زدن عمر خطاب بر همه کس ظاهر است و مخالفت سعد عباده با نه هزار
کس از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچ کس پوشیده نیست
مالک بن نویره با ده هزار کس از قبیله خود با ایشان بیعت نکرد خالد بن ولید

را فرستادن

را فرستادند و آن مؤمن را با ده هزار کس بقتل رسانیدند و اموال ایشان را
غارت نمودند زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم
پس چگونه اجماع خواص امت شده باشد از خدا بترسید و باز گردید از
این اعتقاد فاسد خود با خدا و رسول این دلیری میکنید ای ابراهیم اگر
اجماع متفق شده باشد پس چرا یزید و باقی بنی امیه که مفسدان دین و کافران
لعینند امام نباشند چرا اینقدر از مردمان که ایشان بیعت کردند و
متابعت ایشان صد برابر ایشان بودند که با ابی بکر و عمر بیعت کردند پس
باین تقدیر معاویه و یزید و باقی بنی امیه امام باشند و هیچکس را شک نیست
در کفر آنانکه امامشان آن جماعت بودند که سر فرزند رسول خدا بریده باشند
و اهل بیت او را بر شتران نشانیده باسیری برده باشند مدت مدیدست
اهل بیت رسول الله کرده باشند ای ابراهیم اجماع منعقد نشد در میان
اهل اسلام مگر در قتل عثمان که خواص و عام سب از جمیع شهرهای اسلام
کتابتها نوشتند و مردم را تحریص و ترغیب مینمودند بر قتل وی و از شهر
مصر قریب سی هزار کس از ظلم او بشکایت آمده بودند یکبار جمله اتفاق
کردند و ویرا بقتل رسانیدند با قبح وجوه و مدت چند روز ریسمان
بر پای او بسته چون سگ مرده در کوچهای مدینه میکشیدند گرد و کرد

از مسلمانان

ازمسلمانان میرسیدند ولکد برسر وی میزدند وازظلم وی شکایت میکردند
ای ابراهیم یا انکه عمربن خطاب وخالدبن ولید وجمعی ازمنافقان بنی امیه
را باعلی عداوت فطری بوده باشد این همه فساد ظاهر کرده باشند چندین
هزار مؤمن رابظلم وتعدی بقتل رسانیده باشند وچندین هزار خلق را
ازطریق حق ه را افکنده باسفل السافلین فرستاده ای ابراهیم هیچ
امتی دردین پیغمبر خود این فساد کردند وبا اهل بیت پیغمبر خود این
نوع ظلم روا داشتند ایا روا بود که برای تشفی نفس خود کاهی عثمان
را وکاهی سعدبن عباده را خلیفه ووالی کردانند وباز معزول کنند
وابوبکر رابنشانند انچه موافق اغراض ایشان باشد چنان کنند ای ابراهیم
بدانکه این دوکروهند که ضدیت ومخالفت وعداوت ایشان
نسبت بیکدیکر برجمیع امت ثابتست طایفه اول علی وامام حسن
وامام حسین ع وحضرت سیدة النسا وعباس وعبدالله عباس وسلمان
فارسی وعبدالله مسعود وابوذر غفاری ومقداد بن اسود وعمار یاسر
وعثمان بن مطعون ومحمد بن ابی بکر وحذیفه الیمانی وابی بن کعب وخالدبن
سعید العاص وجابربن عبدالله انصاری وابوایوب انصاری وابودجانه
الانصاری وسعدبن عبادة الانصاری وقیس بن سعد الانصاری

وابولبابه

وابولبابه وابوالهیثم ومیثم تمار ومالک بن اشدر وفضل بن عباس وجعفر
طیار وابوسعید الخدری وسلیمان بن صرد وسهل بن حنیف وعدی بن
حاتم الطائی اینها انکسانند که ازاول عمر تا آخر رسول خدا درخدمت
وملازمت آنحضرت بودند درخلوت وغیرخلوت بااو بسر میبردند وبر
طریقه رسول وعبادت آنحضرت واقوال وافعال واعمال او بهتر ازدیکران
اطلاع داشتند وپیغمبر درحق هریکی ازایشان احادیث فرموده وبعضی را
ازاهلبیت خوانده وبعضی را کفته پوستی درمیان دوچشم منند ودر
باب هریک ازایشان منقبتها فرموده آنها که اهل بیت وبند خدا بر طهارت
وعصمت ایشان کواهی داده وهمچنین محبت ایشانرا خدا برمردمان فرض
کرده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی وبحکم الهی قول
ایشان صادق وکلام ایشان نص مطلقست انچه کویند ازطریق
رسول الله وعبادت آنحضرت ازفرایض ونوافل اخبار واحکام بقول
ایشان عمل نمودن اولیست وانسب اعتبار ایشان نزد حقتعالی
ورسول او بیشترست باانکه تصدیق نمودن واعتبار کردن قول عمر وابوبکر
وعثمان وعایشه وانس وحفصه وسعد وسعید وابوعبیده وعمروبن
العاص وابوهریره وبریربن غالب وخالدبن ولید وسالم مولای ابوحذیفه

وبعض

وسعد بن وقاص وطلحة بن عبدالله وعامر بن کویزه ومعاویه ویزید
وعمر سعد وعبید زیاد ملعون ومروان بن الحکم وتابع بنی امیه ملاعین
که امامان شمایند آیا پیروی نمودن این طایفه اولی است یا آن گروه
که در اول ذکر کرده شد وبراین طایفه اعتماد بیشتر است یا آنانکه اسامی
در اول ذکر شد ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه بر جمیع امت
ظاهر است واز روز وفات رسول تا حال این دو طایفه قصد قتل
وقمع یکدیگر کردند در افعال واعمال وعبادات واعتقادات مخالفت
این دو طایفه ثابت است این زمان بگو که از این دو طایفه کدام
برحق بودند وکدام بر باطل ابراهیم مانند حماری که در گرداب افتاده
باشد متحیر وپریشان نه طاقت سکوت داشت ونه قوت جواب
هارون برآشفت وگفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهرا
که تو امروز بر دین رسول نبوده تو امروز خود را اعلم وافضل علمای
زمان واسلام میدانی کنیزی را الزام نتوانی داد با چندین علما
وفضلا که تابع ومتفقند در همه چیز ابراهیم مضطر ماند چرا که اگر
میگفت طریق اهلبیت رسول ومعصومان خاندان کبار باطل است
کفر او ثابت میشد مخالفت قرآن وحدیث بایستی کردن
وبیم آن

وبیم آن نیز بود که خلایق او را هلاک کنند اگر میگفت طریق ابوبکر وعثمان
واتباع ایشان باطل است تضییع اعتقاد وابطال مذهب خود میکرد
وبیم کشته شدن نیز بود هارون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده
کرد روی بحسنیه کرد وگفت ای حسنیه این علم از که حاصل کردی حسنیه گفت
پوشیده نماند چون من بسن پنجسالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم محترم
امام جعفر صادق ع فرستاد که در خدمت وملازمت آن عتبهٔ علیه
باشم وشرایط طهارت وقواعد عبادت بیاموزم چون مدتی
در آن حرم محترم بخدمتکاری قیام نمودم وبر طریق طهارت وتقوی
ونماز وروزه اطلاع یافتم بدان مواظبت مینمودم تا آنکه مدت
هفت سال از عمر من گذشت یکروز حضرت بحرم محترم در آمده آب وضو طلب
نمود اتفاقا آنکسی که آن خدمت بدو مخصوص بود حاضر نبود من
دلیری نموده فی الحال دویده وظرف آب را برداشته بخدمت آنحضرت
بردم چون چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد از من سؤال کرد که چه کسی
عرض کردم من ملازم فلانم ومدتی شد که در این حرم محترم طریقهٔ
خدمت بتقدیم میرسانم از من سؤال کرد که نماز میگذاری عرض کردم بلی
یا مولا فرمود طریق وضو وطهارت میدانی عرض کردم بلی از هر چه
سؤال

سئوال نمود جواب موافق بعرض رسانیدم آنحضرت را شگفت تمام روی
داد وکیفیت حال مرا از ملازمان عتبهٔ علیه تحقیق نمود کیفیت را
بعرض رسانیدند در ساعت کس فرستاده وخواجهٔ مرا طلب نموده
فرمودند که این کنیز تو بسیار عاقله است او را بمن بفروش خواجه عرض
نمود یا بن رسول الله هزار جان من فدای تو باد کنیز من در ملازمت
باشد ومن یکی از بندگان کمینه وچاکران کمترین توام از آن روز
باز خدمت خاص آنحضرت بر من مقرر شد چون اثر رشد ظاهر بود
پیوسته مرا تعلیم نمودی وگاهی نسبت بآنحضرت دلیری نمیتوانستم
نمود بخدمت اولاد واصحاب که هر یک انجمن فصاحت وبلاغت
شاهی وآسمان علوم را ماهی اند مطالعهٔ علوم مینمودم چندانکه
ببرکت توجهٔ آنحضرت مرا قوت مطالعه حاصل شد واکثر از کتب تفسیر
وحدیث مطالعه کردم ومسائل مشکله که علمای اسلام در تحقیق آن
عاجزند حقیقت آنرا از آنحضرت معلوم مینمودم وتا غایت اجتهاد
واهتمام کردم که امروز در مجلس خلیفهٔ زمان حقیقت مذهب خود را
بر موافق ومخالف ثابت کردم ومنقطع نشدم هارون گفت
ای حسنیه چه شنیدی در باب رؤیت الله تعالی گفت که شنیدم

که لاتدرکه

که لاتدرکه الابصار وهو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای حسنیه
چون رؤیت بر الله تعالی مستحیل است پس چرا موسی که پیغمبر او
اولوالعزم بود طلب رؤیت کرد گفت ارنی انظر الیک
این طلب محال از روی جهل بود یا از روی سهو واین هر دو محال
مذهب تست حسنیه گفت طلب رؤیت موسی نه جهل بود ونه سهو
بدانکه موسی در طلب مجبور ومقهور بود جهت آنکه در حینی که بطور رفت
بمناجات هفتاد تن از بنی اسرائیل اختیار کرد باخود برد چنانکه
قرآن مجید بدان ناطقست که واختار موسی قومه سبعین
رجلا لمیقاتنا بدانکه چون موسی این جماعت را باخود برد
با موسی گفتند که یا موسی از تو استدعا میکنیم که دعا کنی واز
حضرت الله تعالی مسئلت نمائی که سخن خود را بگوش ما برساند
در محلی که تو با خدا مناجات کنی موسی بنا بر تکلیف قوم مسئلت نمود
که حضرت پروردگار کلام خود را بسمع آن جماعت رساند حضرت واهب العطایا
اجابت نمود چون موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت هل سمعتم
کلام ربکم یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را گفتند که شنیدیم اما نمیدانیم
که کلام حقتعالی بود یا آنکه کلام شیطان ما باور نداریم وقبول نکنیم تا آنکه

ببینیم

به بینیم او را آشکار چنانچه حق تعالی در قرآن مجید میفرماید وقالوا لن نؤمن
لک حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند
قوم موسی که ایمان نمی‌آوریم بتو تا ببینیم خدا را آشکار پس صاعقه گرفت
ایشان را و بسوختند بظلمی که کردند ایشان یعنی طلب رؤیت نمودند
پس موسی ع گفت چنانکه بدان ناطقست اتهلکنا بما فعل السفهاء
یعنی خداوندا ما را هلاک میکنی بآنچه سفیهان ما کردند یعنی طلب دیدار
پس ای ابراهیم اگر قوم موسی در طلب رؤیت مصیبت بودند و رویت
ممکن بودی حق تعالی ایشان را هلاک نکردی ابراهیم گفت الحسنیه بعد از آنکه
موسی ع طلب رؤیت بالتماس قوم کردند بعد از سوختن و هلاک شدن قوم
چرا گفت که قلت الیک حسنیه گفت ای ابراهیم موسی سؤال پیش از دستوری
کرد اولی تر آن بودی که دستوری خواستی و بعد از آن سؤال کردی و آن
عدم دستوری نه کبیره بود و نه صغیره از انجا که رفعت و منزلت رسل است
جهة ترک ادب استغفار کنند چرا که ایشان معصومان و برگزیدگان ند ای ابراهیم
میانه من و تو بحث بر عدم رؤیت بود و من مستدل بودم بر عدم رؤیت
و تبت الیک در عدم رؤیت دلیل نیست و شاهد بر مدعا من ای ابراهیم
بدانکه خدای عز و جل با موسی گفت لن ترانی یعنی هرگز نبینی مرا نه در دنیا
و نه در آخرت

و نه در آخرت چرا که لن از برای نفی ابدیست کاهی که موسی با وجود تقرب
و نبوت و اولو العزم و مکالمت نتوانست دیدن پس غیر نبی و کلیم چگونه
تواند دیدن ای ابراهیم بدانکه صحت رؤیت مشروطست بر سه شرط اول
سلامتی حاسه بصر شرط دویم رؤیت مرئی شرط سیم عدم حجاب امروز
این همه شرایط حاصلست اگر دیدنی بودی بایستی که در دنیا مرئی شود چون
مرئی نمیشود دلیلست که رؤیت او محالست و نیز اگر رؤیت حق تعالی جایز
بودی جسم بودی یا جوهر یا عرض و محالست که او جسم و جوهر و عرض باشد
جهة آنکه این اشیاء حادث‌اند و او قدیمست ای ابراهیم بدانکه لابدست
هر چیزی که مرئی شود او را با کیفیتی توان دید و ذات الکیف محدث باشد
و نیز هر چه او را بینند باید که در برابر بیننده باشد و هر چه چنین باشد بر حقتعالی صادق
نیاید پس محال بود دیدن وی ابراهیم گفت چگوئی در آیه وجوه یومئذ
ناضرة الی ربها ناظرة حسنیه گفت بدانکه این آیه مولاست الی ربها
ناظرة یعنی الی نعمة ربها ناظره یعنی بنعمت خدا و رحمت او نگریده باشند
و این مضاف محذوفست و مثل این در قران بسیارست بدانکه نظر کرد اینان
صدقه باشد بجهة مرئی و این بر خدا روا نیست زیرا که جسم و جسمانی نیست
دیگر آنکه هر جا که نظر باشد رؤیت که دیدارست لازم نباشد چنانکه عرب گوید
نظرت

نظرت الی الهلال ولم اره یعنی بماه نگاه کردم ندیدم اگر نظر بمعنی رؤیت
بودی سخن متناقض بودی ابراهیم گفت الحسنیه چگوئی در معنی این آیه
که من کان یرجوا لقاء ربه حسنیه گفت بدانکه لقا دیدنی بود در مقابله
و بنزدیک شما که خصم دیدن در مقابله بر حق تعالی روا نیست دیگر آنکه لقا بمعنی
دیدار بود که خدا تعالی منافقان را اثبات کرده است فاعقبهم نفاقا فی
قلوبهم الی یوم یلقونه یعنی در دلهای ایشان خواهد بود تا روزیکه ایشان خواهند
بود تا روزیکه ایشان بخدا برسند و باتفاق جمیع مذهب منافقان را دیدار
حق تعالی نخواهد بود پس معلوم شد که هر جا در قرآن ذکر لقاست مراد از آن
دیدار نیست اگر نسبت بمؤمنان است ثواب خدا و رحمت ویست و اگر در حق
کافران و منافقان است مراد از آن خشم خدا و عذاب ویست چنانکه
میفرماید وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون و در این آیه
بمعنی رحمتست و این آیه شاهد آنست که واما الذین کفروا وکذبوا
بایاتنا ولقاء الاخرة فاولئك فی العذاب محضرون و اینجا لقاء
آخرت عرض ثواب آخرتست ای ابراهیم بدانکه اگر رؤیت در دنیا ممکن
نبودی و در آخرت ممکن بودی حق تعالی در جواب موسی و قوم او گفتی لن ترانی
فی الدنیا یعنی مرا نه بینی در دنیا ولیکن در آخرت بینی بدانکه لن نفی مطلقست
یعنی هرگز

یعنی هرگز مرا نه بینی و نتوانی دیدن چون حسنیه بدینجا رسید هرون او را منقطع کرده
گفت الحسنیه مولای تو جعفر بن محمد بچه دلیل مردمان را ترغیب کردی بمتعه کردن
و امر کردی حسنیه گفت بنا بر نص جلی که ملك علام میفرماید که فما استمتعتم
به منهن فاتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما بآن چیز از
ایشان یعنی از زنان بدهید مهرهای ایشان را بر خلیفه زمان واضح باشد که جمیع
مفسرین و فقها متفقند که مراد نکاح شیعه است ابراهیم گفت که این منسوخست
و در میانه اهل سنت و جماعت خلافست بعضی گویند که بدایت اسلام مدتی
حلال بود و بعد از آن حرام شد حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه این از کمال التعصبست
چراکه علمای زمان در این باب اخبار مختلف روایت کرده است متفاوتة
اللفظ والمعنی که ینقض بعضه بعضا بدان ای ابراهیم در قرآن هر آیتی
که منسوخ شد ناسخی دارد اگر کسی از شما سؤال کند که ناسخ آیه متعه کدامست
چگوئی ابراهیم عاجز شد گفت منع عمر ما را بسندست که اگر این منسوخ نبودی
و رسول از آن منع نکرده بودی عمر منع نکردی حسنیه گفت ای ابراهیم دلیل روشن
و برهان متین بر حلیت متعه و عدم نسخ او منع عمرست چراکه اگر متعه
من عند الله یا من عند الرسول منسوخ و حرام میشد البته روزیکه
عمر از آن منع مینمود و متمسك بدان حدیث میشد و آنرا سند میساخت

و میگفت

ومیگفت که خدا در تحریم متعه چنین با رسول الله بدین حدیث منع کرده و نگفته
که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله انا احرمهما
واعاقب علیهما متعة الحج ومتعة النساء یعنی دو متعه که در زمان
رسول الله صلعم حلال بود من حرام میکنم آنرا و بر آن عقوبت میکنم یکی متعه
حج دویم متعهٔ نساء واین منع عمر بدین عبارت شاهدست بر آنکه متعه
از جانب خدا و رسول ما مامور بودیم بکردن و ناکردن حکمی واقع نشد
وهیچ کس نقل نکرده بلکه در کردنش ثواب عظیم مترتبست آنچه از احادیث
در طریق اهل بیت واقع شده بینهایتست از آنجمله حضرت امیر المومنین
فرمود که لولا ان عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی والا سقی
نیز خوانده ای ابراهیم آنچه از احادیث واخبار در طریق شما واقع شده است
واصحاب حدیث شما نقل کرده اند بیان کنم روایت کنند از عمران بن حصین
که گفت انزلت آیة المتعة فی کتاب الله وفعلناها مع النبی صلعم
ولم ینزل قران یحرمها ولم ینهی النبی صلعم عنها مات یعنی آیهٔ
متعه نازل شد در کتاب خدا تعالی وما کردیم انکار را با نبی وهیچ خبر
از قرآن نازل نشد در حرمت آن و پیغمبر ما را منع نکرد از آن
تا آنکه از دنیا رفت وهمچنین روایت کند عبد الله مسعود بدین

عبارت

عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله ولیس معنا نسائنا
فقلنا یا رسول الله ولیس معنا نسائنا فقلنا یا رسول الله
استحضر النسائ نهانا عن ذلك ورخص لنا ان تنکح المراة
بالثوب الی اجل ثم قرء عبد الله یا ایها الذین امنوا لا تحرموا
طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرد که غزا میکردیم
ما با رسول الله وزنان ما نبودند با ما پس گفتیم یا رسول الله آیا حاضر کنیم زنان
خود را رسول نهی کرد ومنع فرمود از حاضر کردن زنان خود پس رخصت
داد ما را که عقد نکاح متعه بکنیم زنان را بجامه تا وقت معین پس
عبد الله مسعود این آیه بخواند ای آنهائیکه ایمان آورده اید حرام میکردانید
طیبات را که بر شما حلال کردانیده اند وهمچنین روایتست از ابن عمر
بدین عبارت که سئل عن عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام
عن متعة النساء قال هی حلال فقال ان اباك قد نهی عنها
فقال ابن عمر ارایت انکان ابی قد نهی عنها وضعها رسول الله
بترك السنة ونتبع قول ابی مضمون آنکه شخصی از اهل شام پرسید
از عبد الله بن عمر از متعهٔ زنان که حلال است یا حرام عبد الله عمر گفت که اگر پدر من
نهی کرد خدا و رسول امر کرده اند بکردن حاشا که ما ترك آن کنیم ومتابعت

بیدا کنم

پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل در اشیأ اباحتست تا وارد شود
منعی و ایراد منع محتاج ست بدلیل و هر جا که دلیل نیست منع نیست
اگر گوئی که مانع عمر ست چنانکه مذکور شد میگوییم که از دو حال بیرون نیست
یکی آنکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما
این خود ظاهر ست که هیچ دلیل نیست نه سمعی و نه عقلی که مستند منع
او باشد و اگر منع او از روی اجتهاد باشد لانسلم از برای انکه اجتهاد
در مقابل نصّ الهی و رسول الله بود باطل بود دلیل دیگر قول امیر المومنین
علی ع و فتوی و قول او در دین حجّت ست از جهة عصمتش و اجماع
اهلبیت و عبد الله مسعود و سعید بن جبیر و جابر بن عبد الله دلیل واضح است
بر حلیّت آن دیگر بدان ای ابراهیم که روایت کند ابی رباح که از فقهای
تابعین ست از صفوان بن معلی از پدرش که او گفت سبب آن بود که عمر
از متعه زنان منع کرد و از آن نهی نمود که عمر بن حریث زنی را متعه
کرد از او بپرسید در حالیکه متعه کردی که حاضر بود در حضور که کردی
گفت مادر من و مادر او گفت الهی عنها اخشی ان یکون ذلک
و غالا ای فسادا یعنی من از متعه کردن منع میکنم میترسم که
ان فسادی باشد همین سخن مذکور شد مستند منع خود ساخت و در همان

روز منع

روز منع نمود ای ابراهیم بمجرد انکه کسی ترسد که عقدی از عقود شرعیه
و احکام ملّیه ادخال فسادی شود جایز باشد تحریم آن عقد و نهی نمودن
از ان و جایز باشد تحریم جمیع عقود شرعیه از برای آنکه ممکنست که در جمیع امور
شرعیه و احکام ملّیه ادخال افساد شود ای ابراهیم اگر کسی بموجب قول خدا و
رسول مخالفت عمر نماید و آنرا بدعت داند انکس را رافضی دانند و تکفیر وی
کنند بقتلش رسانند زهی عناد و تعصّب و گمراهی دیگر بدان ای ابراهیم که
در نقل صحیح واقع شده که روزی عبد الله بن عباس متوجه بود بجائی چون بدر مسجد الحرام
رسید ملازمان با وی گفتند که عبد الله زبیر با جمع کثیری از اصحاب در مسجد
حاضرند در آنوقت عبد الله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبد الله عباس
در آخر عمر مکفوف شده بود در ساعت فرود آمد و متوجه مسجد شد چون چشم عبد الله
زبیر بر او افتاد در مقام تعرّض شد و گفت جائنا اعمی الله قلبه
یحل المتعه و هی الزنا المحض یعنی آمد کوری که کور کرداند خدا دل او را حلال
میداند متعه را و حال آنکه زنا محض ست عبد الله عباس چون حکایت او را شنید
بنشست جمله تعظیم او کردند گفت ان الله سلب ابصارنا و سلب
بصائرکم یعنی خدای تعالی چشمهای مرا بستد و عقلهای شما را والله لقد انزل
المتعه فی کتاب الله و عمل بها علی عهد رسول الله و لم ینه عنها

ولم

ولم یات بعده رسول یحرمها والدلیل علی ذلک قول عمر متعتان
کانتا علی عهد رسول الله محللتین انا احرمهما واعاقب
علیهما فقبلنا شهادة ولم نقبل تحریمه یا عبدالله انک من
متعة فاسئل امک عن بردی عوسجه مضمون کلام عبدالله عباس آنست
بخدا که نازل شد متعه در کتاب خدایتعالی وعمل کرده شد بمتعه در زمان رسول
وخدا ازان منع نکرد وبعد از محمد صلعم کسی دیگر نیامد که حرام کند متعه را دلیل
برین قول عمرست که گفت در متعه که در زمان رسول حلال بود من حرام
میکنم بشما وعقاب خواهم کرد بر کردن آن پس ما گواهی عمر را قبول کردیم
فاما تحریم آنرا قبول نمیکنیم ای عبدالله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل
شده پس برو بپرس از مادر خود کیفیت دو برد عوسجه را چون عبدالله
زبیر از عبدالله عباس این بشنید بغایت متغیر ومنفعل شد چون ایام
حکومت او بود از شرمندگی از مجلس برخواسته متوجه حرم خود شد وشمشیر
کشیده از روی غضب بر سر مادر خود آمد واز مادر پرسید که خبر ده مرا از
دو برد عوسجه مادرش فی الحال گفت که ان اباک کان مع رسول الله
وقد اهدی له رجل یقال له عوسجه بردین فاعطاه فتمتع بهما
فعقلت بک وانک من متعه یعنی پدر تو زبیر با رسول خدا بود

ومردی عوسجه نام دو برد یمانی هدیه آورد برای رسول خدا رسول صلعم آن هر دو را
بپدرت بخشید وپدرت بآن برد یمانی متعه کرد ومن بتو آبستن شدم وتو
از متعه چون حسنیه بدینجا رسید هرون را بسیار خوش آمد چرا که عبدالله عباس
جد وی بود بانگ بر یحیی بن خالد زد وگفت ما تا غایت مانع این امور
بودیم رخصت ده مردمان را بنکاح متعه شایع شد وتا مدتی منع ان نکردند
ودر زمان مامون نیز معمول بود تا آنکه معتصم ملعون آنرا منع کرد
پس حسنیه گفت ای ابراهیم سخن دراز کشید وخلیفهٔ زمان وسلاطین وارکان
دولت را ازین مباحثه ومجادله ملالت رسید از تو یک سؤال دیگر میکنم
وخاتمهٔ بحث برین سؤال خواهد بود راست بگو این حدیث نزد شما ثابت است
که پیغمبر صلعم در حق سیدة النساء فرمود که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد
اذانی ومن اذانی فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که
برنجاند او را مرا رنجانیده است وهر که برنجاند مرا خدا را رنجانیده باشد ابراهیم گفت
این حدیث صحیح است وجمیع امت بر صحت این حدیث متفقند وهیچکس انکار
نتواند کرد حسنیه گفت بدان خدائی که خالق جمیع اشیاست راست بگو که
عمر وابوبکر فدک را از حضرت سیدهٔ نساء علیها بازگرفته اند بظلم یا نه ابراهیم
گفت بلی فدک را بحکم حدیث رسول صلعم ابی بکر ناقل آنست که نحن معاشر

الانبیاء الا نورث ما خلقناه فهو صدقة یعنی ما گروه انبیائیم
ما را میراث نباشد هرچه از ما بماند صدقه باشد حسنیه گفت بدان که ابو سعید
خدری که از اصحاب حدیث شماست روایت میکند که چون آیهٔ وآت
ذا القربی حقه نازل شد رسول ص فاطمه را طلبید وگفت خدا میداند
که پدر تو در زیر فلک جز از فدک ملک ندارد امروز فدک را بحضرت
سیدة النسا بخشید و بوی تسلیم کرد و سه سال در زمان حیات رسول
عامل حضرت فاطمه در آنجا بود حاصل فدک بدان حضرت میرسید
وبعضی گویند پنج سال و بعد از رسول ص ابی بکر فدک را از آنحضرت باز گرفت
وچون آنحضرت دعوی کرد که فدک حق منست ابی بکر گواه طلبید امیر المومنین
وام ایمن وامة ایمن وقنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بحضرت فاطمه
بخشید حضرت امیر المومنین حسب الالتماس حضرت فاطمه رفت وگواهی داد
گفتند هذا بعلك یجره الی نفسه فلا نحکم لشهادته یعنی این
شوهر تست جر منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنم بگواهی او و هم
چنین گواهی امام حسن و امام حسین ع را گفتند که جر نفع از برای خود
میکنند و حال آنکه این حدیث نزد ایشان و شما نیز ثابتست که پیغمبر فرموده
که علی مع الحق والحق مع علی با وجود این گواهی نشنیدند که جر نفع را
را برای خود

برای خود میکنند و حال آنکه جر نفع آنکا فرزندیقی از برای خود میکرد
که حدیث نحن معاشر الانبیاء را وضع کرد مثل این ظلم صریح باهل
بیت رسول خدا ص نمود و گواهی ام ایمن نشنیدند که حکم نمیکنیم بگواهی زنی و آنچه
از رسول مانده بود از بساطین و ارضین تصرف کردند و فدک را انتزاع نمودند و گفتند
فدک ملک رسول خدا بود و در تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بجگر گوشهٔ خود داده باشد بعد از
وفات آنکس از او باز گیرد و این حدیث که ابی بکر نقل کرد پیغمبران را میراث نباشد
هیچکس دیگر از رسول ص این حدیث نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر و دخترش
عایشه و رسول آنرا با هیچکس از عرب و هیچکس از اهل بیت و صحابه نگفته بود که
ورثهٔ اهل بیت من از من میراث نبرند ای ابراهیم اگر ابی بکر کاذب و غادر
و ظالم نبودی بایستی که اهل بیت و جمیع صحابه بر این اطلاع داشتند و پیغمبر با
ایشان اظهار فرمودی که هرچه از من بماند صدقه است تا اهلبیت او بعد از او
چیزی که برایشان حرام بود نگرفتندی و میان حلال و حرام تمیز کردندی جهة آنکه
اتفاقست که صدقه بر بنی هاشم حرام است پس از این سخن لازم آید که اهلبیت
طلب حرام کردند دیگر از سخن او لازم آید که رسول ص کما ینبغی اداء رسالت نکرده
باشد و آیهٔ الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع باشد چراکه رسول مبعوث
بود بر عالمیان عموما و بر اهلبیت و اقارب و عشایر خود را انذار نماید
بودی

پس اگر سخن ابی بکر راست بود بلاشبهه رسول تقصیر کرده باشد در اداء رسالت
و ظلم کرده باشد بر اهلبیت خود که ایشان را اعلام نکرده بود شرعا جایز نیست
شما را که از من میراث برید و آنچه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است
ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی خدای تعالی روا دارد از این که شما بر خود زندقه
روا داشته اید که از برای تصحیح کلام ابی بکر تقصیر و ظلم بر پیغمبر خود که اشرف
کاینات است لازم دارید ای ابراهیم اگر پیغمبر با عشیره و اهلبیت خود گفته
بودی که مرا میراث نباشد و از من هرچه بماند صدقه است و بر شما حرام است
ایشان سخن پیغمبر شنیدند و قبول نکردند این دلیل عصیان بلکه کفر ایشانست
و حال آنکه حق تعالی بر پاکی ایشان گواهی داده که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا باتفاق عالمیان از
موافق و مخالف ایشان از اهل بهشت اند بنص خدا و رسول بلکه قسمت
کننده بهشت و دوزخ اند و ساقی حوض بقول شما و بزعم شما از
احادیثی که شما روایت میکنید پس چون شما را هیچ جواب شافی نیست
پس ثابت شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرد و کذب علی الله
و علی الرسول باعتقاد شما و جمیع مسلمانان کفر است و همچنین
ظلمی نسبت بسیدة النساء و تکذیب شهادت امیر المؤمنین و امام

حسن و امام

حسن و امام حسین کفر است و بر هیچ عاقل منصف پوشیده نیست که مثل این
افعال و اعمال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت او کفر صریح و ظلم قبیح است
ابراهیم و ابو یوسف و شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچیک را مجال
نطق نبود هارون نیز از افعال قبیحه خود شرمنده بود دیگر مرتبه حسنیه
گفت ای ابراهیم در حالتی که فاطمه دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیات
فدک را بمن داد ابو بکر گواه طلبید آیا شرع پیغمبر عمل نمود یا خلاف شرع کرد ابراهیم
از ترس آنکه مبادا سخنی گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زیاد بر آنچه شده
هیچ نمیگفت حسنیه گفت ای ابراهیم حضرت سیدة النساء صاحب ید بود
و ابو بکر حاضر نحن معاشر الانبیاء بموجب حکم صاحب شریعت که
البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر پس آنکه او از حضرت فاطمه
که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی جهل بود یا ظلم کرد ای ابراهیم بحق
خدا که جواب بگو یا از کرسی زرین بزیر آئی یا مجود اما متش کن علما بر کرسی راضی
شدند و جمیع خلایق بر ایشان میخندیدند و از ترس هرون هیچ نمیتوانستند گفت
روایت کنند که هرون را ابن عمی بود بحسن صورت و لطف سیرت آراسته
و بغایت صاحب کمال بود نام محمد خالد بن عیسی و در محبت اهل بیت شهرتی
تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون نیز ظاهر بود که او بر طریق اهل بیت است

از انجهت که هارون بوی محبت تمام داشت هرچه خواستی کردی وکفتی کس
را یارای آن نبود که با وی متعرض شود کویند که او بنزدیک حسنیه نشسته بود
در هر مسئله که حسنیه الزام میکرد ابراهیم رایکلف از ذراهم بحسنیه نثار کردی
وتحسین وی وبرایشان خندیدی وتمسخر کردی وهیچ ملتفت بهارون و منع
او نشدی ودست بقبضهٔ تیغ زده درحفظ حسنیه کوشیدی که مبادا کسی در
ایذا وآزار او شود وهر لحظه حسنیه را دلداری وتحریص نمودی در بحث کردن
انکه حسنیه روی بهارون ویاران کرد وکفت بدانید دران روزیکه حضرت
علی درباب فدک کواهی داد ابوبکر امتناع نمود امیرالمؤمنین فرمود که
ای ابوبکر اکر دو کس نزد تو آیند ویکی از ایشان دعوی کند بر دیکری که فلان
ملک محدودهٔ معینه که در تصرف اوست ملک منست واو بغیر حق متصرفست
وغاصبست مجرد دعوی قبل از انکه ظلم مدعی علیه نزد تو ثابت شود ومعلوم
کنی که غاصبست از وی میستانی وبمدعی تسلیم میکنی ابوبکر کفت نه امیرالمؤمنین
پرسید که کواه از مدعی طلب میکنی یا از مدعی علیه ابوبکر کفت که کواه از مدعی
طلب میکنم که رسول الله فرمود البینة علی المدعی والیمین علی المنکر قول خدا
امیرالمؤمنین فرمود پس چرا با فرزند ونور دیده وبضعهٔ رسول خدا بخلاف
ورسول عمل کردی ابوبکر کفت چکونه یا ابا الحسن امیرالمؤمنین فرمود جهت

انکه فاطمه

آنکه فاطمه مدعی علیها صاحب یدست ومتصرفه فدک انکس که دعوی معاشر
الانبیاء کند بر اوست که اقامهٔ بینه بر طبق مدعا خود کند بتقدیری که پیغمبر در حال
حیات بسیدة النساء نداده باشد بحکم اسلام باید که در دست ورثهٔ رسول باشد
تا زمانی که مدعی حدیث اقامه بینهٔ عادله نماید بر طبق مدعای خود وباید کواه کسی بود
که صدقه بر او حرام باشد وشرعاً از صدقه حصه نبرد وان کروه بنی هاشمند که صدقه
برایشان حرامست سوای بنی هاشم جمیع مسلمانان در صدقه شریکند وحصه میبرند
پس جمیع آنهائیکه در صدقه شریکند کواهی ایشانرا در باب فدک نتوان شنید الا
کروه بنی هاشم پس آنکسیکه مدعی فدک باشد اکر از کواه عاجز باشد غایت ما فی الباب
سوکند متوجه فاطمه شود بمعتقد کسیکه اعتقاد بعصمت اهل بیت نداشته باشد
ای ابی بکر فاطمه معصومه است بحکم الهی چکونه تواند بود که معصوم مرتکب کبایر شود
ودعوی باطل نماید وصدقه که بر او حرامست طلب نماید ابی بکر خجل شد سر در زیر
افکند چنانکه تو ای ابراهیم نه جوابی که موافق حق بود توانی کفت ونه کمراهی و
ضلالت معترف توانی شد دیکر بدان ای ابراهیم که سخن ابی بکر باطلست وحدیث
نحن معاشر الانبیاء موضوع از انکه مخالف نص کلام است که یوصیکم الله
فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین اول کسیکه مخاطب باین خطابست
رسول الله است واین حکم عامست ودیکر در قران بسیارست واز اخبار که

ابیغدا

انبیا را میراث بوده است چنانکه فرموده وورث سلیمان داود وهمچنین در
قرآن است که زکریا دعا کرد از حق تعالی طلب فرزند کرد که از او و از آل یعقوب
میراث برد و این صریحست که فهب لی من لدنك ولیا یرثنی ویرث
من ال یعقوب واجعله رب رضیا پس بموجب نص قرآنی معلوم شد
که انبیا را میراث بوده است و حدیث نحن معاشر الانبیاء
تکذیب قرآن میکند و معلوم میشود که واضع این حدیث قرآن نمیدانسته
اگر دانسته چیزی روایت نکردی که قرآن مکذب و مخالف آن بودی ای ابراهیم
اگر ابو بکر حدیثی را چنین میبست که انا من بین الانبیاء لا اورث
وما ترکناه یکون صدقة علی المسلمین باری بهر طریق کذب و بطلان
ان مفتری بشهادت قرآن معلوم نمیشود اما حضرت الله تعالی جهت هدایت قرآن
دل آنکافر مفتری که واضع این حدیث است کور گردانید تا ظاهر شود اهل معرفت
را کذب و بطلان او بگواهی الله تعالی یکی از علمای بغداد که از تلامذه ابو حنیفه بود
دید ابراهیم هیچ نمیگوید گفت ای حسنیه بدانکه سلیمان از داود علم نبوت بمیراث
گرفت نه مال و عقار و ضیاع حسنیه گفت این سخنیست که قبل از تو گمراهان
دیگر نیز گفته است و این از قلت عقل و کثرت جهل و تعصب و عناد ایشانست
چرا که سلیمان در حال حیات داود هم عالم بود و پیغمبر شده بود و نص قرآنست

وداود وسلیمان اذ یحکمان فی الحرث اذ نفشت فیه غنم القوم
وکنا لحکمهم شاهدین ففهمناها وکلا اتینا حکما وعلما بدانکه
میراث را اطلاق بر چیزی میکنند که بعد از میت میان ورثه او منقسم میشود و نبوت
قابل قسمت نیست اگر چنین بودی بایستی که اولاد نبی جمله شرکت نبی بودندی
تا انقراض عالم و حال آنکه در میان اولاد آدم همین شیث نبی بود پس نبوت
بمیراث نباشد بلکه نبوت وحی الهی باشد و عصمت و استحقاق و همچنین اگر گوئی
زکریا وارث نبوت از الله تعالی مسئله نمود نه وارث مال و اسباب دنیوی
ازین سخن تو قدح نبوت زکریا لازم آید نعوذ بالله بلکه معصیت و کفر او حاش
من ذلك ابراهیم نظام گفت از چه جهت حسنیه گفت از آن جهت که زکریا در دعا
گفت وانی خفت الموالی من ورائی وکانت امرأتی عاقرا فهب لی من
لدنك ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب واجعله رب رضیا
بدانکه اجماع اهل تفسیر است که مراد از موالی اینجا پسران ابن عم اند اگر مطلوب
وارث نبوت بوده باشد از الله تعالی استدعا کرده باشد که وارث من ده پس
مرا پسری ده تا پسران عم من نبی نباشند و بمرتبه نبوت نرسند دلالت کند که
زکریا بقضای الهی راضی نبوده باشد و بر پسران عم حسد میبرده و این دلیل باشد
بر معصیت زکریا بلکه کفر او نعوذ بالله من هذا الاعتقاد با وجود آنکه در آخر

دعا گفت رب رضیا بلا شک و شبهه نبی را بشد اگر مراد در آیه مذکور
ثبوت بودی واجعله رب رضیا نگفتی و گفتن این بیفائده بود پس ثابت
شد که انبیا را میراث بود بدلایل و براهین عقلی و نقلی و حدیث نحن معاشر
الانبیا موضوع و ابی بکر کاذب و غادر و ظالم بوده باشد چرا که حدیث مخالف
قرآنست در محلی که آیه وانک میت وانهم میتون نازل شد پیغمبر
بر منبر رفت و گفت ای یاران بدانید که بعد از من اصحاب غرض از من
دروغ بسیار نقل خواهند کرد و هر کس بر حسب مدعای خود احادیث وضع
خواهند کرد و بمن منسوب خواهند ساخت بدانید هر حدیث که از من روایت
کنند وان موافق قرآن نباشد اعتبار مکنید و هر چه موافق بود اعتبار کنید
و حدیث اینست فاذا جائکم الحق فاضربوه علی کتاب الله فما وافق
کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فاد تقوه دیگر بدان
ای ابراهیم که چون حضرت رسالت از دار فنا بدار بقا رحلت کرد استر
و شمشیر و ناقه و عمامه و دیگر چیزها از آنحضرت مانده بود امیر المؤمنین آنرا
متصرف شده بود و زره حضرت رسول که مرهون بود در حال از رهن بیرون
آورده متصرف که از مواریث حضرت رسول بود و هیچ کس باوی منازعه
نکرد و این در کتاب شما مذکورست و هیچکس نگفت رسول را میراث نیست

چرا مخلفات آنحضرت را متصرف میشوی پس بایستی که آنها را نیز از
امیر المؤمنین میگرفتند اگر گویند که ایشان طلبیدند و امیر المؤمنین میگرفتند
اگر گویند که ایشان طلبیدند و امیر المؤمنین غلبه کرد بر ایشان و تسلیم ایشان
نکرد ایشان عاجز شدند حاشا که امیر المؤمنین ظلم کرده باشد و چیزی که او
شرعا در او تصرف نتوان کرد او تصرف نماید و آن چیز را حرام باشد نعوذ بالله
بکفر نزدیک بود و اگر گویند رسول الله در حال حیات آن مخلفات را
تملیک امیر المؤمنین کرده بود و دروغ بود چرا که اگر چنین بودی حدیث مجمع
علیه و متفق فیه در این باب وارد گشته بودی که رسول در حال حیات مخلفات
خود را تملیک امیر المؤمنین کرده بود پس معلوم شد که ارث بدان حضرت منتقل
شد و ابی بکر کاذبست چون حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون گفت ای ابراهیم
و ای علما که حاضرید چون جواب حسنیه ندارید واو تضیع و ابطال مذهب شما
نمود و شما ساکت شدید و سکوت علامت رضاست پس چرا مذهب
او اختیار نمیکنید همه سرها در زیر افکندند پس دیگر مرتبه حسنیه گفت ای
ابراهیم و ای علما که حاضرید بدانید که در جمیع تواریخ شما مذکورست و اتفاق
امتست چون ابی بکر در شهادت شهود رد کرد و گواهان حضرت سیدة النساء
را نشنید حضرت فاطمه گفت ای ابی بکر تو از پدر خود میراث گیری و من

از پدر خود میراث نبرم بر ایشان حجت بسیار گرفت الزام ایشان نمود
و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده مهاجرت نمود و بگریست و سوگند
یاد کرد که در قیامت نزد حضرت رسالت از ایشان شکایت کند در حینی
که از دار فنا بدار بقا رحلت مینمود وصیت نمود بحضرت امیر المؤمنین علی که
ویرا در شب دفن کند و نگذارد ابوبکر و اتباع ایشان بر او نماز کنند پس
آنحضرت وصیت را بجای آورده و اورا در شب دفن کردند در میانه قبر و منبر
حضرت رسول بحکم حدیث صحیح ما بین قبری و منبری روضة من ریاض الجنة
موضع قبر آنحضرت را پنهان ساختند و هموار نمودند روز دیگر عمر و ابوبکر
با جمیع اتباع و اعوان و انصار خود بدر خانهٔ امیر المؤمنین ع رفتند و تعزیت
آنحضرت گفتند و از حال آنحضرت و کفن و دفن او سؤال کردند امیر المؤمنین
فرمودند او را شب دفن کنیم ابوبکر و عمر گفتند چرا اصحاب را خبر نکردید حضرت
فرمودند جهة وصیت او نخواستیم مخالفت وصیت او کنیم جهة آنکه مخالفت
وصیت او نوعی از ایذاست شما بکرات از رسول شنیده اید که فرموده فاطمة
بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله پس چگونه
جایز بود مرا که ایذاء او و رسول و خدا نمایم عمر بغایت مضطرب شد گفت
برویم او را از قبر بیرون آوریم و بر او نماز گذاریم هرچند قبر آنحضرت را
طلبیدند

طلبیدند نیافتند ای ابراهیم این حکایت را بدین طریق که گفتم اجماع
امت است و هیچکس خلاف نکرد پس رنجیدن حضرت فاطمه و غضب آن و محروم
شدن مهاجر و انصار از نماز او دال است بر کمال قهر و غضب سیدة النساء
از جهة ظلمی که بر او کردند و بر شوهر بزرگوار او از غصب امامت و بر فرزندان
او از ناشنیدن شهادت ایشان و مجموع ایشان از مهاجر و انصار در
روایت این حدیث متفقند که رسول فرمود ان الله یغضب لغضبك
و یرضی لرضاك یعنی یا فاطمه خدا غضب میفرماید از برای غضب تو و خوشنود میشود
بخوشنودی تو پس بموجب این حدیث حضرت فاطمه غضب الهی تعالی باشد و خدای
تعالی بر ایشان غضب فرموده باشد بحکم حدیث اول که فاطمة بضعة منی هر که
فاطمه را برنجاند خدا را رنجانیده باشد و خدا میفرماید ان الذین یؤذون الله
و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس بلا شبهه ابوبکر و عمر و اتباع
ایشان کافر و ظالم بهم باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه و غضب الهی
متوجه ایشان باشد چون حسنیه سخن بدینجا رسانید ابراهیم و ابو ایوب و شافعی
و جمیع علما بیکبار برخواستند و قصد قتل حسنیه نمودند در جفا و آزار وی شدند
و او نیز بقدر قوه سعی نمود و ریش ابراهیم نظام را بدست خود گرفته نمیگذاشت
و هارون مشاهده میکرد چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را بدید بنزد

هارون

هارون آمد و گفت تو امروز بر جای رسول خدا نشسته و کنیزی جمیع علمای
زمان ترا الزام نموده و جمله را عاجز گردانیده و ایشان بظلم و تعدی در مجلس
تو قصد قتل و ایذاء او کرده اند و هر یک از امرا از جانب حسنیه حکایات
بعرض رسانیدند و ابن عم هارون از یکجهتان و محبان اهلبیت بود شمشیر
کشیده متوجه ابراهیم نظام و علماء همه یکبار دست از حسنیه کوتاه کردند
و بر جای خود نشستند هارون بانگ بر ابراهیم زد و گفت هیچ از خدا شرم
ندارید جمیع شما که حاضرید خود را اعلم و افضل اهل زمان میدانید از جواب کنیزی
عاجز و مضطر شده اید و مردمان از خواص و عام با شما تمسخر میکنند باوجود
این شرمنده نیستید و قصد قتل و ایذاء و آزار میکنید چون خلایق این
سخنان از هارون شنیدند از سلاطین و امرا و اعیان همه یکبار ملامت
آغاز کردند ابراهیم نظام و جمیع علما را مذمت و تشنیع نمودند حسنیه
باوجود هجوم ازایشان خایف نبود و ساکت نشد مرتبه آغاز سخن کرده
گفت ایمعاندان گمراه و ای دشمنان خاندان رسول الله از خدا بترسید و از
روز بازخواست اندیشه نمائید از برای جاه دنیا و حیات پنج روزه کمر عداوت
مصطفی و مرتضی و اهلبیت در میان استوار میکنید و بمزخرفات و مهملات
که از قبیل افسانه و افسون است چشم کوته نظران را میپوشانید که فلان

باتفاق

باتفاق فلان خلیفه و فلان را از برای فلان امیر کردند پس افضل باشند و مثال
اینحکایات واهیه و روایات لاغیه را در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت
و طهارت و اسرار ملائکه و تحقیق حقایق حجت ساخته اند و در زیر با خلایق انداخته
چرا از قیامت و حشر و نشر در عذاب ابدی یاد نیاورید و از غضب الهی بترسید
صد هزار فتنه در میان خلق پدید آوردید و مردمان از صد هزار فرسنگ از معرفت
خدا و رسول و امام را انداختید و در ظلمات بعضها فوق بعض گذاشتید
و اکثر از حکایات و روایات و احادیث موضوعه شما نقل از ظالمان اهل بدعت
و فاسقان و زنان و کودکان گنجشک باز است از قبیل افسانه و خواب و
خیالست بدان ماند که شخصی افسانه میگوید و جمعی از زنان و کودکان استماع
مینمایند و بعضی خواب کنند چون افسانه باتمام رسد نامهای کودکان کبوتربازان
و زنان و فاسقان را در سلک روایت و حدیث و اخبار نویسنده قال فلان
و قال فلان میزنید و در افواه میاندازید که فلان حدیث بر فلان شیخ خوانده و روایت
از فلان شیخ میکند و فلان شیخ جولاه و حجام محدث و مفسر است و فلان جاهل بی
بصیرت در فلان زاویه صاحب چند حدیث است و از اولیاء کبار و مقتدای اهل
روزگار است و فلان شیخ در خواب دیده و از پیغمبر چنین شنیده و علی هذا القیاس
جاهلان بی بصیرت و ابلهان بی معرفت و کوران زاویه جهالت و غولان

بادیه

بادیهٔ ضلالت از اطراف وجوانب وبلاد وامصار وبیمین ویسار پیش روند
وبتبرک جویند ونقل از شما کنند وبنای معرفت وشریعت وطریقت
بر خواب وخیال ووهم وگمان بر نقل وروایت شما نهند وذوق این
مهملات چنان در خیالات عوام وابلهان مستحکم شد که بسمار قضا[ت]
از ایشان زایل نتوان کرد از این جهة جرح وتعدیل وتعن وتکفیر در میان عوام
پدید آورده‌اید وزمانها بر این بگذشت اولاد واحفاد ایشان در وجود آمدند
وخواهند بغض وعداوت اهل بیت بر اولاد وپیروان وشیعیان ایشان را
میراث گرفتند ومخالفان طریق ایشان نمودند ومینمایند وظالمان وفاسقان
واعدای خاندان رسول را که عمری به بت پرستی وشرب خمر گذرانیده بودند
ایشان را بر معصومان خاندان مقدم میدارند وجولاهان وقصابان از یکدیگر
روایت میکنند وحال بدان رسید وکار بدان انجامید که نقل وروایت
وحدیث وآیه از حضرت امیر المؤمنین ع وباقی ائمه که باتفاق علما وعالمیان
معصوم ومطهرند قبول نکنند وقول معصومان را اعتبار ننمایند حدیث و
روایت از عایشه وانس مالک وابوهریره وعمرو عاص ومعاویه اعتبار
کنند که هریک از اینها مدبرین اهل روزگار واخس وادون جمیع کفارند
وباعتقاد جمیع اهل اسلام لعن اینگروه واجب عبادات است ای ابراهیم
ازصدیق

ازصدیق اکبر وفاروق اعظم چه فضیلت داری بیار تا بشنوم کدام صدق
وکدام فاروق بر تمام عالمیان ثابتست که این محض تمسخرست بچه جهة
وکدام علم وفضیلت وزهادت وبکدام تقوی وطهارت وبکدام سخا و
مروت وبکدام دلیری وشجاعت وبکدام جنگهای بسیار که کرده‌اند ودلیران
بیشمار که شکسته‌اند وبکدام دست برد محکم که نموده‌اند وبکدام مشکل که
حل نموده‌اند وبکدام معجز وکرامت ای ابراهیم افضلیت را معنی بگو که بچه چیز
حاصل میشود وبگو که اکثر ثوابا من عند الله چه معنی دارد وآن ثواب از چه
رهگذر حاصل میشود که بر هیچ کس از عالمیان ثابت نیست ونشنیده‌اند
ودر قران وحدیث واخبار واقع نشده بود شرم از ریش خود بدارید
وترک این مهملات کنید وبدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای
مذهب وملت شما بر تعصب وعناد وظلم وتعدی بوده وهرگز هیچیک
از سادات اهل بیت وعلمای شیعه وسایر محبان وموالیان او را مجال بحث
وجدل نداده‌اید ونگذاشته‌اید که اظهار مذهب اهل بیت نمایند وقصد
قتل ایشان نمیه وگفته‌اید که اینها اشد کفارند مردم را تحریض بقتل ایشان
نموده‌اند از خوف آنکه شما را فضیحت نکنند وابطال مذهب شما نمایند
وکفر وظلم وفسق امامان وپیشوایان شما که اعدای رسول وال واهل بیت

اویز

اوئید بر شما ثابت نکنند چنانکه من ثابت کردم بدولت خلیفه دیگر بدانکه
بر جمیع عقلا ثابت است که شما اعدای اهل بیت رسولید امامان و پیشوایان شما
قاتلان اهل بیت و اعدای ایشانند و عداوتی که با رسول خدا داشتند و نفاق
با آنحضرت میورزیدند و اظهار آن نمیتوانستند کرد و خدا با رسول از آن خبر داده
بود تا آنکه بعد از رسول ظاهر نمودند و انتقام از اهل بیت کشیدند شما نیز پیروی
مینمائید از آل و اهل بیت رسول و شیعیان و پیروان ایشان را آنکه داشته اند
و نسلهای ایشان را منقطع ساختید و باز دعوای اسلام و مسلمانی میکنید
و گوئید که ما بر دین محمدیم و آله که محمد از شما بیزار است علما یکبار گفتند که
ما بیزاریم از اعدای اهل بیت و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است
حسنیه گفت بخدا دروغ میگوئید و دلهای شما مملو است از عداوت اهل بیت
و پیروان ایشان من در حضور خلیفه بر شما ثابت کنم چنین است که من میگویم
ای ابراهیم در روز عید قربان که علما و مشایخ و دانایان و سایر عوام شما
در مصلا حاضر میشوند چون خطیب منافق بر منبر میروند و قصه و اسمعیل و قربانی
کردن او بنیاد میکنند شما گریه آغاز میکنید و بهایهای میگریید و هر وقت
که میشنوید که ابراهیم کارد برگرفت و قصد کشتن اسمعیل کرد فریاد میکنید
و دستارها از سر میاندازید و اشکها فرو میریزید و حال آنکه هیچ جراحت

باسمعیل

باسمعیل نرسید عاقبت گوسفندی کشته شد که هر روز از آن گوسفند صد هزار
در اطراف عالم بکشند برخیزید و فریاد برآرید از برای گوسفندی که چهار هزار سال
از آن گذشته باشد در هر شهر و دیار که شیعه و مؤمنی و دوستداری را ببینید
از برای نور دیده رسول الله و جگر گوشه ولی الله و فرزند ارجمند سیدة النساء
و برابر با جان برابر امام حسن مجتبی سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم
شهید علیه و علی آبائه و امه و اخیه و جمیع خلقه در روز عاشورا را یاد در غیر آن
گریه کنند نه جدی چون جد او و نه پدری چون پدر و نه مادری چون مادر او و نه
برادری چون برادر او و نه فرزندی چون فرزند او باشد و جمعی از کافران و ظالمان
و منافقان امت و طاغیان بی حمیت با او غدر کردند و ویرا بظلم شهید کردند
و سر مبارک او را بنیزه کردند و حرام او را غارت نمودند و هفتاد و دو تن از
فرزندان و برادران و برادرزادگان و اصحاب و احباب آنحضرت را بکشتند
و بینند خسته اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگی نماید و ماتم دارد و گریه کند گویند که
این رافضیست و اهل بدعت چه معنی داشته چیزی قبل از این بدویست سال
یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از
برای گوسفندی بعد از چهار هزار سال توان گریست و فراموش میتوان کرد و شاید
که از برای قرة العین رسول و جگر گوشه بتول بعد از دویست سال یا بیشتر توان

کریست و ماتم داشت چون حسنیه سخن بدینجا رسانید دست بر سر زد و مقنعه
از سر کشید نوحه و زاری آغاز کردند و میکفت حسینی که بر کردن رسول خدا
سوار میشد و پایهای خود را بر آنحضرت میزد که زودتر راه برو و حضرت رسول
بدان افتخار مینمود و میکفت که نیکو سوارید شما از شما بهتر نیست و نیکو مرکبیست
مرکب شما و حلق مبارک او که بوسه کاه حضرت سید کاینات و سرور موجودات
بود بتیغ بریدند و اسب بر سینهٔ مبارک او دوانیدند قاتلان او را امام و پیشوای
خود میدانند از کریهٔ حسنیه هرون و حضار کریه و شیون برداشتند هرون بترسید
که مبادا فتنه بالا کیرد بفرمود که خلعتهای فاخره از برای حسنیه آوردند و بحث حسنیه
را منقطع کرد حسنیه کفت الخلیفه مرا چندان مهلت ده که یک سؤال دیکر بکنم
و سخن را بدان ختم کنم کفت بکو حسنیه کفت ای علمای حاضر بحق الخدا که معبود جملهٔ
عالمیان است راست بکوئید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر در حالی که در مسجد و
در هر جا که می نشست کسی را بر علی مقدم داشته و امیر کردانیده باشد جمیع علما تصدیق
کردند که نه حسنیه کفت پس چون خدا و رسول کسی را بر وی امیر نکردند چون روا
دارید که بعضی از جاهلان امت کسی را براو نصیر و امیر کردانند ای ابراهیم در محلی
که رسول سورهٔ براءترا با بی بکر داد و او را با خلق عظیم فرستاد که سورهٔ
براءترا بمکه برد و بر کفار بخواند نه حکم الهی شد که او بفرود علی بن ابی طالب برد

وحکم الهی

وحکم الهی را بر کفار خواند و حضرت رسول علی را تنها فرستاد که سورهٔ براءت از
ابوبکر بکرفت و او را بر کردانید با لشکری که با او بودند و ابوبکر از شرمندکی
نتوانست متوجه مدینه شود از امیر المؤمنین استدعا کرد که کس بفرست بخدمت
رسول و از من رخصت حاصل کن من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم
حضرت امیر المؤمنین بنابر امتثال حکم تنها رفت و آیهٔ براءترا بر کفار مکه خواند
فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم و
خذوهم واحصروهم همچنین شرطی چند که مقرر شده بود و بعضی از احکام
الهی را بایشان رسانید و هیچکس از امت در این خلاف نکرده اند ای ابراهیم
این در کتب شما مسطور است یا نه کفت بلی کس انکار این نتواند کرد حسنیه کفت
ای ابراهیم در محلی که حضرت رسول در حالت نزع اسامة بن زید را سردار لشکر
کرد کفت لعن الله من تخلف عن جیش اسامة الا علی بن ابی طالب و
فضل بن عباس یعنی لعنت خدا بر آنکسی که از جیش اسامه باز ایستد و با وی
نرود در تحت رایت او نباشد الا علی بن ابی طالب و فضل بن عباس و پیغمبر این سخن را
تکرار میکرد و ابو بکر و عمر ناشنید میکردند از خوف آنکه اکر ایشان بروند رسول
علی را قائم مقام خود کرداند بنابر حکم الهی اسامه بطلب ایشان کس فرستاد
رسول لعنت برایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و ایشان پیغمبر را

کذاشته

کذاشتند و بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و منازع خلافت شدند تا انکه
خبر باسامة بن زید رسید کس بایشان فرستاد که شما نوکر و تابع منید شما را
با خلافت چکار و باتفاق جمیع امت بعد از رسول ایشان نوکر و تابع
اسامه بودند واکر ایشان را لیاقت خلافت و وصایت میبود بایستی
که اسامه در تحت رایت ایشان میبود و چون رسول خدا در وقت رحلت تا
نفس آخر باجماع امت بر ایشان لعنت کرد و این در جمیع کتب شما مسطور است
و انکار ان نتوانید کرد و ابابکر و عمر نوکر اسامه بودند و با وی نرفتند و مخالفت
رسول اله کردند و رسول خدا بر ایشان لعنت کرد هر کرا رسول خدا لعنت کرده
بلاشک بلعنت خدا و رسول کرفتار خواهند بود و عذاب ابد متوجه ایشان
خواهد بود ابراهیم نظام و جمیع علمای او از شرمندکی خلایق سرها بزیر افکنده
بعد از ان حسنیه کفت الحمد لله والمنة که بدولت خلیفه این شکستهٔ ناتوان
از فضایل و مناقب اهل بیت رسول کفر و زندقه و ظلم و مخالفت اعدای
ایشان انچه در خاطر داشتم علانیه بی خوف و دهشت ظاهر کردم و الزام اعدای
دین بحجت و دلیل نمودم و هیچکس از خاندان و محبان باین دولت موفق
نشده بود که این کنیز ضعیفه شده واکر خلیفه را ملالت نرسد بخدا که تا
منقطع نشوند اقامهٔ دلیل نمایم بر حقیت مذهب اهل بیت و از فضایل

ایشان

ایشان چندان بکویم که مستمعان را فوت احصاء ان نباشد یحیی بن خالد برمکی
روی با براهیم کرد و کفت هیچ تقصیری نکردید و حقیت مذهب ثابت کردید انکه
یحیی با جمیع سلاطین و امرا و اعیان از موافق و مخالف که از ممالک عالم در
ان مجلس حاضر بودند حسنیه را دعا کردند و تحسین نمودند و آفرین کفتند در ان
روز چهار صد کس تغییر مذهب خود داده طریق اهل بیت اختیار کردند و هرون
از ان روز دیکر قصد سادات نکرد و متعرض شیعیان نشده امر فرمود که حسنیه
را دیکر باره خلعتهای فاخره دادند و خواجه وی را صد هزار مثقال طلا از زر خلیفتی
بطریق مشروط با خلعتهای فاخر دادند و نوازش فرمود حسنیه را طلبید و آهسته
با وی کفت که از این شهر برو و هر جا که خواهی باش مبادا که ترا ضایع
کنند حسنیه و خواجهٔ وی پای هارون را بوسیده و از مجلس شکفته و
خوشحال بیرون آمدند و پسر عم هرون که از محبان خاندان بود و جمیع
که محب بودند حسنیه را بخشش و نوازش نمودند ابراهیم شرمنده و روسیاه
از سر کرسی زرین برخواسته با ابو یوسف و شافعی و روسیاهان دیکر که افسار تقلید
بر کردن کرده را عداوت اهل بیت می پیمودند از ان مجلس بیرون آمد
خلایق بر ایشان میخندیدند و پسر عم هارون بر ایشان تمسخر مینمود حسنیه با
خواجهٔ خود و جمعیت بسیار پنهانی از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه

رسول

رسول شدند خود را بخدمت حضرت امام رضا علیه السلام و باقی سادات اهل بیت

رسانیدند الحمد لله علی ولایة اهل البیت

الذینهم شموس الهدایة و بدور الدجی

و علی البرائة من اعدائهم اللئام

الملعونین فی الاولین

و الاخرین مطبوع شد

تمت الکتاب الحسینیه علی ید اقل العباد ابن مرحمت و رضوان آرامگاه محمد تقی جراغعلی فانیجی

من تابع فشار ۱۳۲۳

خاتمه در بیان بعضی از آداب متفرقه و فواید نافعه از حضرت صادق علیه السلام

منقولست که بسیار است که بعضی از شیعیان ما در افتتاح بعضی از کارها

فراموش میکنند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم را پس حقتعالی ایشانرا امتحان

نماید ببلائی تا متنبه شوند و بیاد آورند و شکر الهی و ثنای برا و را و حق تعالی

بسبب آن محو مینماید از ایشان منقصت آن تقصیر را که از ایشان صادر

شده است پس باید که آدمی در ابتدای هر کاری افتتاح نماید بگفتن بسم الله

وازحضرت

وازحضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که چون حقتعالی حضرت آدم را نهی فرمود

از خوردن میوه آن درخت بهشت گفت بلی پروردگارا نگفت انشاء الله پس از

آن درخت خورد و از بهشت بیرون آمد پس حقتعالی فرمود پیغمبرش را که و لا تقولن

لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله واذکر ربک اذا نسیت

پس فرمود که یعنی مگو هر چیزرا که این را میکنم فردا مگر آنکه مقید بمشیت الهی

گردانی که بگوئی مگر آنکه خدا خواهد که بکنم و یاد کن پروردگار خود را هر گاه که فراموش

کنی او را یعنی هر گاه که گفتن انشاء الله را فراموش کنی در هر وقت که بخاطرت

بیاید بگو اگر چه بعد از یکسال باشد و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام منقولست

که نه چیز است که کردن آنها موجب غلبه فراموشیست خوردن سیب ترش و

گشنیز و پنیر و نیم خورده موش و بول کردن در آب ایستاده و خواندن نوشته

قبرها و راه رفتن در میان دو زن و شپش را انداختن و حجامت کردن در گودی

پشت و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقولست که سه چیز است که حافظه را زیاد میکند

مسواک کردن و روزه داشتن و قران خواندن و در حدیث معتبر منقول است

که روزی آنحضرت غمگین شدند فرمودند که میدانم بچه سبب غمگین شده ام بر عتبه

در نشستم و میانه گله گوسفندان نگذشتم و زیر جامه را ایستاده نپوشیدم

و دست و رو را بدامن جامه پاک نکرده ام و از حضرت صادق علیه السلام منقول است

کرده

که ده چیزست که اندوه را برطرف میکند راه رفتن وسوار شدن وسر در زیر آب
کردن وبسبزه زار نظر کردن وخوردن واشامیدن وجماع کردن ومسواک
کردن وسر شستن باخطمی ونظر بر زن مقبول کردن وبامردان سخن
گفتن واز حضرت امیرالمؤمنین ع منقولست که چند چیزست که باعث پریشانی میشوند
وچند چیزست که باعث توانگری میشود اما آنها که موجب فقر وپریشانی میشود
تار عنکبوت را در خانه گذاشتن ودر حمام بول کردن ودر حال جنابت چیزی
خوردن وباچوب گز خلال کردن وایستاده شانه کردن وخاکروبه را
در خانه گذاشتن وقسم دروغ خوردن وزنا کردن واظهار حرص کردن
وخواب کردن درمیان نماز شام وخفتن وخواب کردن پیش از صبح وپیش
از طلوع آفتاب ودروغ بسیار گفتن وغنا وخواننده گی کردن ومردی که
در شب سؤال کند چیزی ندادن وخرج را زیاده از اندازه کردن وباخویشان
بدی کردن واما آنها که موجب توانگری زیادتی مال میشود نماز پیشین وپسین
ونماز شام وخفتن را بایکدیگر کردن وبعد از نماز صبح وبعد از نماز عصر
تعقیب خواندن وباخویشان نیکی واحسان کردن وساختن خانه را
جاروب کردن ومال خود را با برادران مؤمن قسمت کردن وبامداد بطلب
روزی رفتن واستغفار بسیار کردن وخیانت درمال مردم نکردن

وسخن

وسخن حق وراست گفتن وآنچه مؤذن در اذان گوید از پی او گفتن ودر بیت الخلاء
سخن نگفتن وحرص درطلب دنیا نداشتن وشکر کسیکه نعمتی براین کس داشته
باشد کردن واز قسم دروغ اجتناب کردن وپیش از طعام دست شستن
وریزها که از سفره ریزد خوردن وهر که هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید
حقتعالی هفتاد نوع بلا را از او دور گرداند که کمتر آنها پریشانی باشد ودر حدیث
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در مدح اهل بیت ع یکشعر بگوید
حقتعالی برای او خانه در بهشت بنا کند ودر حدیث دیگر فرمود که هر که در مدح ما
اهلبیت شعری بگوید مؤید بروح القدس گردد ودر حدیث دیگر از حضرت
امام رضا ع منقولست که هر مؤمنی که یک بیت شعر در مدح اهل بیت ع
بگوید حقتعالی برای او در بهشت شهری بنا کند بزرگتر از هفت برابر دنیا وچون
در آن شهر درآید هر ملک مقرب وهر پیغمبر مرسل بدیدن او بیایند ودر حدیث معتبر
از حضرت رسول ص منقولست که شکم کسی پر از ریم وچرک باشد بهتر است از
آنکه پر از شعر باشد ودر حدیث معتبر منقولست که حضرت رسول ص نهی فرمود از چیزی
خوردن در حال جنابت وفرمود که مورث پریشانیست ونهی فرمود از گرفتن
ناخن بدندان واز مسواک کردن در حمام واز آب بینی انداختن در مساجد
واز خوردن نیم خورده موش وفرمود که مسجدها را راه مکنید که از دری بدرآیید

واز

وازدری بدر رود مگر آنکه دو رکعت نماز بگذارید ونهی کرد از آنکه بول کنند
در زیر درخت میوه دار یا در میان راه ونهی فرمود از آنکه بدست چپ یا بر پهلو
تکیه کرده چیزی بخورند ونهی فرمود از گچ مالیدن قبرها ونماز کردن در قبرستانها
وفرمود که هرکه در فضای غسل کند با خبر باشد که عورتش گشوده نشود ونهی
نمود از آب خوردن از پیش دستهٔ کوزه که در آنجا چرک جمع میشود ونهی نمود
از بول کردن در آب ایستاده که باعث برطرف شدن عقل میشود ونهی فرمود
از آنکه کسی با یکتای نعلین راه رود یا ایستاده نعلین بپوشد ونهی فرمود
از آنکه کسی بول کند وفرجش محاذی آفتاب باشد وفرمود که چون داخل بیت الخلا
شوید اجتناب کنید از نشستن رو بقبله وپشت بقبله ونهی فرمود از گریه
بلند ونوحه کردن در مصیبت ونهی فرمود از رفتن زنان از پی جنازها
ویا آنکه چیزی از قرآن را باب دهان محو کند یا آنکه قرآن را از آب
دهان بنویسند ونهی فرمود از خواب دروغ بستن وفرمود که هرکه چنین
کند حقتعالی اورا تکلیف میکند که بر جو گره بزند واو نتواند کرد وباین سبب
معذب باشد ونهی فرمود از ساختن صورتها وفرمود که هرکه صورتی بسازد
حقتعالی اورا در قیامت تکلیف کند که جان در این صورت بدمد
ونتواند ونهی فرمود از آنکه حیوانی را بآتش بسوزانند ونهی فرمود

ازدشنام

از دشنام دادن خروس زیراکه از برای نماز بیدار میکند ونهی فرمود
از آنکه مؤمنی خواهد چیزی بفروشد ویا بخرد ودیگری بیاید وبگوید من متاعی
بهتر دارم از من بخر یا این متاع را بیشتر میخرم ونهی فرمود از بسیار سخن
گفتن در وقت جماع وفرمود که از این لال میباشد لال بودن فرزند وفرمود
که خاکروبه را شب در خانه مگذارید وروز بیرون روید که شیطان
در آن جای میکند ونهی فرمود از آنکه در شب کسی با دست آلوده بطعام
پس اگر چنین کند شیطان اورا دیوانه کند ملامت نکند مگر خود را ونهی
فرمود از آنکه کسی استنجا کند با سرگین واستخوان ونهی فرمود از آنکه
زن بی رخصت شوهر از خانه بیرون رود پس اگر برود لعنت کنند اورا
ملائکه آسمانها وهرکه براو بگذرد از جنیان وآدمیان تا بخانه برگردد
ونهی فرمود از آنکه زن برای غیر شوهر خود زینت کند پس اگر بکند بر خدا
لازمست که اورا بآتش جهنم بسوزانند ونهی فرمود از آنکه زن نزد غیر
شوهر ونامحرمان خود زیاده از پنج کلمهٔ ضروری سخن بگوید ونهی فرمود
از آنکه از آنکه زنی در پهلوی زن دیگر بخوابد وجامه در میان ایشان
حایل نباشد ونهی نمود از آنکه زنی با زن دیگر نقل کند آنچه در خلوت میانهٔ
او وشوهرش گذشته است ونهی نمود از آنکه کسی با زن خود رو بقبله

جماع کند

جماع کند ونهی فرمود ازانکه درمیان راه با زن خود جماع کند پس اگر
چنین کند خدا و ملائکه وهمه مردمان اورا لعنت کنند ونهی کرد ازانکه
بروند بنزد جماعتیکه خبرها ازآینده میدهند مانند منجمان وکاهنان ورمالان
وصوفیان کذاب هرکه بنزد ایشان رود وتصدیق کند ایشان را
پس او بیزار شده است ازچیزهائیکه برحضرت رسالت پناه ص نازل شده است
ونهی فرمود ازبازی کردن بنرد وشطرنج وطبل وتنبک وطنبور وعود ونهی
فرمود ازغیبت کردن وگوش دادن بآن وازسخن چینی وگوش دادن
بآن وفرمود که سخن چین داخل بهشت نمیشود ونهی فرمود ازرفتن
بضیافت فاسقان ونهی فرمود ازقسم دروغ وفرمود که اهل خانها را
ازخانها برمیاندازد وفرمود که هرکه قسم دروغ بخورد برای آنکه مال
مسلمانی را ببرد درقیامت خدا بااو درغضب باشد مگرانکه توبه کند
ومال آنشخص را پس دهد ونهی فرمود ازنشستن برسرخوانی که برآن
شراب خورند ونهی فرمود ازآنکه کسی زن خود را بحمام فرستد یعنی در
بلادی که احتیاج بحمام نباشد ونهی فرمود ازداخل شدن حمام بی لنگ ونهی
فرمود ازطپانچه بررو زدن دروقت مصیبت ونهی فرمود ازسخن گفتنی که
آدمی را ازیاد خدا غافل گرداند ونهی فرمود ازآشامیدن درظرف

طلا ونقره

طلا ونقره ونهی فرمود ازپوشیدن حریر ودیبا وکجینه مردانرا اما زنانرا
باکی نیست ونهی فرمود ازفروختن خرما دردرخت پیش ازانکه سرخ یا زرد
شود ونهی فرمود ازانکه رطب را دردرخت بخرما بفروشند وانگور را در
درخت بمویز بفروشند ونهی فرمود ازفروختن آلت نرد وشطرنج ونهی فرمود
ازخریدن وخورانیدن شراب وفرمود که حقتعالی لعنت کرده است شراب را
وآنرا که درخت انگور را بقصد شراب میکارد وآنکه انگور را برای شراب میفشارد
وآنکه میخورد وآنکه قیمتش را میخورد وآنکه برمیدارد وآنکه ازبرای او میبرند
همه ملعونند وفرمود که هرکه شراب بخورد تا چهل روز نمازش مقبول نیست
واگر بمیرد ودرشکمش چیزی ازشراب باشد برخدا لازمست که بخوراند باو ازآنچه
ازفرج زناکاران ازچرک وریم بیرون آمده باشد وسالها در دیگهای جهنم
جوشیده است پس چون بخورد بگدازد احشا وامعا وپوست ایشان را ونهی
فرمود ازخوردن سود وازشهادت ناحق دادن وازنوشتن کاغذ سود
ولعنت کرده است خدا گیرنده سود ودهنده سود ونویسنده سود وگواه سود
را ونهی فرمود ازمصافحه کردن باکافران اهل ذمه ونهی کرد ازخواندن شعر
درمسجد وبرآمدن گمشده فریاد کردن درمسجد ونهی فرمود ازانکه درمسجد شمشیر برهنه
کنند وازانکه چیزی برروی جانوران بزنند ونهی نمود ازآنکه کسی بصورت

مسلمانی نظر کند وفرمود که هرکه دانسته برعورت مسلمانی نظر کند هفتاد هزار
ملک اورا لعنت کنند ونهی فرمود ازانکه زنی بعورت زنی نظر کند ونهی
فرمود ازانکه بدمند در طعام یا آب یا بر موضع سجده ونهی نمود از نماز کردن
در قبرستان و درمیان راه و در آسیاها و در رودخانها و در جاها که
شتران را بندند و بربام کعبهٔ معظمه ونهی فرمود از کشتن مکس عسل واز
داغ کردن برروی چهار پایان ونهی نمود ازانکه کسی بغیر خدا قسم بخورد
و فرمود که هرکه بغیر خدا قسم خورد از رحمت خدا بری شده است ونهی فرمود
از قسم یاد کردن بسوره قران وفرمود که هرکه بسورهٔ از قران قسم یاد کند
بهرایه ایهٔ ازان یک کفاره لازم است خواه راست قسم خورده باشد و خواه
دروغ وعلما حمل بر استحباب کرده اند کفاره را ونهی فرمود از آنکه
کسی قسم بخورد بجان تو وبجان فلان ونهی فرمود ازانکه کسی جنب در مسجد
بنشیند ونهی فرمود از برهنه شدن در شب و در روز ونهی فرمود از
حجامت کردن در روز چهارشنبه و در روز جمعه ونهی نمود از سخن گفتن
در روز جمعه در هنگامیکه پیشنماز خطبه خواند پس اگر چنین کند اورا ثواب
جمعه کامل نیست ونهی نمود ازانکه صورت حیوان در نگین نقش کنند
ونهی فرمود از نماز نافله کردن نزد بیرون آمدن وفرو رفتن آفتاب
و درنزدیک

و در نزدیک زوال ونهی نمود از روزه گرفتن در عید رمضان و عید قربان
وسه روز بعد از عید قربان در منی ویوم الشک بقصد ماه رمضان ونهی
نمود ازآنکه برویش چهارپایان دهن برآب گذارند و بیاشامند و فرمود
که با دستهای خود بردارید و بیاشامید که بهترین ظرفهای شماست ونهی
نمود از آب دهن انداختن در چاهی که آب از آن خورند ونهی فرمود
ازانکه مزدوری را کار فرمایند پیش ازانکه هرکس با یکدیگر بازر دگی دوری
کنند واگر ناچار باشد زیاده از سه روز فکنند که هرکه چنین کند آتش جهنم
باو اولی است ونهی فرمود ازآنکه طلا را بطلاء ونقره را بنقره بفروشند
با زیادتی بلکه میباید برابر یکدیگر بفروشند ونهی فرمود از مدح کردن
مردم در برابر ایشان وفرمود که خاک بپاشید برروی مدح کنندگان و فرمود
که هرکه مزد یکمزدوری را ظلم کند و با وندهد حقتعالی ثواب اعمالش را
حبط کند وبوی بهشت را براو حرام گرداند وفرمود که هرکه قرآنرا یاد گیرد
وازروی بی اعتنائی فراموش کند در قیامت دستهایش در گردنش
بسته باشند وحقتعالی بهرآیهٔ ماری مسلط گرداند مگر آنکه خدا اورا
بیامرزد وفرمود که هرکه قرآن را بیاموزد بعد از ان حرامی بخورد
یا محبت دنیا و زینت دنیا را بر عمل کردن بقرآن اختیار کند مستوجب

عففر

غضب الهی گردد مگر آنکه توبه کند و اگر بی توبه بمیرد قرآن با او خصمی کند و
هر که زنا کند با زن مسلمانی یا زن ترسائی یا جهودی یا گبری خواه
آزاد باشد و خواه بنده و بی توبه بمیرد حق تعالی در قبرش سیصد در از جهنم
بگشاید که از آنها مار و عقرب و اژدها از جهنم بقبرش در آیند و او
در آتش سوزد تا روز قیامت پس چون از قبرش مبعوث شود مردم
از گند او متاذی باشند و همه کس او را باین عمل قبیح بشناسد تا بجهنم رود
و فرمود که هر که در خانهٔ مؤمنی نظر کند که برابر ستور او مطلع شود خدا
او را محشور گرداند با منافقانی که عیبهای مسلمانانرا تفحص میکردند
و از دنیا بیرون نرود تا خدا او را رسوا کند مگر آنکه توبه کند و فرمود
که هر که راضی نباشد با آنچه خدا روزی او گردانیده است و شکایت کند
از برای خدا و صبر بر تنگی روزی نکند هیچ حسنه از او بالا نرود و در قیامت
خدا از او در خشم باشد مگر آنکه توبه کند و فرمود که هر که ظلم کند بر زنی که مهر او را
بدهد او نزد خدا زناکار است و حق تعالی در قیامت با و عتاب میفرماید که
من کنیز خود را بعقد تو در آوردم بر مهری و پیمانی تو وفا به پیمان من نکردی و
بر کنیز من ستم کردی پس از حساب او بگیرند و در عوض مهر بان زن بدهند
و اگر حسنه اش تمام شود او را امر کنند که بجهنم برند و نهی نمود از پوشانیدن
گواهی

گواهی و فرمود که هر که گواهی نزد او باشد و بپوشاند حق تعالی در قیامت در حضور
خلایق گوشت بدن او را بخورد او دهد و فرمود که پیوسته جبرئیل مرا وصیت
میکرد در باب حق همسایگان که من گمان کردم که میراث برای او قرار خواهد
داد و مرا وصیت میکرد در باب غلامان و کنیزان که من گمان کردم که حدی
مقرر خواهد کرد که چون آنقدر خدمت کنند آزاد شوند و وصیت میکرد مرا بمسواک کردن
تا آنکه گمان کردم که واجب خواهد کرد و وصیت میکرد مرا بنماز شب تا آنکه
گمان کردم که نیکان امت من اصلا در شب نخواهند خوابید و فرمود که
هر که سبک شمارد مسلمان فقیر را حق خدا را سبک شمرده است و حق تعالی
او را در قیامت سبک شمارد مگر آنکه توبه کند و هر که مسلمانی را بچیزی گرامی
دارد و در قیامت خدا از او راضی و خوشنود باشد و هر که گناهی و خواهش
حرامی او را پیش آید و از ترس خدا آنرا ترک نماید حق تعالی جهنم را بر او حرام گرداند
و او را از ترس بزرگ قیامت ایمن گرداند و در دو بهشت که در قرآن
آنرا وعده فرموده است با و عطا فرماید و هر که در میان دنیا و آخرت متردد
شود پس دنیا را بر آخرت اختیار کند در قیامت او را حسنه نباشد که
بسبب آن از جهنم نجات یابد و هر که آخرت را اختیار کند بر دنیا خدا از او
خوشنود گردد و گناهانش را بیامرزد و هر که چشمش را پر کند از نظر کردن

بسوی کسیکه براو حرام باشد وبدین او حقتعالی در قیامت دیدهٔ او را از آتش پر کند
مگر آنکه توبه کند و هرکه مصافحه کند با زنی که براو حرام باشد خدا از او خشمناک
گردد و هرکه زنی را بحرام دربر گیرد او را با شیطانی در یک زنجیر آتش بکشند
و هر دو را بجهنم اندازند و هرکه فریب دهد مسلمانی را در خرید و فروش از ما نیست
و در قیامت با یهودان محشور شود و فرمود که هر زنیکه شوهر خود را بزبان
آزار دهد حقتعالی هیچ حسنه او را قبول نفرماید تا او را از خود راضی گرداند
هرچند روزها بروزه باشد و شبها بنماز بایستد و بندها آزاد کند و مردان را
بر اسبان سوار کرده بجهاد فرستد و همچنین است حال مرد اگر بر زن خود
ستم کند و هرکه خشمی از کسی فرو خورد که تواند از او انتقام بکشد حقتعالی
باو ثواب شهیدی کرامت کند ونهی فرمود از خیانت کردن در اموال
مردم و فرمود که خیانت کند امانتی را در دنیا و باهلش پس ندهد تا مرگ
اورا دریابد بر غیر ملت من مرده باشد و حقتعالی در قیامت از او در خشم باشد
و هرکه شهادت ناحقی بر احدی از مردم دهد حقتعالی او را بزبانش در آویزد
در درک اسفل جهنم با منافقان و هرکه مال خیانتی را بخرد دانسته چنان است
که خود خیانت کرده باشد و هرکه حق برادر مؤمن را حبس کند حقتعالی برکت
روزی را براو حرام گرداند مگر آنکه توبه کند و هرکه گناهی از کسی بشنود و آنرا
فاش کند

فاش کند چنان است که خود کرده باشد و هرکه برادر مسلمانش باو محتاج شود
در قرضی و قادر باشد و ندهد حقتعالی بوی بهشت را براو حرام گرداند و هرکه صبر کند
از برای خدا بر کج خلقی زن خود حق تعالی ثواب شاکر کنندگان او را کرامت
فرماید و هر زنیکه سازگاری و مدارا با شوهر خود نکند و او را بدارد بر چیزی چند
که بر آنها قادر نباشد حقتعالی هیچ حسنهٔ او را قبول نفرماید و در قیامت از او
در خشم باشد و هرکه گرامی دارد برادر مسلمان خود را چنانست که خدا را گرامی
داشته باشد ونهی فرمود از آنکه کسی پیش نمازی گروهی کند که ایشان باو راضی
نباشند و هرکه پیش نماز گروهی برضای ایشان بکند و در وقت مناسب حاضر شود
و نماز را نیکو بجا آورد مثل ثواب آنگروه داشته باشد بی آنکه از ثواب ایشان
کم شود و هرکه برود بنزدیکی از خویشان خود بدیدن او یا برای آنکه مالی از برای او
ببرد حقتعالی ثواب صد شهید او را کرامت فرماید و بهر گامی چهل هزار حسنه
برای او نوشته و چهل هزار گناه از او محو شود و چهل هزار درجه برای او بلند شود
و چنان باشد که صد سال از برای خدا عبادت کرده باشد و هرکه از برای کوری
حاجتی از حوائج دنیای او را برآورد و از برای او در آن حاجت برآورده
شود حقتعالی بیزاری از نفاق و بیزاری از آتش جهنم باو عطا فرماید و هفتاد
حاجت از حاجات دنیای او را برآورد و پیوسته در رحمت الهی باشد

تا برکردد و هرکه یکروز و یکشب بیماری بکشد و بعیادت کنندکان خود
شکایت نکند حق تعالی اورا با حضرت ابراهیم خلیل مبعوث کرداند
تا آنکه بر صراط بکذرد مانند برق لامع و هرکه سعی نماید از برای بیماری در حاجتی
خواه برآورده شود و خواه نشود از کناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر
متولد شده باشد پس شخصی از انصار عرض کرد که اکر ان بیمار از اهل خانه
او باشد آیا ثوابش بیشتر هست فرمود که بلی و فرمود که هرکه از مؤمنی شدتی
و غمی از غمهای دنیا بردارد حقتعالی هفتاد و دو غم از غمهای آخرت را از او
بردارد و هفتاد و دو بلا از بلاهای دنیا را از او دفع کند که آسان ترا آنها
درد شکم باشد و فرمود که هرکه شخصی از او حقی طلبد و قادر بر دادن ان باشد
و تاخیر کند هر روز کناه تمغاچی از برای او نوشته شود و هرکه احسانی
بر برادر مؤمن خود بکند و بر او منت کذارد حقتعالی عملش را حبط کند و
اورا ثواب ندهد و حقتعالی میفرماید که من بهشت را حرام کرده ام بر منت
نهنده و بر بخیل و سخن چین و هرکه تصدقی بکند بوزن هر درهمی برای او
مثل کوه اُحُد باشد از نعیم بهشت و هرکه تصدقی ببرد برای محتاجی مثل ثواب
آنکس داشته باشد که ان تصدق را داده است بی آنکه از ثواب او چیزی
کم شود و هرکه از ترس خدا آب از دیدهای او جاری شود بهر قطرهٔ که از دیدهٔ

او بیرون

او بیرون آید حقتعالی قصری در بهشت باو عطا فرماید که مزین باشد بمروارید
و سایر جواهرات و در آن قصر باشد آنچه چشمی ندیده و کوشی نشنیده و خاطری
خطور نکرده باشد و هرکه بسوی مسجدی برود برای نماز جماعت بهر کامی که بردارد
هفتاد هزار حسنه برای او نوشته شود و هفتاد هزار درجه برای او بلند شود و
باین حال مرک در او برسد حقتعالی هفتاد هزار ملک باو موکل کرداند
که در قبر اورا عیادت کنند و مونس او باشند در تنهائی و از برای او طلب آمرزش
کنند تا مبعوث شود و هرکه اذان بکوید از برای خدا حقتعالی باو ثواب
چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق کرامت میفرماید و بشفاعت او چهل هزار
کناه کار داخل بهشت شوند و بدرستیکه چون مؤذن اشهد ان لا اله الا الله
میکوید برای او هفتاد هزار ملک صلوات میفرستند و از برای او استغفار
میکویند و در روز قیامت در سایهٔ عرش الهی باشد تا حقتعالی از حساب خلایق
فارغ شود و ثواب کفتن او اشهد ان محمدا رسول الله چهل هزار ملک باشد
و اکر در نماز جماعت محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول و آزار مسلمانی
نکند حقتعالی مثل ثواب مؤذنان در دنیا و آخرت اورا کرامت فرماید
و فرمود که هیچ بدی را حقیر مشمارید هرچند در نظر شما کوچک نماید و هیچ کار
نیکی را بزرک مشمارید هرچند در نظر شما بزرک نماید بدرستیکه کناه کبیره

یکمانند

نمیماند یا استغفار گناه صغیره نمیباشد با اصرار بلکه چون بر گناه صغیره اصرار
کردی و توبه نکردی کبیره میشود و در حدیث دیگر منقولست که نهی فرمود
از کشتن مارهائیکه در خانها میباشند و نهی فرمود از آنکه کسی گوش دهد بسخن
جماعتی که نخواهند که او سخن ایشان را بشنود اگر چنین کند در قیامت
در گوشش سرب خواهند ریخت و نهی فرمود از خندیدن در قبرستانها
و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع منقولست که سه کسند که حقتعالی
در قیامت نظر رحمت بسوی ایشان نمیکند و اعمال ایشانرا قبول نمیفرماید
و بعذاب دردناک ایشان را معذب میگرداند مردیکه دیوث باشد
و کسیکه فحش گوید و شنود پروا نکند و کسیکه چیزی داشته باشد و از مردم
سؤال کند و از حضرت رسول ص منقولست که بهشت حرامست بر هر فحش
گوینده کم حیائی که پروا نکند از آنچه خود گوید و از آنچه باو گویند چنین کسی را اگر
تفتیش کنی از احوال او یا ولد الزناست یا شیطان در نطفه او شریک شده است
و در حدیث معتبر دیگر فرمود که بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد و عاق
پدر و مادر و دیوث آنرا نمیشنوند پرسید که دیوث کیست فرمود که کسیکه
زنش زنا کند و او داند و تغافل کند و در حدیث معتبر از حضرت صادق ع
منقولست که زنانیکه با یکدیگر مساحقه میکنند در قیامت ایشانرا
میآورند

میآورند و جامها از آتش و مقنعها از آتش بر ایشان میپوشانند و
عمودی از آتش در شکم ایشان میکنند و در جهنم میاندازند ایشان را و اول
کسیکه این عمل کرد قوم لوط بودند و از حضرت رسول ص منقولست که کافرند
بخدای عظیم ده کس از امت من کشنده مردم بناحق و جادوگر و دیوث
و کسیکه در دبر زن بحرام جماع کند و کسیکه با حیوان جماع کند و کسیکه با محرمان
خود مانند مادر و خواهر جماع کند و کسیکه سعی فتنه و فساد کند و کسیکه حربه بکافران
بفروشد و کسیکه زکوة مال خود ندهد و کسیکه توانائی حج رفتن داشته باشد
و براو واجب باشد و نرود و از حضرت امام موسی ع منقولست که هر که مست شود
از شراب و بعد از آن تا چهل روز بمیرد نزد خدا مانند بت پرست باشد و در
حدیث دیگر منقولست که هر که در خانه او طنبور یا عود یا چیز دیگر از آلتهای
ساز یا نرد یا شطرنج چهل روز بماند مستوجب غضب الهی گردد و اگر در این
چهل روز بمیرد فاجر و فاسق مرده باشد و جای او در جهنم باشد و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که کبوتر در خوانده که میکند نفرین میکند بر آنها که سازها میزنند
و کنیزان خواننده نگاه میدارند و عود و نی مینوازند و در حدیث معتبر از حضرت
صادق ع منقولست که هر که چهل روز در خانه او طنبور بنوازند حقتعالی
بر او مسلط گرداند شیطانیرا که اورا قفندر میگویند پس هیچ عضوی

از اعضای او نماند مگر آنکه شیطان بر آن بنشیند پس چون چنین شود
حیا از او برطرف شود و پروا نکند از آنچه گوید یا شنود و غیرت از
او زایل شود تا آنکه اگر دانند که با زنانش زنا میکنند غیرت نورزد
و از حضرت صادق ع پرسیدند از تفسیر این آیه کریمه فاجتنبوا الرجس
من الاوثان واجتنبوا قول الزور که ترجمه لفظش اینست که اجتناب
کنید از نجس و بدبو که آنها بتهاست و اجتناب کنید از گفتار باطل و فرمود
که آن بتها شطرنج است و گفتار باطل غنا و خوانندگی است و نرد بدتر از شطرنج است
و اما شطرنج پس نگاه داشتن آن کفر است و بازی کردن با آن شرک و یاد
دادنش بکسی گناه کبیره هلاک کننده است و سلام کردن بر کسیکه بازی کند
گناه است و کسیکه دست در میان گرداند چنانست که دست در میان گوشت
خوک کرده اند و کسیکه نظر بسوی آن کند چنانستکه بفرج مادر خود نظر کند
و کسیکه نرد بازی کند بقمار مثل کسی است که گوشت خوک خورد و کسیکه
بی قمار و گرو بندی بازی کند چنانست که دست در میان گوشت و خون
خوک گذاشته باشد و جایز نیست انگشتر بازی و تخته که بر رویش ریگها
می چینند و بازی میکنند و اینها و امثال اینها تمام قمار است حتی بازی
کردن اطفال بگردکان و زنهار که سنج مزن که شیطان با تو میدود

و ملائکه

و ملائکه از تو دوری میکنند و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که با پسری
لواطه کند حدش آنست که یا او را با آتش بسوزانند یا دیوار بر سرش خراب کنند
یا شمشیر بر آن بزنند که کشته شود و خواهر و مادر آن پسر بر آن مرد حرام میشوند
و در قیامت او را بحلق بکشند در کنار جهنم تا حقتعالی از حساب خلایق فارغ
شود پس او را در آتش اندازند پس در هر طبقه از طبقات جهنم او را عذاب
کنند تا باخر طبقات جهنم برسد و لواطه بدتر از زناست زیرا که حقتعالی
امتی را بزنا هلاک نگردانید و بلواطه شهری چند را هلاک کرد و از حضرت
امیر المومنین ع منقولست که لواطه آنستکه در غیر دبر با پسر عمل بکند اما اگر
در دبر فرو برد پس آن کفر است بخدا و از حضرت رسول منقول است
که هر که مصر باشد بر وطی دبر پسران نمیرد تا آنکه مبتلا شود بآنکه مردم را
تکلیف کند که با او این عمل قبیح بکنند و از حضرت رسول منقولست
امام محمد باقر ع منقولست که حقتعالی میفرماید که بعزت و جلال خود سوگند
میخورم که بر استبرق و حریر بهشت ننشیند کسیکه در دبر او وطی کنند و
در حدیث موثق منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق ع
آمد و گفت مرا موعظه بگو فرمود که اگر حقتعالی متکفل روزی مردم شده است
پس غم خوردن تو برای چیست و اگر روزی از جانب خدا قسمت شده است

پس حرص

پس حرص از برای چیست و اگر حساب قیامت حق است پس جمع کردن مال از
برای چیست و اگر آنچه در راه خدا میدهی عوض میدهد پس بخل ورزیدن برای چیست
و اگر عقوبت خدا با آتش جهنم است پس نافرمانی خدا برای چیست و اگر مرگ حق است
پس شادی برای چیست و اگر همه چیز بر خدا عرض میشود پس مکر برای چیست و اگر
شیطان دشمن تست پس غافل شدن از آن برای چیست و اگر همه کس را
بر صراط میباید گذشت پس عجب و خودستائی برای چیست پس اگر همه چیز بقضا و قدر
الهی است پس اندوه برای چیست و اگر دنیا فانی است پس دل بدنیا بستن برای چیست
و در حدیث معتبر از حضرت رسالت پناه منقولست که عابدترین مردم کسی است
که آنچه خدا برو واجب کرده است بجا آورد و سخی ترین مردم کسی است که زکوة مال
خود را بدهد و زاهدترین مردم کسی است که آنچه خدا حرام کرده است ترک کند و پرهیز
کارترین مردم کسی است که در همه جا حق بگوید خواه برای او نفع داشته باشد و خواه
ضرر داشته باشد و عادل ترین مردم کسی است که ~~یاد مرگ بیشتر~~ از برای مردم
بپسندد آنچه از برای خود می پسندد و از برای مردم نخواهد آنچه از برای خود نمیخواهد
و زیرک مردم کسی است که یاد مرگ بیشتر کند و محسودترین مردم کسی است که بزیر خاک
رفته باشد و از عقاب الهی ایمن شده باشد و امید ثواب خدا داشته باشد و غافل ترین
مردم کسی است که از گردیدنهای دنیا از حالی بحالی پند نگیرد و صاحب قدرترین مردم
کسی است

کسی است که دنیا را نزد او قدری نباشد و داناترین مردم کسیست که بر خواهشهای
نفس خود غالب شود و گرانبهاترین مردم کسی است که علمش نیکوتر و فراوانتر
باشد و کم بهاترین مردم کسی است که علمش کمتر باشد و کم لذت ترین مردم کسی است
که رشک مردم برد و کم راحت ترین مردم کسی است که بخیل است و بخیل ترین مردم
کسی است که بخل ورزد در چیزی که خدا برو واجب گردانیده است و اولی مردم بحق
کسی است که عمل بحق بیشتر کند و بی حرمت ترین مردم فاسق است و بیوفاترین مردم
پادشاهست و کم دوست ترین مردم پادشاهست و فقیرترین مردم صاحب
طمع است و بی نیازترین مردم کسی است که اسیر حرص نباشد و کسیکه ایمانش بهتر است
خلقش نیکوتر باشد و گرامی ترین ایشان پرهیزکارترین ایشانست و کسی قدرش
عظیم تر است که بچیزها که فائده باو نداشته باشد متعرض نشود و پرهیزکارترین مردم
کسی است که مجادله و منازعه نکند هر چند حق با او باشد و بیمروت ترین مردم دروغ
گوست و شقی ترین مردم پادشاهانند و دشمن ترین مردم نزد خدا و خلق متکبرانند
و کسیکه در طاعت الهی بیشتر سعی کرده است آنست که ترک گناهان کرده باشد
و داناترین مردم کسی است که از جاهلان بگریزد و سعادتمندترین مردم کسی است که
با نیکان خلطه نماید و عاقل ترین مردم کسی است که با مردم مدارا بیشتر کند و
سزاوارترین مردم بتهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی کند و طامع ترین مردم

کسی است

کسی است که بکشد کسیرا که قصد کشتن او ندارد و بزند کسی را که او را نزند
و سزاوارترین مردم بعفو کردن کسی است که قدرت بر عقوبت بیشتر داشته
باشد و سزاوارترین مردم بگناه کاری کسی است که در حضور مردم سفاهت
کند و در غایبانه غیبت کند و ذلیل ترین مردم کسی است که مردم را خوار کند
و دوراندیش ترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و شایسته
ترین مردم کسی است که برای مردم شایسته تر باشد و بهتر مردم کسیست که مردم
از او منتفع شوند باینجا ختم کردیم این رساله را در بیست و ششم ذی الحجه سنه ۱۰۸۱

هزار و هشتاد و یک از هجرت و شکر میگوئیم پروردگار
خود را و درود میفرستیم بخاتم انبیا و آل کرام
او صلوات الله و سلام علیه و علیهم
اجمعین

در بیان فضیلت موی سفید و حکم کندن آن از حضرت امیر المؤمنین ع منقولست
که پیش از زمان حضرت ابراهیم ع موی سفید در سر و ریش بهم نمیرسید پس گاه بود
که کسی بمجلسی می آمد پدر و فرزندانش در آن مجلس حاضر بودند میان فرزندان
و پدر فرق نمیکرد و میپرسید که کدام یک پدر شماست پس چون زمان حضرت ابراهیم ع
شد دعا کرد که خداوندا برای من موی سفیدی قرار ده که از فرزندان خود

ممتاز

ممتاز شوم پس موی سر و ریشش سفید شد و از حضرت صادق ع منقول است
که اول کسیکه موی سفید در محاسن او بهم رسید حضرت ابراهیم بود نظر
کرد موی سفیدی در ریش خود دید گفت پروردگارا این چه چیز است خطاب
باو رسید که این باعث وقار آدمیست گفت پروردگارا وقار مرا زیاده
گردان و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که چون حضرت ابراهیم موی سفید
در محاسن خود دید گفت حمد و سپاس خداوندی سزاست که مرا باین سن
رسانید و در یک چشم زدن معصیت او نکرده ام و از حضرت امیر المؤمنین
منقولست که موی سفید را مکنید که آن نور مسلمانست و هر که موی سفید در
ریش او پیدا شود در اسلام نوری باشد برای او در قیامت و از حضرت امام جعفر صادق ع
منقولست که سه کسند که خداوند عالمیان در روز قیامت با ایشان سخن نمیگوید و نظر
رحمت با ایشان نمی افکند و اعمال ایشان را نمی پسندد و برای ایشان عذاب
الیم مهیاست کسیکه موی سفید خود را بکند و کسیکه با دست خود بازی کند
که او را منی بیاید یا با جای بدن خود و کسیکه دیگران با او لواطه کنند و دور نیست
که این حدیث محمول بر آن باشد که برای غرض فاسد موی سفید را بکند زیرا که
در حدیث صحیح از حضرت امام رضا ع منقولست که باکی نیست موی سفید را بریدن
و کندن اما بریدنش را دوست تر میدارم از کندن و در حدیث دیگر هم

وارد

وارد شده است از آنحضرت که کندن و بریدن موی ها باکی نیست و
در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیرالمؤمنین تجویز بریدن موی سفید
میکرد اما کندنش را مکروه میدانست و از حضرت امام رضا ع منقول است
که حضرت رسول ص فرمود که سفید در پیش سر میمنت است و مبارک است
و در عارضها علامت سخاوت و جوانمردیست و در جای زلف علامت
شجاعت است و در پشت سر شوم است و ظاهرا مراد ابتدا سفید شدن است
و از حضرت امیرالمؤمنین ع منقول است در تفسیر آیه کریمه ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ
یَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِیمِ یعنی پس سؤال کرده خواهید شد در روز قیامت
از نعمتهای دنیا حضرت رسول ص لعنت فرموده کسی را که توشه خود را تنها بخورد
و کسی که بسفر تنها برود و کسی که در خانه تنها بخوابد از حضرت صادق ع منقول است
که سه دعاست که البته مستجاب است دعای پدر و مادر برای فرزند نیکوکار و نفرین ایشان
بر فرزندی که عاق ایشان باشد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای مظلوم برای کسیکه
انتقام او را از آن ظالم بکشد و دعای مؤمنی که برای برادر مؤمنی دعا کند که او را
از برای رعایت ما اهل بیت شریک در مال خود ساخته باشد و نفرین مؤمن
بر کسیکه برادر مؤمنش باو محتاج باشد و قدرت داشته باشد که او را اعانت کند
و نکند حضرت رسول ص چون میوه تازه میدید میبوسید و بر چهره و دیده میگذاشت میگفتند
اللّهُمَّ کَمَا اَرَیْتَنَا اَوَّلَهَا فِی عَافِیَةٍ فَاَذِقْنَا آخِرَهَا فِی عَافِیَةٍ یعنی خدا
وندا چنانکه نمودی بما اولش را در عافیت پس بچشان بما آخرش را در عافیت

حضرت رسول میفرماید هیچ خلقی نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میکند چنانچه
خدا فرموده است که وَاِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلٰکِنْ لَا تَفْقَهُونَ
تَسْبِیحَهُمْ یعنی هیچ چیز نیست مگر آنکه خدا را تسبیح میگوید و حمد و ثنای
او مشتغلست ولکن شما نمیفهمید تسبیح ایشان را و از حضرت امام موسی ع منقول است
که حیواناتی که مسخ شده اند دوازده صنفند اما فیل پس آن پادشاهی بود
که لواطه و زنا میکرد و خرس بادیه نشینی بود که دیوثی میکرد و خرگوش
زنی بود که با شوهر خود خیانت میکرد و غسل جنابت و حیض نمیکرد و شب پره
خرمای مردم را میدزدید و سهیل مردی بود که در یمن عشاری میکرد و زهره
زنی بود که مردم میگویند که هاروت و ماروت از او فریب خوردند و میمون
و خوک جماعتی بودند از بنی اسرائیل که در روز شنبه شکار کردند و اما سوسمار
و جلپاسه گروهی بودند از بنی اسرائیل که در زمان حضرت عیسی چون مائده
از آسمان نازل شد ایمان نیاوردند و مسخ شدند پس یک گروه ایشان بدریا
رفتند و دیگری بصحرا رفتند و اما عقرب مرد سخن چینی بود و اما زنبور قصابی
بود که ترازو زنی میکرد و در روایت دیگر منقولست که خرس مردی بود که
مردم با او عمل قبیح میکردند و سوسمار اعرابی بود که مال حاجیان را
میدزدید و عنکبوت زنی بود که از برای شوهر خود سحر میکرد و عموس مرد سخن

چنینی بود که در میان بوستان جدائی می انداخت و مار ماهی دوست
بود و شب پره خرما از سر درخت میدزدید و میمون یهودانند که ماهی در شنبه
شکار کردند و خوک جماعتی اند که ایمان بمائده آسمان نیاوردند و از
حضرت امام رضا ع منقولست که موش گروهی از یهود بودند که خدا بر ایشان
غضب کرد و پشه شخصی بود که استهزا به پیغمبران میکرد و شپش از مسخ
شد و یک روزی پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل نماز میکرد و یکی از بیخردان بنی
اسرائیل آمد در برابر استهزا باو میکرد بصورت شپش مسخ شد و چلپاسه
جماعتی از بنی اسرائیل بودند که فرزندان پیغمبران را دشنام میدادند
و با ایشان دشمنی میکردند و در حدیث دیگر منقولست که خارپشت
مرد کج خلقی بود و در بعضی روایات وارد شده است که زهره و سهیل
که مسخ شده اند این دو ستاره نیستند بلکه دو جانورند در دریای
محیط و در روایات معتبره وارد شده است که هر یک از بنی امیه که
بمیرند بصورت چلپاسه مسخ میشوند و فرمود که هر گاه چلپاسه میکشی غسل بکن
و در روایت معتبره منقولست که آنها که مسخ شده اند زیاده از سه روز
نماندند و مردند و حقتعالی بصورت آنها حیوانی چند خلق فرمود و گوشت
آنها حرام کرد تا دیگران عبرت بگیرند از دیدن اینها و مثل اعمال آنها
نکنند

نکنند و از حضرت رسول منقولست که حقتعالی هفتصد امت را مسخ کرد
برای آنکه بعد از پیغمبران اطاعت اوصیای ایشان نکردند پس چهارصد صنف
ایشان بصحرا رفتند و سیصد صنف ایشان بدریا رفتند حضرت
رسول امر فرمود بکشتن پنج جانور کلاغ و کورکوره و مار و عقرب و سگ
درنده حضرت رسول فرمود که هر که مار را برای این نکشد که کشتن او
گناه است از من نیست اما اگر برای این نکشی که حیوانیست و بتو آزاری
نمیرساند باکی نیست

پاسخ مسئله

هر گاه پرسند در سر چه داری در پیشانی چه داری در قفا چه داری در گوش چه داری
در زبان چه داری در سینه چه داری در دست چه داری در کمر چه داری در زانو چه داری
در پا چه داری در قلب چه داری در جواب بگو در سر تاج دولت دارم در پیشانی قلم قدرت
در قفا اجل دارم در پیش رزق دارم در چشم دیدار دوست در گوش استماع قرآن
در بینی روح ریحان در دهان مهر سکوت در زبان کلمه شهادت در دست نامه اعمال
در سینه خزینه ایمان در کمر خدمت استادان در زانو عبادت در پا رفتن راه راست
در قلب محبت الهی دارم هر که این طریق را نداند انسان کامل نبود و اگر پرسند
سیّد انسان کیست در جواب بگو محمد المصطفی صلعم اگر پرسند سیّد شجر چیست بگو
درخت طوبا و اگر پرسند سیّد روزها چیست بگو روز جمعه اگر پرسند سیّد قران چیست

بگو سوره مبارک یس اگر پرسند بکجا آمدهٔ و بکجا میروی بگو بحیات آمده ام و بممات
میروم اگر پرسند مسلمانی بگو الحمد لله مسلمانم اگر پرسند معنی مسلمانی چیست
در جواب بگو شکر خدای تعالی اگر پرسند گواه تو چیست بگو اشهد ان لا اله الا الله
محمد رسول الله علیٌ ولی الله اگر پرسند در چه زمان مسلمانی بگو در زمان قالو
بلا اگر پرسند قالو بلا کدام زمانست بگو آن زمان که خدا تعالی جمیع ارواح را
بیافرید با ایشان فرمود که اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ یعنی من آفریدگار شما هستم جماعت
ارواح بعضی گفتند قالو بلا بعضی ابا کردند از آن روز مسلمان و کافر از هم
جدا شدند و اگر پرسند بناء مسلمانی چند چیز است بگو اوّل کلمه شهادت دویم پنج
وقت نماز سیم روزهٔ ماه مبارک رمضان چهارم حج کردن پنجم زکواة دادن
اگر پرسند که تو بخالق ایمان آوردهٔ یا بمخلوق بگو هم بخالق ایمان آورده ام
هم بمخلوق اگر پرسند خالق کدام است و مخلوق کدام است در جواب بگو خالق
جناب پروردگار است و مخلوق حضرت محمد المصطفی اگر پرسند بچند چیز ایمان آوردهٔ
بگو به پنج چیز اوّل بجناب باری تعالی دویم بملائکه مقربان سیم بکتابها چهارم
برسولان پنجم بروز قیامت آنها را یاد کردن و اعتقاد درست نمودن اهل ایمان
باشند اگر پرسند تو از ایمان بیرون آمدهٔ یا ایمان از تو بیرون آمده است در
جواب بگو من از ایمان بیرون آمده ام اگر پرسند در آن وقت روح از بدن
میرود ایمان در جسد میماند یا نه جواب بگو که ایمان با روح میرود و نور
لا اله الا الله با ارواح میرود و نور محمد رسول الله در جسد میماند اگر پرسند
که آن چیست نه بنده خدا و نه امت محمد هر کس شک از او آورد کافر مطلق است
در جواب بگو که فرقانست اگر پرسند که بندهٔ کیستی در جواب بگو که بندهٔ خدا
و امت محمد رسول الله و ملت ابراهیم و نسل حضرت اسمعیل و ذریت
حضرت

حضرت آدم صفی الله اگر پرسند غسل در جسد واجبست یا بروح بگو بروح
چیزی لازم نیست اگر پرسند پیغمبر عظیم الشان چندست بگو پنجست اوّل نوح
دویم ابراهیم سیم موسی چهارم عیسی پنجم محمد المصطفی صلعم و سه گوهر عطا کرد اوّل عقل
دویم علم سیم ایمان و خدای تعالی آدم را از چهار چیز آفرید از آب
و آتش و خاک و باد اگر پرسند که نمازهای یومیه را گذارید هر یکی بکه مانده است
در جواب بگو نماز صبح از آدم علیه السلام بود و نماز ظهر از حضرت نوح ع بود و نماز
عصر از حضرت موسی ع بود و نماز شام از حضرت عیسی ع بود و نماز عشاء از حضرت
محمد المصطفی صلعم بود اگر پرسند شرط نماز چیست بگو شرط نماز طهارت است اگر پرسند
نماز در سر چه میگذاری جواب بگو در سر طهارت اگر طهارت نباشد نماز درست نیست
اگر پرسند نماز را بچه می بندی و بچه میگشائی و بچه چیز تمام میکنی جواب بگو که نماز بقامت
می بندم و بسلام میگشایم و بخواندن کلام ربانی تمام میکنم اگر پرسند زینت
آسمان چیست بگو ستاره گان و زینت زمین چیست بگو عالمان و زینت مرد
علم با عمل و حربهٔ مرد حلم و صبر و کسی گرفتار بلا آید توکل بر خدا جستن و باین
طریق جواب مسئله بگوید

در باب اصول دین است

اصول دین پنج است و تقلید بردار نیست باید مکلف خودش اعتقاد کند اوّل
توحید دویم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد یعنی روز قیامت
اما توحید یعنی خدا یکی است و دو نیست بدلیل آیهٔ قرآن که میفرماید لَوْ کَانَ فِیهِمَا
آلِهَةٌ اِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا یعنی اگر خدا دو تا معبود فاسد میشد و دیگر
قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ بگو یا محمد خدا یکی است دویم عدل یعنی خدا عادل است
و ظالم نیست که در قرآن میفرماید اَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی الْقَوْمِ الظَّالِمِینَ

یعنی خدا همه ظالمان را لعنت کرده است پس معلوم شد که خدا ظلم نمیکند هرچه در سر

بنده اش باید صلاح است سیّم اصول دین نبوّت است یعنی پیغمبر ما محمد بن عبد الله

بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد المناف که ختم صد و بیست چهار هزار پیغمبر است

و مهر نبوّت ختم شده بشانه راست پیغمبر ما که بعد از آن پیغمبری نیامده و نخواهد

آمد تا روز قیامت با صد و بیست و چهار هزار پیغمبر برحق اند بدلیل آیه

مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلٰكِنْ رَسُولَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ

النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا چهارم از اصول دین امامت است

یعنی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب با یازده فرزندش امام برحق اند که اوّل آنها

علی بن ابی طالب دویم امام حسن سیّم امام حسین ۴ امام زین العابدین

۵ امام محمد باقر ۶ امام جعفر صادق ۷ امام موسی کاظم ۸ امام رضا غریب

۹ امام محمد تقی دهم امام علی النقی ۱۱ امام حسن عسکری ۱۲ امام محمد مهدی صاحب

العصر و زمان که همگی هادی و راهنما و برحق اند بموافق آیه اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّٰهُ وَ

رَسُولُهُ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ پنجم میعاد از اصول دین و دلیل است باین معنی که دو دفعه زنده

میشویم یکی در قبر و یکی در روز قیامت امّا باید اعتقاد کرد که اَلسُّؤَالُ

حَقٌّ وَالْمِيزَانُ حَقٌّ وَالصِّرَاطُ حَقٌّ وَالْجَنَّةُ حَقٌّ وَالنَّارُ حَقٌّ اما در قبر

سؤال نکیرین که میگویند مَنْ رَبُّكَ بگو اَللّٰهُ جَلَّ جَلَالُهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ

نَبِيِّي وَالْاِسْلَامُ دِينِي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَعَلِيٌّ اِمَامِي این اصول

دین تقلید بردار نیست باید خود بداند دختر از نه ساله و پسر از پانزده ساله

باید

باید عمل نمایند والله اعلم بموافق آیه اِنَّ اللّٰهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ و فروع

دین چند چیز است اوّل نماز دویم روزه سیم زکواة چهارم خمس پنجم حج

ششم جهاد هفتم امر بمعروف هشتم نهی از منکر و این فروع دین واجب است

بر هر بالغ و عاقلی و زکواة بر نه چیز واجب است تعلق میگیرد اوّل و دویم گندم

و جو سیّم خرما چهارم مویز پنجم گاو ششم گوسفند هفتم شتر هشتم طلا

نهم نقره و حج واجب است بر کسیکه مخارج رفتن و آمدن داشته باشد و قوت

سالیانه داشته باشد جهة اهل عیال و جهاد واجب است در وقتیکه امام ظاهر

باشد در غیبت امام جهاد نیست اگر ترا پرسند که بندهٔ کیستی بگو بندهٔ خدا امّت

محمد المصطفی صلعم شیعهٔ علی مرتضی و فرزندان آن بزرگوار که جانشین یکدیگرند که آخر آنها

صاحب الزمان عجل الله فرجه میباشد و مذهب از که داری از امام جعفر صادق علیه السلام و ملت

از که از ابراهیم خلیل الله اگر پرسند پیغمبر چند است بگو صد و بیست چهار هزار پیغمبر

و همچنین اوصیای پیغمبران نیز صد و بیست چهار هزار است پیغمبران مرسل سیصد و

سیزده است پیغمبران اولوالعزم پنج است اوّل نوح نجی الله دویم ابراهیم خلیل الله

سیّم موسی کلیم الله چهارم عیسی روح الله پنجم محمد رسول الله صلعم اگر ترا پرسند که کتابهای

عظیم چند است بگو پنج است اوّل توراة موسی دویم انجیل عیسی سیم زبور داود چهارم

صحف ابراهیم پنجم فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله اگر ترا پرسند که ملائکه های مقرب

چند است بگو پنج است اول جبرئیل دویم میکائیل سیم اسرافیل چهارم عزرائیل

پنجم روح القدس اگر پرسند بچند چیز ایمان داری بگو پنج چیز اوّل بخدای تعالی

دویم بکتابهای او سیم بپیغمبران او چهارم بفرشتهای او پنجم روز قیامت
صفات ثبوتیه هشت است قادر عالم حی سمیع وبصیر مرید کاره هم
قدیم ازلی متکلم صادق صفات سلبیه هفت است نه مرکب بود جسم نه جوهر
نه عرض نه مرئی نه محل بی شریکست معانی تو غنی دان خالق اکبر اگر ترا
پرسند که نمازهای واجبی چندست بگو دوازده است اول نماز یومیه
دویم نماز جمعه سیم عیدین یعنی رمضان وقربان چهارم نماز طواف خانه کعبه
هرگاه طواف باشد پنجم نماز آیات ششم نماز میت هفتم نماز نذر نهم
نماز عهد دهم نماز سوگند یازدهم نماز اجاره دوازدهم نماز یکه از پدر
فوت شده باشد بر پسر بزرگ واجبست بجا آورد

دعائیست در جمعه الوداع ماه مبارک رمضان ختم مینمایند باید بیست چهار نفر
هر نفری پنج دوره تسبیح ختم مینماید جمعاً دوازده هزار بار بگوید و این است

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ

آیا بهترست آنکه اجابت کند بیچاره را چون بخواند او را و بر میدارد بدی را

تاریخ تولد نور دو چشم معظم مطاع مکرم سرکار سلیمان خان
در غره شهر رجب المرجب خداوند او را عطا فرمود
۱۲۷۸

تولد نور چشمی بابا سلطان ثالث در ششم شهر رجب المرجب
خداوند او را عطا فرموده انشاء الله تعالی با عمر طبیعی
و طالع نیکو در پناه خیر کار در زلیست نماید با پدر و مادر
۱۳۰۸

تولد نور چشمی ع اکبر ثانی ولد ارجمند سرکار
در روز پنجشنبه بیستم شهر شوال المکرم نزدیک غروب
خداوند او را عطا فرموده انشاء الله خداوند او را
زاهد در دنیا و در آخرت ... روز پنجشنبه
۱۳۱۵

تولد نور چشمی محمد حسن در طلوع صبح
نهم شهر جمادی الاول خداوند او را عطا فرموده
انشاء الله در حفظ بدن و ایمان کامل زلیست نماید
۱۳۲۱

تولد نور چشمی لیلی خانم بنت ... در طلوع معظم علیها
در شب پنجشنبه چهارم شهر ربیع الاول ... سلامت
خداوند او را عنایت فرمود
۱۳۰۱

تاریخ تولد نور دو چشم مطاع معظم سرکار ... جعفر قلی خان
اسدالله خان ... در شب دوم شهر صفر المظفر خداوند او را عطا فرمود
۱۲۸۸

تولد نور چشمی رقیه سلطان ... جعفر ... خداوند او را عطا فرمود
شهر صفر المظفر یک ساعت به طلوع صبح مانده خداوند او را
انشاء الله خداوند او را به پدر و مادر ... در دنیا و آخرت
و صبح ... پدر و مادر
۱۳۱۴

تولد نور چشمی ... خانزاده ... سرکار
در ... بیست و دوم شهر ذی الحجة الحرام خداوند او را عنایت فرمود
انشاء الله خداوند او را ... با عمر طبیعی ... پدر و مادر
طول عمر کرامت فرماید
۱۳۰۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۰۲ هجری شمسی

١٦٧

خطی